

در جستجوی

حقیقت

(کاوشی در فرقه ضالّه بهائیت)

علیرضا روزبهانی بروجردی



اداره کل فرق و ادیان

معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیّه قم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جستجوی حقیقت

(کاوشی در فرقه ضالّه بهائیت)

علیرضا روزبهانی بروجردی

اداره کل فرق و ادیان
معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیّه قم

در جستجوی حقیقت / علیرضا روزبهانی بروجردی
قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، واحد انتشارات، ۱۳۸۸، ۳۱۲ ص.
شابک: ۱ - ۳۲ - ۲۶۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

انتشارات

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

تلفکس: ۷۷۴۸۲۸۳ - ۰۲۵۱

— در جستجوی حقیقت (کاوشی در فرقه ضاله بهائیت) —

- تألیف: علیرضا روزبهانی بروجردی
- صاحب امتیاز: معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیه قم
- ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
- صفحه آرای و طرح جلد: محمدعلی قربانی
- ویراستار: احمد رضائی
- لیتوگرافی: آفتاب
- چاپ و صحافی: باقری
- نوبت چاپ: دوم
- تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۴۶۰۰ تومان

تمامی حقوق محفوظ است

مراکز پخش:

۱. قم، خیابان حضرتی، مدرسه عالی دارالشفاء، دفتر انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۲. قم، ابتدای بلوار امین، ابتدای بلوار جمهوری اسلامی، معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیه قم. (تلفن: ۲۹۳۳۱۹۰ - ۰۲۵۱، فاکس: ۲۹۱۴۴۶۶ - ۰۲۵۱)

فهرست مطالب:

۱۴	مقدمه
۱۷	فصل اول: شیخیه
۲۰	شیخ احمد احسائی
۲۰	تحصیلات
۲۲	سفر به ایران
۲۲	شیخ احمد و دربار قاجار
۲۴	بهشت‌فروشی
۲۵	نقطه جدایی و اختلاف با علما
۲۶	تکفیر کنندگان شیخ
۲۸	شیخ و صاحب «جواهر»
۳۲	سرانجام
۳۲	آرای خاص
۳۳	معاد با جسم هور قلبایی
۳۳	جسد دوم
۳۵	امامت و نقش ائمه <small>علیهم‌السلام</small> در آفرینش
۳۷	نحوه حیات امام زمان <small>علیه‌السلام</small>
۳۸	تألیفات
۴۰	سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ق)

۴۳.....	ویژگیهای منفی.....
۴۳.....	دشمنی با علما.....
۴۴.....	همنوایی با دشمنان شیعه.....
۴۶.....	سرانجام.....
۴۷.....	فرقه‌های شیخیه.....
۴۷.....	الف) شیخیه کرمانیه.....
۴۸.....	باقریه.....
۴۸.....	ب) شیخیه آذربایجان.....
۴۸.....	حجة الاسلامیه.....
۴۹.....	فقه الاسلامیه.....
۴۹.....	احقاقیه.....
۴۹.....	اختلاف نظریات کرمانیها با آذربایجانیها.....
۵۰.....	مسئله رکن رابع.....
۵۳.....	فصل دوم: بایبیه.....
۵۵.....	زندگینامه سیدعلی محمد باب.....
۵۵.....	ولادت و کودکی.....
۵۶.....	سفر به بوشهر.....
۵۶.....	۱. رفتارهای مرتاضانه.....
۵۷.....	۲. حضور در شرکت تجاری ساسون.....
۵۸.....	سفر به کر بلا.....
۵۸.....	بازگشت به شیراز.....
۵۸.....	آغاز ادعا.....
۶۱.....	حروف حی (نخستین یاران باب).....
۶۱.....	جایگاه و اهمیت علمی حروف حی.....
۶۳.....	اسامی حروف حی.....

۶۳	۱. ملاحسین بشروه‌ای؛
۶۴	۲. میرزا محمد حسن بشروه‌ای؛
۶۵	۳. میرزا محمد باقر بشروه‌ای؛
۶۵	۴. ملا علی بسطامی؛
۶۵	۵. ملا خدابخش قوجانی؛
۶۵	۶. ملا حسن بجمستانی؛
۶۵	۷. سید حسین یزدی؛
۶۵	۸. میرزا محمد روضه‌خوان یزدی؛
۶۵	۹. سعید هندی؛
۶۵	۱۰. ملا محمود خونی؛
۶۵	۱۱. ملا جلیل ارومی؛
۶۵	۱۲. ملا ابدال مراغه‌ای؛
۶۵	۱۳. ملا باقر تبریزی؛
۶۵	۱۴. ملا یوسف اردبیلی؛
۶۶	۱۵. میرزا هادی قزوینی؛
۶۶	۱۶. میرزا محمد علی قزوینی؛
۶۶	۱۷. ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس؛
۶۶	۱۸. زرین تاج قزوینی (قره‌العین)؛
۶۸	آغاز حرکت علی محمد شیرازی
۶۹	نخستین توبه
۷۱	سفر به اصفهان
۷۲	ادعاهای مختلف
۷۲	مهدویت
۷۴	رسالت و نبوت و مظهریت
۷۴	واقعه بدشت
۷۷	فتنه‌های پایان در ایران
۷۷	فتنه مازندران (قلعه شیخ طبرسی)

۷۹.....	فتنه زنجان.....
۸۲.....	واقعه نیریز.....
۸۲.....	واپسین منزل باب.....
۸۲.....	محاكمه و مناظره باب در مجلس ولیعهد.....
۸۳.....	توبه نامه کتبی.....
۸۵.....	اعدام.....
۸۶.....	ترور ناصرالدین شاه.....
۸۶.....	ترور شهید ثالث.....
۸۸.....	آثار باب.....
۹۰.....	عقاید و آرای باب.....
۹۳.....	رفتار بابیان در عراق.....
۹۴.....	جانشینی باب.....
۹۵.....	۱. شیخ علی ترشیزی عظیم.....
۹۶.....	۲. میرزا یحیی صبح ازل.....
۹۹.....	نگاهی کوتاه به فرقه ازلیه.....
۱۰۰.....	۳. میرزا حسین علی نوری.....
۱۰۲.....	من یظهره الله موعود باب.....
۱۰۷.....	فصل سوم: بهائیت.....
۱۰۹.....	زندگی نامه میرزا حسین علی نوری.....
۱۱۲.....	حمایت سفیر روس چرا؟.....
۱۱۳.....	بهاء الله در بغداد.....
۱۱۳.....	از پیشکاری ازل تا ادعای خدایی.....
۱۱۶.....	سفر به استانبول.....
۱۱۸.....	تبعید و اقامت در عکا.....
۱۱۹.....	آثار بهاء الله.....

۱۲۱.....	عبدالبهاء (عباس افندی)
۱۲۴.....	سفر عبدالبهاء به اروپا و آمریکا
۱۲۵.....	سرانجام
۱۲۵.....	آثار
۱۲۷.....	شوقی افندی ربانی
۱۲۹.....	نخستین و واپسین حلقه از سلسله ولایت امرالله
۱۳۰.....	وقایع دوره شوقی افندی
۱۳۰.....	تشکیل دولت نژادپرست اسرائیل
۱۳۱.....	طراحی و اجرای نقشه ده ساله مهاجرت
۱۳۱.....	انفصال و جدایی مبلغان برجسته از بهائیت
۱۳۱.....	میرزا احمد سهراب
۱۳۲.....	عبدالحسین تفتی آواره
۱۳۲.....	فضل الله صبحی مهتدی
۱۳۲.....	میرزا حسن نیکو بروجردی
۱۳۳.....	میرزا صالح اقتصاد مراغه‌ای
۱۳۳.....	مرگ شوقی
۱۳۴.....	تالیفات شوقی افندی
۱۳۷.....	فصل چهارم: نقدی بر اعتقادات بهائی
۱۳۹.....	۱. توحید
۱۴۵.....	۲. نبوت
۱۴۷.....	۳. معاد (رستاخیز)
۱۵۱.....	فصل پنجم: نگاهی به تعالیم دوازده گانه بهائیت
۱۵۴.....	۱. تحری حقیقت
۱۵۴.....	نمونه‌هایی از آیات قرآن

۱۵۷.....	۲. وحدت عالم انسانی
۱۶۱.....	۳. تشکیل دادگاه بین‌المللی
۱۶۲.....	۴. مداخله نکردن در امور سیاسی
۱۶۸.....	۵. ترک تعصبات جاهلیه
۱۶۹.....	۶. تساوی حقوق زن و مرد
۱۷۲.....	نظر اسلام
۱۷۳.....	۷. صلح عمومی
۱۷۴.....	۸. تعدیل معیشت عمومی و رفع مشکلات اقتصادی
۱۷۵.....	۹. جهان بشری، محتاج نفات روح القدس
۱۷۷.....	۱۰. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری
۱۷۷.....	۱۱. الفت و محبت در دین
۱۸۰.....	۱۲. مطابقت دین با علم و عقل
۱۸۲.....	فصل ششم: سیری کوتاه در احکام بهائیت
۱۸۴.....	طهارت
۱۸۵.....	وضو
۱۸۶.....	نماز
۱۸۸.....	روزه
۱۸۸.....	حج
۱۸۹.....	حقوق شرعی
۱۸۹.....	ازدواج
۱۹۱.....	طلاق
۱۹۳.....	نمونه‌ای از حدود
۱۹۳.....	نمونه‌ای از کفارات
۱۹۴.....	تقویم

۱۹۴.....	ضيافات
۱۹۵.....	تعويض اثاثيه منزل
۱۹۵.....	جواز ربا خواری
۱۹۶.....	کتمان عقیده
۱۹۸	فصل هفتم: نظام و تشکيلات اداري
۲۰۱.....	بيت العدل
۲۰۲.....	وظايف بيت العدل
۲۰۵.....	هيئت مشاوران قاره‌اي
۲۰۵.....	محاقل روحاني ملي و محلي
۲۰۷.....	بيت العدل و بحران مشروعيت
۲۱۲	فصل هشتم: بهائيت و سياست
۲۱۴.....	الف) بهائيت و استعمار
۲۱۶.....	بهائيت و روسيه
۲۱۹.....	بهائيت و انگليس
۲۲۱.....	نمونه‌هاي از وابستگي بهائيان به انگلستان
۲۲۲.....	بهائيت و اسرائيل
۲۳۲.....	ب) بهائيت و ايران
۲۳۵.....	وزراي بهائي در دوره پهلوي
۲۳۶.....	بهائيان و قيام ۱۵ خرداد
۲۳۷.....	بهائيان و جمهوري اسلامي
۲۴۰	فصل نهم: مروري بر ادله اثبات بهائيت
۲۴۲.....	دليل تقرير

۲۴۴.....	نقد.....
۲۴۶.....	دلیل استقامت.....
۲۴۷.....	نقد.....
۲۵۲.....	دلیل واجدیت ویژگیهای خاص انبیا.....
۲۵۴.....	نقد.....
۲۵۵.....	دلیل احتجاج به آیه نگاریهای باب و بهاء.....
۲۵۶.....	نقد.....
۲۵۷.....	چند سؤال از بهائیان.....
۲۵۹.....	دلیل استمرار فیض (فیض مقتضی).....
۲۵۹.....	نقد و بررسی.....
۲۶۱.....	اعتراف باب و بهاء.....
۲۶۴.....	استدلال به آیات قرآن کریم.....
۲۶۲.....	۱. آیه پنجم سوره مبارکه سجده.....
۲۶۷.....	۲. آیه ۲۴ سوره اعراف.....
۲۶۹.....	استدلال به احادیث.....
۲۶۹.....	الف) حدیث لوح فاطمه <small>علیها السلام</small>
۲۷۰.....	نقد.....
۲۷۲.....	ب) حدیث ظهور موعود در سنه ستین.....
۲۷۲.....	نقد.....
۲۷۷.....	آلبوم تصاویر بهائی.....
۳۰۳.....	فهرست منابع و مأخذ.....

پیشگفتار

معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه‌های علمیه در سال ۱۳۷۸ تأسیس و پس از این مدت با عنایات ولی عصر ارواحنا فداه جایگاه ویژه‌ای در تبلیغات دینی کشور یافت. این معاونت با برنامه‌ریزی دقیق و استفاده از نیروهای توانمند و با انگیزه توانست در عرصه‌های زیر، موفقیت‌هایی کسب نماید:

۱. اعزام گسترده طلاب و فضولای حوزه به اقصی نقاط کشور و پوشش تبلیغی مناطق محروم و فاقد روحانی، همراه با نظارت دقیق و آموزشهای کاربردی و مورد نیاز دنیای تبلیغ؛

۲. تأسیس مرکز آموزشهای تخصصی تبلیغ با سه مقطع تحصیلی (سطوح ۲، ۳ و ۴ حوزه) جهت آموزش و پرورش مبلغان کارآمد و پژوهش و تولید علم در زمینه تبلیغ - که مجموعه سفیران هدایت به عنوان حوزه علمیه‌ای نوین و دارای گستره کشوری با ۴۲ شعبه - از جمله بخشهای آن مرکز است؛

۳. آموزش معلمان و مربیان دینی؛

۴. تدوین طرح جامع تربیتی برای مدارس آموزش و پرورش؛
 ۵. نقد و تدوین کتابهای دینی، قرآن و عربی آموزش و پرورش؛
 ۶. تهیه و تدوین طرح جامع «تدوین کتب دینی آموزش و پرورش»؛
 ۷. راه‌اندازی مدارس وابسته به حوزه؛
 ۸. آسیب‌شناسی، و نیازسنجی در ابعاد و ارکان مختلف تبلیغ و برنامه‌ریزی برای رفع آسیبها؛
 ۹. گسترش تفسیر و معارف قرآن در مساجد و اماکن مذهبی؛
 ۱۰. جذب جوانان به مساجد و محافل مذهبی؛
 ۱۱. اجرای برنامه‌های آموزشی، پژوهشی و تبلیغی در زمینه فرق و ادیان؛
 ۱۲. اجرای تبلیغات اینترنتی اثربخش در ابعاد مختلف؛
 ۱۳. تهیه طرحهای مناسب برای احیاء سنتهای حسنه، مخصوصاً در زمینه ازدواج و رفع آسیبهای اخلاقی و جنسی جامعه؛
 ۱۴. تولید علم در زمینه برخی از روشهای تبلیغی؛
 ۱۵. تولید نرم افزارهای مورد نیاز عرصه تبلیغ؛
 ۱۶. تغذیه فکری و علمی مبلغان از طریق چاپ و نشر مجله مبلغان و کتابهای مورد نیاز.
- آنچه پیش رو دارید یکی از آثار نوشتاری معاونت تبلیغ حوزه‌های علمیه در موضوع بهائیت است که با خامه نویسنده ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین علیرضا روزبهانی به رشته تحریر در آمده است.

ضمن آرزوی توفیق روزافزون برای نویسنده و پژوهشگر ارجمند این کتاب، از مدیر فرق و ادیان معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی جناب حجت الاسلام محمدابراهیم سلطانی و اعضای هیئت علمی گروه بهائیت که نظارت محتوایی کتاب را بر عهده داشته‌اند تشکر می‌کنیم.

در پایان از همه خوانندگان گرامی تقاضا می‌کنیم با ارائه نظرات سازنده خود، ما را در ادامه راه یار و مددکار باشند.

امیدواریم این فعالیت مورد توجه خاص حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء قرار گیرد.

محمدحسن نبوی

معاون تبلیغ و آموزشهای کاربردی

حوزه‌های علمیه

مقدمه

بهائیت، طریقتی است که در اواسط قرن ۱۹ میلادی از بطن بابیت، زاده شد. بابیت، محصول اندیشه‌های جوانی از علاقه‌مندان نحله نوبنیاد شیخیه بود که او را سید علی محمد می خواندند.

او در شب پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ قمری در شیراز مدعی امری شد که سرنوشت زندگی دنیوی و حیات اخروی او را تغییر داد، و جمعیتی از مردم ایران را - که از او پیروی کردند، - با سرنوشت خود همراه ساخت.

او ابتدا خود را باب امام زمان خواند و بعد با ادعای قائمیت، خود را مهدی موعود معرفی کرده، سپس با نگارش کتاب «بیان» که شریعت‌نامه وی بود، خود را از انبیا دانست و پس از کوتاه زمانی، ادعای خدایی کرد.

نه سال پس از این تاریخ و دو سال پس از آنکه باب به جوخه اعدام سپرده شد، یکی از یارانش به نام میرزا حسینعلی مازندرانی نوری مطرح شد که خود را

بهاءالله نامیده بود. وی آن گاه که در زندان تهران به جرم مشارکت^۱ در ترور ناصرالدین شاه زندانی بود، از لا به لای کلمات سید باب عباراتی یافته، سپس به مرور با حذف برادر خویش میرزا یحیی نوری - که سمت جانشینی باب را داشت - خود را همان موعودی خواند که باب، وعده آمدن او را پس از دو هزار و یکسال یا هزار و پانصد و یازده سال پس از ظهور باب داده بود.

او هیچ کدام از نشانه‌های آن موعود را نداشت؛ اما به کوشش استعمارگران، ادعاهایش چونان آیینی حقیقی به باور جمعی از مردم نشست و بهائیت در پس آیین نیم‌بند بابیه خلق شد تا اربابانش به مرادی که از بابیه داشتند، دست یابند. و البته به گواهی مدارک و اسناد تاریخی، کمکهای بی‌دریغ و البته هدفدار روسها و انگلیسیها به باب و بهاء، سهم اصلی را در ترویج این تفکرات ایفا کرد.

با آنکه بهائیان، هر اثری را که طریقت آنها را به نقد و چالش بکشد، ردیه می‌نامند و صاحب اثر را به بی‌دانشی، ناشکیبایی و بهائی‌ستیزی و... متهم می‌کنند؛ بنای ما در این اثر، آشنا کردن طالبان آگاهی با اندیشه بهائی، نمایاندن راه و رسم اهل بهاء و نقدی بر ادعاهای این طریقت خواهد بود.

در این نوشتار از فرقه‌ای بحث خواهد شد که:

الف) تاریخش مملو از تاریکی و وابستگی است؛

ب) آموزه‌هایش سراسر سفسطه و مغالطه آشکار است؛ آموزه‌هایی عاریتی از اندیشه‌ها و ادیان حق و باطل که: از تحری حقیقت می‌گویند؛ اما گوشها را کر و

۱. البته بنا بر برخی شواهد، رهبری این توطئه بر عهده وی بوده است.

چشمها را کور می‌خواهد، از تساوی حقوق زن و مرد می‌گوید؛ اما آثار بازمانده از بنیانگذارش ثابت می‌کند که او هرگز به این ادعا اعتقادی نداشته است و از وحدت عالم انسانی می‌گوید؛ اما در پس این وحدت، تنها به منافع خود می‌اندیشد. مروری بر تاریخ فرقه نشان می‌دهد که وی هرگز در پی ایجاد این وحدت، حتی میان پیروان خویش نبوده است و همواره میان اغنام الله، نزاع، درگیری و انشعاب برقرار کرده است.

احکام و حدودش، تقلیدی از احکام و حدود ادیان قبل است که از ارزش حقوقی آنها کاسته و به گونه‌ای باور ناپذیر، با یکدیگر متعارض است. در این مختصر در فصولی نه گانه، بهائیت را از زوایای مختلف به تماشا می‌گذاریم و اطلاعاتی اگرچه مختصر را در اختیار مطالعه‌کنندگان خود قرار خواهیم داد.

در انتها از مساعدتها و راهنماییهای همه سروران ارجمند، به ویژه از مسئولان مربوطه در معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیه قم کمال تشکر و امتنان را دارم.



فصل اول: شيخيه

مسلک نوظهور شیخیه هیچ ارتباطی از نظر اعتقادی با بابیت و بهائیت ندارد؛ ولی ارائه عقاید و آموزه‌هایی متفاوت و خارج از چهارچوبهای مقبول شیعی، بستر لازم فکری و فرهنگی را برای ادعای دروغین سید علی محمد شیرازی فراهم کرد. سید علی محمد بر مذهب شیخ احسائی و از شاگردان سید کاظم رشتی، رهبر وقت مسلک شیخیه بوده است. او بنیان بسیاری از دعاوی اولیه خویش را بر آموزه‌های شیخیه نهاده است.

و میرزا حسین علی نوری، ملقب به بهاء‌الله نیز با توجه به اهمیت دعاوی این دو فرد، برای شکل‌گیری هسته اولیه بابیت، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را «نورین نیرین» لقب می‌دهد و آنها را مبشران ظهور خودش و باب می‌خواند.^۱ نخستین گروندگان به بابیه، از پیروان و طرفداران شیخیه به شمار می‌رفتند؛ بنابراین ابتدا به نقد و نظر درباره جریان شیخیه می‌پردازیم.

۱. حسین علی نوری، ایقان، نسخه الکترونیک، ص ۴۳.

شیخ احمد احسائی

شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی در روستای مطیرفی واقع در استان الاحساء دیده به جهان گشود. الاحساء در ساحل غربی خلیج فارس از قدیم الایام یکی از کانونهای تشیع بوده است. اکنون نیز بیشتر شیعیان عربستان در این استان سکونت دارند. اجداد شیخ احمد بر طریقه اهل سنت و جماعت بودند و در محل دیگری سکونت داشتند تا آنکه یکی از آنها به نام «شیخ داغر» به دلیل اختلاف با پدرش ترک وطن کرد، و در «مطیرفی» اقامت گزید. مطیرفی یکی از روستاهای «احساء» است. وی در این منطقه از مذهب اجدادی خود دل برید و به مذهب شیعه اثنی عشری دل سپرد.^۱

تحصیلات

او دانش خویش را اکتسابی نمی داند، بلکه خود را ملهم از ائمه اطهار علیهم السلام و بهره مند از دانش آنان معرفی می کند؛ اما بررسی زندگی وی، از تحصیلات رسمی او حکایت دارد. در مکارم الآثار آمده است:

۱. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۱۷.

تحصیلات خود را با فراگیری قرآن نزد پدرش، شیخ زین‌الدین احسائی آغاز کرد. دروس مقدماتی متداول عصر خویش را در همانجا نزد عالمان محلی فرا گرفت و در سال ۱۱۸۶ق چون در آن سامان (زادگاهش) کسی را برای رشد و هدایت نیافت، راهی نجف و کربلا شد...^۱

آقا محمدباقر وحید بهبهانی، سید علی طباطبایی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، و سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، اساتید برجسته‌ای هستند که شیخ احمد از وجود آنها بهره‌ور شد.^۲

او پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصرة المتعلمین علامه حلّی»^۳ از جانب مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم، مرحوم مبرور آقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر و... درجه اجتهاد در روایت و درایت را اخذ کرد. احسائی افزون بر فقه، اصول و حدیث، در طب، نجوم، ریاضی قدیم، علم حروف و اعداد، طلسمات و فلسفه، مطالعاتی در سطوح مختلف داشته است.

۱. محمد علی حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۱۳۵.

۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۳.

۳. «تبصرة المتعلمین فی أحكام‌الدین»؛ کتابی در فقه امامیه است که شرحهای متعددی از جانب فقهای شیعه بر آن نگاشته و بسیاری نیز منتشر شده است. شرح شیخ احمد به نام «صراط‌الیقین» در مجموعه آثار شیخ (جوامع‌الکلم) منتشر شده است. این شرح، تنها شرح مبحث طهارت از کتاب «تبصرة المتعلمین» است.

سفر به ایران

او پس از شیوع بیماری وبا در عراق به موطن خود بازگشت و پس از ازدواج با مریم بنت‌خمیس آل‌عصری، چهار سال در بحرین اقامت کرد.^۱ سپس در سال ۱۲۲۱ق به قصد زیارت عتبات به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان شد. وی در بین راه در یزد توقف داشت. گرمی استقبال اهالی یزد دلیلی شد تا پس از بازگشت از مشهد، آنجا را مسکن خویش قرار دهد. شهرت فراگیر شیخ از این شهر آغاز شد.

پس از مدتی به دعوت فتحعلی‌شاه به تهران رفت و چند ماهی در جوار سلطان اقامت کرد. با وجود تمام اکرامی که توسط شخص شاه و درباریان در حق شیخ اعمال می‌شد، وی تهران را ترک کرد و به یزد بازگشت.

شیخ احمد و دربار قاجار

روابط میان او و دربار قاجار با روابط میان دربار و سایر علمای شیعه متفاوت است. شیخ در نوشته‌های مختلف، فتحعلی‌شاه را به نحوی متملقانه ستوده است. به عنوان نمونه، شیخ در «رساله سلطانیه» وی را چنین می‌ستاید:

«عزالمؤمنین و حامی الملة والدين، طالب الحق والیقین، مسفرالملوین، و قررةالعین، وجامع کلّ زین، سلطان البرّین و خاقان البحرین، حافظ الأمان و مارس أهل الإیمان، عالی‌القدر و الشان، و سامی الرّقبه والمکان، السلطان بن السلطان بن السلطان و

۱. هانری کربن، مکتب شیخی، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، ص ۲۸.

الخاقان ابن الخاقان بن خاقان السلطان، فتحعلی شاه، شدالله عضده، و هزم الله به جنود الكافرين والمنافقين، و شرد الله بما يمده من النصر جيوش المعتدين، و شيد بنيان سلطنته بالإمداد والتحصين، و مدالله ظلال عزه و نصره على جميع المؤمنين، بحرمة الميامين و خيرالخلق أجمعين محمد و آله الطاهرين - صلواةالله عليهم أجمعين - آمين رب العالمين»^۱

همین مطالب، شاهی است که می توان به وسیله آن به صحت گفته های مرحوم تنکابنی اطمینان کرد که می نویسد:

«شیخ احمد در هر بلد، مطاع و ممجد و سلطان عصر، مرحوم فتحعلی شاه را با او نهایت خصوصیت...»^۲

و به نتیجه ای رسید که مرحوم سید محمد باقر نجفی به آن رسیده است؛ وی در کتاب بهائیان می نویسد:

«تمامی این اسناد تاریخی نشان می دهد که تملق گویی شیخ نسبت به فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است.»^۳

۱. شیخ احمد احسائی، جوامع الكلم، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. قصص العلماء، ص ۴۲.

۳. بهائیان، ص ۳۱.

بهشت‌فروشی

شیخ در سال ۱۲۲۹ق در راه زیارت عتبات به کرمانشاه رفت و با استقبال مردم و شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان روبرو شد و به اصرار حاکم در آنجا اقامت کرد.

میرزا محمد تنکابنی، در باره عمق ارادت شاهزاده محمدعلی میرزا به شیخ، داستان ذیل را نقل می‌کند که البته حاکی از رندی شیخ و شاید عمق ارادت شاهزاده است:

«در بعضی از ازمینه، شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمدعلی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش، من هزار تومان به تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشت و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت.»^۱

شیخ عبدالرضا ابراهیمی، آخرین رهبر شیخیه از اولاد کریم‌خان کرمانی، ضمن رساله‌ای کوتاه در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب»، اصل قضیه را انکار نکرده، می‌نویسد:

«شاید یک چیزی بوده و شاخ و برگ بر آن افزوده‌اند.»^۲ سپس با ذکر حدیثی از پیامبر ﷺ می‌کوشد تا به توجیه این داستان بپردازد. وی در توجیه می‌گوید:

۱. قصص العلماء، ص ۳۶.

۲. عبدالرضا خان ابراهیمی، پاسخ به کتاب مزدوران استعمار، ص ۵۱.

«هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اوّل شعبان) پس به تحقیق به شاخه‌ای از درخت طوبی آویزان شده است... هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش یا از آن کم کند، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه‌ای از آن...» مثلاً ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و به همین منظور، قرض ایشان را پرداخته [است؛ ولی در مقابل،] اشخاصی مانند نویسنده کتاب مزدوران، به آن دامن زده‌اند که شیخ، بهشت فروخته [است]...^۱

شیخ احمد پس از مرگ دولتشاه در سال ۱۲۳۷ق اعازم مشهد شد و در میانه راه، مدتی در قزوین توقف کرد.

نقطه جدایی و اختلاف با علما

وی در قزوین به علت عقیده خاصش در باب معاد جسمانی از جانب ملا محمدتقی برغانی، معروف به شهید ثالث، تکفیر شد. در پی آن، جمعی از علما و بسیاری از مردم، خود را از شیخ دور کردند. تلاش «شاهزاده رکن‌الدوله علینقی میرزا»، حاکم قزوین نیز برای آشتی دادن شیخ احمد و مرحوم برغانی نه تنها فایده‌ای در بر نداشت، بلکه سبب انتشار هر چه بیشتر خبر این تکفیر شد.

در نتیجه وی از قزوین به مشهد و سپس به یزد و از آنجا به اصفهان و کرمانشاه رفت؛ ولی این بار در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد. البته او تا اندازه‌ای از

پایگاه مردمی برخوردار بود؛ اما انتشار خبر تکفیر از سوی برغانی به عنوان عالمی نامدار، تأثیر خود را گذاشت و باعث نگرانی علما از وی و صدور فتاوایی مشابه در کربلا و نجف شد^۱

ابوالقاسم خان ابراهیمی می‌نویسد:

«تا یکی دو سال به آخر حیات ایشان مانده بود و قضیه عجیبی پیش آمد... و آن قضیه، حکایت تکفیر شیخ بزرگوار بود که در شهر قزوین حادث شد و من در صدد ذکر جزئیات قضیه نیستم... صاحب قصص العلماء هم شرحی از مسموعات خود در این باره نوشته... و فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیدا است، همانا مسئله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اول آن، مرحوم ملا محمدتقی برغانی معروف به شهید ثالث بود.»^۲

تکفیر کنندگان شیخ

میرزا محمدباقر همدانی، مؤسس فرقه شیخیه باقریه به برخی علمای شیعه مخالف شیخ احسانی اشاره می‌کند^۳ که عبارت‌اند از:

۱. قصص العلماء، ص ۴۲.

۲. ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست، ص ۱۹۰.

۳. محمدباقر خندق آبادی همدانی، الاجتناب، ص ۳۰.

۱. حاج ملا جعفر استرآبادی؛^۱ وی کتاب «حیة الأرواح فی الرد علی الشیخ احمد البحرانی (الاحسانی) و اتباعه» را در رد این فرقه نگاشته است.^۲
۲. ملا آقا دربندی، مؤلف کتب «خزائن الاصول» و «خزائن الاحکام» (متوفی ۱۲۸۵ق)؛^۳
۳. سعید العلماء مازندرانی؛^۴
۴. ملا محمدتقی قزوینی (شهید ثالث) (متوفی ۱۲۶۴ ق)؛
۵. شیخ محمدحسن صاحب «جواهر» (متوفی ۱۲۶۶ ق)؛^۵
۶. سید محمد مجاهد؛ نویسنده «مناهل» (متوفی ۱۲۴۲ ق)؛
۷. سید مهدی طباطبایی، فرزند نویسنده «ریاض» (متوفی ۱۲۶۰ ق)؛^۶
۸. شیخ محمدحسین، نویسنده «فصول» (متوفی ۱۲۶۱ ق)؛^۷

۱. بهائیان، ص ۷۰، به نقل از: مظاهر الآثار، نسخه خطی، ج ۱، ص ۱۰۶۴.

۲. رک. سید محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۸۵.

۳. شرح حال وی در فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۶۶ آمده است.

۴. قال الشیخ عباس القمی فی الکنی و الألقاب: کان من أجلّاء تلامیذ شریف العلماء، مسلماً فی الفقه و الأصول رک: فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۵۰.

۵. ابوالقاسم خان کرمانی، فهرست، ص ۲۰۰.

۶. قصص العلماء، ص ۴۴.

۷. فهرست، ص ۲۰۰.

۹. سید ابراهیم قزوینی، مؤلف «ضوابط» (متوفی ۱۲۶۲ ق)؛^۱

۱۰. شیخ شریف العلماء (متوفی ۱۲۶۵ ق)؛^۲

شیخ و صاحب «جواهر»^۳

از حکایت‌هایی که علیه شیخ احمد نگاشته شده است، ماجرای شیخ با مرحوم صاحب جواهر است:

شیخ احمد احسائی می‌گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم... مجملأ در وقتی از اوقات، شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام، اگرچه فن او منحصر به فقه بود؛ لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت؛ به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می‌تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه؟!^۴

پس شیخ محمدحسن^۵ حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی‌حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: "حدیثی پیدا کرده‌ام. شما ببینید که

۱. همان.

۲. سید محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۶.

آن حدیث است یا نه و معنای آن چیست؟" شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه کرد و به شیخ محمدحسن گفت که این حدیث، کلام امام است. پس آن را توجیهاات بسیار کرد. پس شیخ محمدحسن، آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد....^۱

سید جلال‌الدین آشتیانی، ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می‌نویسد:

«شیخ احمد احسائی اگرچه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد، ولی در زهد بی‌نظیر بود؛ لیکن از نحوه رفتار او معلوم می‌شود که مردی دنیاطلب و مریدباز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت. در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آرای عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان، بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود.^۲ البته برای رعایت انصاف باید به این نکته نیز توجه شود که برخی علما درباره شیخ احمد احسائی نظر منفی نداشتند و منزلتی نیز برای وی قائل بودند که از آن میان می‌توان به افرادی نظیر کاشف الغطاء اشاره کرد. او در باره شیخ احمد احسائی می‌نویسد:

۱. قصص العلماء، ص ۵۴.

۲. بهائیان، ص ۹۰، به نقل از: ملاصدرا، شرح رساله المشاعر، ص ۲۹.

اختلاف مردم درباره شیخ احمد، بین کسانی است که او را غالی^۱ دانسته و کسانی که او را از آنهایی می‌دانند که شانی برای ائمه قائل نیستند؛ میان آنها که قائل به رکنیت اویند و کسانی که قائل به کافر بودن اویند؛ اما میانه‌روی، بهترین کار است و حق آن است که او مردی از بزرگان علما و عرفای امامیه است؛ آن گونه که ما از معاصران او که مورد وثوق ما بوده و او را دیده‌اند، شنیده‌ایم وی در نهایت ورع و زهد و پرتلاش در عبادت بوده است.^۲

برخی دیگر از علما نیز مانند مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات الجنات تفصیل داده و شیخ را از شیخیه جدا دانسته‌اند. نظر وی درباره شیخ احمد احسانی چنین است:

«برترین حکیمان متأله و زبان عرفاء و سخنوران، برگزیده روزگار، فیلسوف عصر، آگاه به اسرار مبانی و معانی، شیخ ما احمد بن الشیخ زین الدین بن الشیخ ابراهیم الاحسانی البحرانی...»^۳

اما ایشان درباره پیروان فرقه شیخیه نظر بسیار نامساعدی داشته است؛ زیرا آن گاه که درباره شیخ رجب بررسی نوشته است، رویه او و اتباعش را به سبب تأویل، شدیداً خلاف اسلام خوانده و شیخیه را به لحاظ تأویل، اتباع اتباع شیخ رجب تلقی کرده است. وی، تداوم راه شیخ رجب را صریحاً در شیخیه و پشت سریه می‌داند که

۱. آنان که درباره ائمه غلو می‌کنند و ایشان را تا حد الوهیت بالا می‌برند.

۲. رک: سید محمد حسین حسینی جلالی، فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹.

درحقیقت، آلت معطله تأویل هستند: «و هم فی الحقیقة أعمهون» او درباره شیخیه می‌نویسد:

«پیروان این جماعت که آلت معطله تأویل هستند، در این اواخر پیدا شدند و در حقیقت از بسیاری از غلات تندتر رفته‌اند... نام ایشان شیخیه و پشت سریه است. این کلمه از لغات فارسی است که آن را به شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی منسوب داشته‌اند و علت آن این است که ایشان، نماز جماعت را در پایین پای حرم حسینی می‌خوانند؛ به خلاف منکران خود، یعنی فقها که در بالای سر نماز می‌خوانند و به بالاسری مشهورند. این طایفه به منزله نصارا هستند که درباره عیسی غلو کرده و به تثلیث قائل شده‌اند. شیخیه، نیابت خاصه و باییت حضرت حجت علیه السلام را برای خود قائل هستند.»^۱

البته مرتضی مدرس چهاردهی، شیخ را نیز مشمول این جملات دانسته، در این باره می‌نویسد:

«درحقیقت، فتوای مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری درباره مرحوم شیخ احمد و شیخیه است که او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است.»^۲

۱. همان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲. شیخیگری و بایبگری، ص ۶۵.

سرانجام

به هر حال، احساسی همزمان با حمله وهابیان به عتبات، از کربلا به مکه رفت و سپس از راه مکه به سوی وطنش عازم شد؛^۱ اما در نزدیکی مدینه در سال ۱۲۴۱ ق درگذشت.^۲

نبیل در تاریخ خود، سال مرگ شیخ را این گونه بیان می کند:

«وفات شیخ احمد احساسی در سال ۱۲۴۲ هجری اتفاق افتاد. مدت عمرش هشتاد و یک سال بود. قبرش در مدینه منوره در قبرستان بقیع، پشت دیوار مرقد حضرت رسول ﷺ است.»^۳

میرزا محمدباقر خوانساری در روضات الجنات، تاریخ فوت شیخ را ۱۲۴۳ ق در ۹۰ سالگی ذکر می کند.^۴

آرای خاص

شیخ نظریات متعددی را از خود در مباحث مختلف اعتقادی برجای گذاشت که عالمان شیعه، همه آنها را انکار نمی کنند، اما به برخی اندیشه های وی انتقاد کرده

۱. دلیل المتحیرین، ص ۵۲.

۲. شیخ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۸۱.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار و نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ، ص ۱۶.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۴.

و حتی به سبب آنها فتوای تکفیر وی صادر کرده‌اند. این اندیشه‌ها به شرح ذیل است:

معاد یا جسم هور قلیایی

چالش برانگیزترین عقیده شیخ احمد که مرحوم برغانی به سبب آن به تکفیرش فتوا داد، بحث معاد است. شیخ احمد، تفسیری از جسم ارائه می‌دهد که نزد سایر عالمان شیعی مقبول نیست؛ زیرا در نظر آنان، معاد جسمانی، این است که انسان در روز رستاخیز با همین بدن عنصری دنیوی، بی‌هیچ تفاوتی به دنیا باز می‌گردد؛ در حالی که شیخ معتقد است بدن، پس از تصفیه از عناصر دنیوی عود می‌کند.

شیخ احمد درباره معاد جسمانی چنین معتقد است:

«انسان دارای دو جسد است: یک قسم آن از عناصر زمانی تشکیل شده است و این بدن، مانند لباس است که بدن پوشیده است؛ ولی از بدن کنده می‌شود؛ نه او را لذتی است و نه رنجی، نه طاعتی و نه معصیتی. آیا نمی‌بینی هنگامی که زید بیمار می‌شود، تمام گوشت‌های بدنش آب می‌شود و از آن گوشت‌ها چیزی نمی‌ماند؛ ولی زید فرق نمی‌کند. زید، همان زید است و تو بالبداهه می‌دانی این همان زید عاصی است و از گناهانش چیزی کاسته نشده است. اگر گوشت‌های ذوب‌شده از زید بود (یعنی دخیل در حقیقت زید بود) باید آنچه مربوط به زید است، از خیر و شر را با خود می‌برد. همچنین اگر ضعیف شود، یا چاق شود بعد از این بیماری، او همان زید است؛ نه نقصی از لاغری در ذات، صفات، طاعات و معاصی در او پیدا می‌شود و نه زیادتی بر اثر چاق شدن.

حاصل آنکه این جسد از زید نیست و جز این نیست که این بدن، نسبت به زید مانند سنگ و خاک است، نسبت به شیشه. هنگامی که سنگ ذوب شد و سنگ و خاک کنار رفت، شیشه ظاهر می‌شود و این شیشه در واقع، همان سنگ و خاک کثیف (قبل) است که ذوب شده و کثافات از او خارج شده است... و این جسد، مانند کثافتی که در سنگ و خاک است و ذاتی آنها نیست، ذاتی زید نیست. مثال دیگر، لباس است که در حقیقت، همان تار و پود به هم بافته شده است و رنگهای لباس، اعراض هستند که رنگی را می‌پوشند و رنگی را خارج می‌کنند و لباس، همچنان، همان لباس است....

جسد دوم

این جسد، باقی و همیشگی است و این جسد، همان طینت است که انسان از آن آفریده شده است. وقتی زمین، جسد عنصری را خاک کرد و بین اعضای آن، جدایی افکند، هر جزء آن به جایگاه خود بر می‌گردد؛ هوا ملحق می‌شود به هوا و آب ملحق می‌شود به آب و خاک ملحق می‌گردد به خاک و آن بدن اصلی باقی می‌ماند.

هذا الجسد الباقي هو من ارض هورقليا و هو الجسد الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة او النار فان قلت ظاهر كلامك ان هذا الجسد لا يبعث و هو مخالف لما عليه اهل الاسلام من انها تبعث كما قال تعالى و ان الله يبعث من في القبور، قلت هذا الذي قلت هو ما يقوله المسلمون قاطبة؛ و این جسد باقی از عالم هورقليا می‌باشد و همین

جسد است که در آن محشور خواهد شد و به بهشت یا جهنم خواهد رفت. اگر کسی بگوید که این بر خلاف عقیده مسلمانان است، می‌گوییم عقیده همه مسلمانان همین است و غیر از آن چیزی نمی‌گویند...»^۱

نکته قابل تأمل آنکه، شیخ اصرار دارد اندیشه خود را مطابق با سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام معرفی کند و این‌گونه وانمود کند که آنچه می‌گوید از نصوص صادره از معصومان دریافت کرده است؛ چنان‌که گفته است:

«من ذکر نکرده‌ام؛ مگر آنچه رأی ائمه علیهم‌السلام است و هر کس اعتراضی می‌کند، از این جهت است که مقصود مرا نفهمیده و ندانسته است که فرمایش ائمه است.»^۲

امامت و نقش ائمه علیهم‌السلام در آفرینش

یکی دیگر از عقاید شیخ احمد احسائی، امامت و نقش ائمه در آفرینش است. بر اساس اندیشه شیخ، معصومان علیهم‌السلام در خلقت نقش دارند. وی می‌گوید: خدای تعالی وقتی معصومان علیهم‌السلام را خلق کرد، به آنان اذن داد تا موجودات دیگر را بیافرینند.

بر اساس نظریه شیخ احمد، ائمه، باب‌الله به سوی خلق هستند و آنها بازوان آفرینش‌اند. خداوند ایشان را برگزید بعد از آنکه تنها آنها را آفرید و همراه آنها

۱. شیخ احمد احسائی، شرح‌الزیاره، ج ۴، ص ۳۶۵.

۲. محمد خان کرمانی، رساله ناصریه، ص ۳۸.

آفریده دیگری نبود؛ خدا را عبادت می‌کردند و هزار دهر، تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تعظیم جلال و عظمتش می‌نمودند. سپس از اشعه انوارشان خلق را برای آنان آفرید. پس به این سبب، ائمه علت فاعلی‌اند؛ زیرا ایشان جایگاه مشیت خداوندگارند.

همچنین آنان، علت مادی نیز هستند؛ زیرا تمام آفریدگان از شعاع انوار آنها هستند و آن شعاع، قائم به انوار آنها است؛ آن هم به نحو قیام صدوری؛ و نیز ایشان علت صوری خلقت‌اند؛ زیرا هر فرد از جمیع خلایق از غیب و شهادت و جواهر و اعراض پس صورتش اگر طیب باشد از انوار هیاکل آنها است یا از نور هیاکل هیاکل آنها است؛ زیرا ائمه، رحمت خدا و مظاهر رحمت خدایند و بدکاران به شکل عکس انوار هیاکلهای ائمه هستند.

همچنین آنها علت غائی خلقت‌اند؛ زیرا جز این نیست که خداوند سبحان، خلق را برای آنها آفرید و بازگشت خلایق به سوی آنها و حساب خلق با آنها است.^۱ چنین دیدگاه غلوآمیزی، زمینه پدید آمدن افکار دیگری، مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، حلول حق تعالی در افراد و... شده است.

۱. شیخ احمد احسانی، شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۱، ص ۵۹.

نحوه حیات امام زمان علیه السلام

از دیگر اندیشه‌های احساسی، اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام بدون جسد عنصری و با بدن هورقلیایی است.^۱ وی معتقد است که آن حضرت با بدن غیرعنصری و هورقلیایی در شهر جابلقا و جابرسا زندگی می‌کند. آن امام را زنده و در عالم هورقلیا می‌داند.^۲ او می‌گوید:

«امام زمان علیه السلام هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هر گاه بخواهد به اقالیم سبعة تشریف بیاورد، صورتی از صورتهای اهل این اقالیم را می‌پوشد و کسی او را نمی‌شناسد. جسم، زمان و مکان ایشان، لطیف‌تر از عالم اجسام و از عالم مثال است.»^۳

به عقیده اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه، این نظریه در واقع به معنای انکار امام زمان علیه السلام در روی زمین است؛ زیرا:

۱. هورقلیا از کلمه عبری هیل قرنیم گرفته شده است. هیل به معنای هوای گرم، بخار، تنفس و قرنیم به معنای درخشش و شعاع است که این ترکیب به معنای تشعشع بخار است. شیخ احمد احساسی در نوشته‌های خود بارها این کلمه را به کار برده و شرح داده است. شیخ ابوالقاسم خان ابراهیمی در تنزیه الاولیاء به نقل از ملا هادی سبزواری آورده است: هورقلیا هم عالمی از عوالم است که خداوند خلق فرموده است. مراد از آن عالم اجمالاً عالم مثال است به معنای عالم صور... عالم هورقلیا چون فوق این اقالیم است و از حدود ظاهر این اقالیم خارج است اقلیم تامنش گویند (لغت‌نامه دهخدا).

۲. محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ص ۱۵۱.

۳. جوامع‌الکلم، رساله رشیده، قسمت ۳، ص ۱۰۰.

اگر مراد آن است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در عالم مثال و برزخ زندگی می‌کند، آن چنان که آنان قبر را از عالم هورقلیا می‌دانند؛ پس آن حضرت، حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان در عالم برزخ است؛ این مطلب با احادیث متواتر «عدم خلوه زمین از حجت» سازگاری ندارد. ضمن اینکه این اعتقاد با ادله عقلی موجود بر ضرورت وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه در این عالم نیز مناسبت ندارد.^۱

پس ادعای وی مبنی بر اینکه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه با بدن هورقلیایی زندگی می‌کند، فقط یک ادعا است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن اقامه نشده است؛ بلکه طبق نصوص قطعی، مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در همین عالم خاکی و با بدن عنصری به زندگی طبیعی خود ادامه می‌دهد تا روزی که بنابر مشیت الهی قیام و ظهور فرماید.

تالیفات

برخی از تالیفات احسانی عبارتند از:

۱. جوامع الکلم

این کتاب در دو جلد چاپ شده است و حاوی پاسخهای او به سؤالات و نیز دربردارنده قصایدی در رثای امام حسین علیه السلام است.

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب شریف منتخب‌الاثار، تألیف حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (مدظله) مراجعه فرمایند.

۲. شرح الزيارة الجامعة الكبيره

بزرگترین و معروفترین اثر او است که در چهار مجلد منتشر شده است.

۳. حياة النفس في حظيرة القدس

کتابی مختصر است که به اصول عقاید می پردازد.

از دیگر آثار احسانی می توان از شرح العرشیه، شرح المشاعر، العصمة و الرجعة،

الفوائد، مجموعة الرسائل، و مختصر الرسالة الحيدرية في فقه الصلوات اليومية نام برد.

سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ق)

سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید حبیب از سادات حسینی مدینه، زبده‌ترین شاگرد شیخ احمد احسائی بود که پس از مرگ شیخ، رهبری شیخیه را برعهده گرفت. او در سال ۱۲۱۲ق در رشت متولد شد و در حدود شانزده سالگی برای تلمذ نزد شیخ احمد احسائی آمد و تا پایان عمر استاد، غیر از اوقاتی که به دستور او به بعضی شهرها مسافرت می‌کرد در خدمت وی بود.^۱

نص صریحی از سوی شیخ احمد برای جانشینی سید کاظم موجود نیست؛ اما چون وی از احترام و مقبولیت بسیاری در میان شاگردان و رهروان شیخیه برخوردار بود، به عنوان جانشین شیخ احمد و مرجع و مقتدای پیروان مکتب شیخیه شناخته شد؛ هرچند همزمان، افراد متعددی از شاگردان شیخ برای خود حوزه درس مستقل از یکدیگر داشتند.

میرزا عبدالرسول احقاقی از مشایخ شیخیه تبریز در این باره می‌نویسد:

«بعد از مرحوم شیخ احسانی، ... عموم تلامذه آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و مریدانی بودند. مرحوم شیخ علی نقی (فرزند شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سید کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر در کربلا و مرحوم ملا محمد حجت الاسلام در تبریز و مرحوم ملا عبدالرحیم در قلعه شیشه (قره باغ) و امثال ایشان در انحای بلاد که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه خویش، مرجع و پیشوا بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلای معلی، مرحوم سید کاظم رشتی، حوزه علمیه اش بزرگ تر و احترامش نزد همدویشان خود بیشتر بوده است.»^۱

سید کاظم از سادات حسینی بوده؛ اگر چه بعضی او را اساساً سید نمی دانند.^۲

زمانی که شیخ در یزد به سر می برد، نزد وی شتافت و تلمذ نزد او را آغاز کرد. حاج ابوالقاسم خان از رهبران شیخیه کرمان در کتاب فهرست چنین آورده است:

«[سید کاظم] در سفر و حضر ملازم خدمت شیخ بزرگوار بود تا آنکه اخیراً (شیخ اعلی الله مقامه) در حق او فرمود: «ولدی کاظم یفهم و غیره لا یفهم.»^۳ در سفر اخیر شیخ به عتبات عالیات که شیخ (اعلی الله مقامه) به عللی - که در کتاب شرح حالاتشان ذکر شده - مهاجرت کردند و سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند،

۱. عبدالرسول احقاقی، حقایق شیعیان، ص ۱۲.

۲. محمد بن محمد مهدی خالصی، خرافات و کفریات ارشاد العوام، ص ۴۶.

۳. فرزندم کاظم می فهمد و دیگران نمی فهمند.

سید متوطن و مشغول افاضه و تدریس و ترویج شریعت جد بزرگوار و بیان فضایل آل اطهار سلام الله علیهم ماکر اللیل و النهار شد.^۱

تالیفات وی بالغ بر ۱۵۰ مجلد است.^۲ محمد علی مدرسی، صاحب ریحانة الأدب با کنایه لطیفی به منظور هجو سید کاظم درباره این تالیفات به نقل از کتاب «أحسن الودیعه» آقا سید مهدی موسوی اصفهانی می نویسد:

«سید رشتی دارای تالیفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده است و گویا که با زبان هندی حرف می زند...»^۳

برخی از محققان تاریخ شیخیه، سید کاظم رشتی را منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه، می دانند و معتقدند که احسانی بدانها اعتقاد نداشته است. برای پی بردن به نوع دانش وی، قدری از نوشته های او را مرور می کنیم:

افتدی عبدالباقی عمری فاروقی موصلی، قصیده ای در مدح سلطان عثمانی دارد که در آن به حدیث شریف «انا مدینه العلم و علی بابها» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فضایل امیر مؤمنان، علی علیه السلام اشاره می کند. مطلع شعر چنین است:

هذا رواق مدینه العلم الذی من بابها قد ضل من لابد خل

۱. فهرست، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. محمد علی مدرسی، ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۳۰۸.

سید کاظم این بیت را شرح کرد و گفت: «این مدینه‌ای عظیم در آسمان است و ائمه علیهم‌السلام در آن ساکن هستند.» سپس در توصیف آن می‌گوید که این مدینه، ۲۱ محله و ۳۶۰ کوچه دارد. سپس برای هر یک از آنها نامی عجیب و صاحبی با اسم عجیب ذکر می‌کند.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

«کوچه‌ای است که صاحبش به نام شلحاحون... در کوچه است که دارنده آن سگی به نام کلحاحون است... در کوچه ۴۲، زنی است که دف می‌زند و نامش ضغض است و در کوچه ۴۹، زنی است که نی می‌زند و نامش شطیحال است و در کوچه ۷۱، زنی است که میمونها با او زنا می‌کنند و نامش شطیثال است و...»^۱

ویژگیهای منفی

دشمنی با علما

رشتی در ایام اقامت خود در عراق در نقطه مقابل سایر علمای شیعه قرار داشت. مرحوم تنکابنی صاحب قصص العلما که خود به مجلس درس سید کاظم رفته است، می‌نویسد:

۱. قبلی، ص ۱۰۳.

«در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شدم و می‌خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم، غالباً فقها را مذمت می‌کردند و [حتی] سخن درشت، بلکه - العیاذبالله - به فقها شتم می‌کردند.»^۱

سید کاظم رشتی، مرحوم صاحب جواهر را^۲ «احمق مستضعف» می‌خواند و او را شیعه نمی‌دانست.^۳ در مقابل، تمام علمای شیعه غیر شیخی، نیز بدون استثنا از مخالفان جدی وی بودند.^۴

شیخ انصاری به روایت شاگردش، حاج میرزا نصرالله تراب دزفولی در کتاب لمعات البیان درباره سید کاظم رشتی احتیاط می‌کرد و او را لایق در تصرف مال امام علی^{علیه السلام} نمی‌دانست.^۵

همنوایی با دشمنان شیعه

وقتی نجیب پاشا به کربلا حمله کرد، چنان وحشیگری از خود بروز داد که در تاریخ، فقط با حمله مغولها قابل قیاس است؛ حتی حرمین مطهر حضرت امام حسین

۱. ر.ک: قصص العلماء، ص ۵۸.

۲. چنین شخصیتی در میان علمای شیعه از زمان خود او تا به امروز کم نظیر بوده و در اهمیت او همین بس که کتاب جواهر الکلام، نگارش اوست.

۳. قصص العلماء، ص ۵۸.

۴. محمد کریم خان کرمانی، هدایة الطالبین، ص ۱۴۴.

۵. ر.ک: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری، تهران، حسینعلی نویان، ج ۳، ۱۳۶۹، ص ۱۱۰-۱۰۹.

و حضرت ابوالفضل علیه السلام نیز در امان نبود و بسیاری از مردم بی دفاع و پناهنده به اماکن مقدس کشته شدند و در خون خود غلطیدند. به اعتراف حاج محمد کریم خان:

«کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم، هر که بود کشتند؛ حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود. خلاصه، احدی در آن نایره ایمن نشد.»^۱

اما خانه سید کاظم رشتی، خانه امن بود و تنها عده‌ای از مردم و مریدان سید که به خانه ایشان پناهنده شده بودند، از حمله ددمنشان عثمانی جان به در بردند. مرحوم سید محمد باقر نجفی می‌نویسد: «در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس‌ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی‌گذاشتند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می‌کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می‌بردند و می‌تاختند، خانه سید کاظم رشتی از هر لحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث بود و هر که به خانه وی پناهنده می‌شد، مصون از بلا بود.»^۲

اکنون این پرسش مطرح است که آیا عثمانیها به مرتبه فضل و تقوای سید کاظم شیعه مذهب احترام می‌گذاشتند؟ در این صورت می‌بایست در مراتب بالاتری به بقاع متبرکه شهدای کربلا احترام می‌گذاشتند.

۱ هدایة الطالبین، ص ۱۵۲.

۲ بهائیان، ص ۱۰۸.

بی‌تردید واقعیت داستان، همنوایی سید کاظم با عثمانیها بود و این مطلب بیشتر قابل درک است وقتی دانسته شود که سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزو چهار نفری بود که، در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی کرسی ثابت داشت.^۱

همچنین علیرضا پاشا از والیان بغداد - که از سنیان متعصب بود و اهل محمره (خرمشهر) و خوزستان را به علت تشیع، قتل‌عام کرده بود؛ چرا قصیده‌های عبدالباقی عُمَری را به سید کاظم رشتی داد؛ در حالی که براساس ادعای خود او، یک شیعه متعصب است. پس از آن سید کاظم، شرح مفصلی به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طریق، روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می‌کرد و...^۲

سرانجام

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ق عازم زیارت کاظمین و سامراء شد. وی پس از دیدار با نجیب پاشا به سختی در بستر بیماری افتاد و در پی همین بیماری در شب ۱۱ ذی الحجه ۱۲۵۹ق وفات کرد و در رواق پایین پای حضرت سیدالشهدا علیه السلام دفن شد.^۳

۱. شیخ‌گری و بایبگری، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. تلخیص تاریخ، نبیل زرنندی، ص ۳۵.

فرقه‌های شیخیه

سید کاظم، جانشینی برای خود تعیین نکرده بود و تمام منابع بابی و بهائی علت آن را اعتقاد وی به قرب ظهور قائم موعود ذکر کرده‌اند. اما برای تصاحب مسند جانشینی میان شاگردان او اختلاف شدیدی واقع شد. یکی از علمای شیخیه می‌نویسد:

«علت آن (اختلاف) بروز عقیده بابت و رکنیت (ناطقیت) بود که برخی گروه‌ها مدعی آن بودند و برخی دیگر منکر آن شمرده می‌شدند.»^۱

الف) شیخیه کرمانیه

مؤسس این فرقه که به نام کریم‌خانیه نیز خوانده می‌شود، حاج محمد کریم‌خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) نوه دختری فتح‌علی شاه و فرزند حاج ابراهیم‌خان

۱. حقایق شیعیان، ص ۵۴.

ظهیرالدوله حاکم کرمان است که پس از او فرزندش محمدخان (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ ق) رهبری فرقه را بر عهده گرفت.

همزمان با محمدخان، محمدباقر خندق آبادی، نماینده حاج محمدکریم خان در همدان اعلام انشعاب کرد و فرقه شیخیه باقریه را در همدان بنا نهاد. پس از محمدخان، برادرش زین‌العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ ق) به رهبری برگزیده شد. پس از وی ابوالقاسم خان ابراهیمی و سپس عبدالرضاخان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضاخان در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد.^۱

باقریه

همزمان با دوره ریاست حاج محمدخان، محمدباقر خندق آبادی، نماینده حاج محمدکریم خان در همدان اعلام انشعاب کرد و فرقه شیخیه باقریه را در همدان بنا نهاد.

ب) شیخیه آذربایجان

حجة الاسلامیه

میرزا محمد مامقانی معروف به حجت الاسلام (م ۱۲۶۹ ق) نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. او شاگرد شیخ احمد احسائی بود و از وی اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده اش در تبریز بود. وی، حکم تکفیر و اعدام علی محمد باب را در تبریز صادر کرد.

۱. سید محسن امین، اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

ثقة الاسلامیه

میرزا شفیع تبریزی معروف به ثقة الاسلام از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. فرزندش میرزا علی شهید در سال ۱۳۳۰ ق به جرم مشروطه‌خواهی و مبارزه با روسها به دست مزدوران روس اشغالگر تزاری در تبریز به دار آویخته شد.

احقاقیه

بزرگ این خانواده، میرزا محمدباقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) شاگرد میرزا حسن، مشهور به گوهر (م ۱۲۶۶ ق) از شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بوده است. فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق) نیز از علما و مراجع بزرگ شیخیه است. او کتابی تحت عنوان «احقاق الحق» نگاشت و در آن عقاید شیخیه را به تفصیل بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب، از برخی آرای شیخیه کرمان و محمد کریم‌خان انتقاد و سپس آن آراء ابطال شده است.

امروزه عمده شیخیه آذربایجان از پیروان این خاندان هستند.

اختلاف نظریات کرمانیها با آذربایجانیها

شیخیه کرمان و آذربایجان در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌دانند؛ اما تلقی آنان از اندیشه‌ها و آرای شیخ احمد و سید کاظم متفاوت است؛ به گونه‌ای که شیخیه آذربایجان اساساً کرمانیها را گمراه می‌دانند.

مسئله رکن رابع

یکی از عمده‌ترین اختلافات شیخیه کرمان و آذربایجان، مسئله رکن رابع است. شیخیه کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. مراد آنها از رکن رابع، شیعه کامل است که واسطه میان شیعیان و امام غایب است. همین اعتقاد، میان شیخیه (کرمان) و بابیه، ارتباط ایجاد می‌کند. سید علی محمد باب مدعی شد که شیعه کامل و رکن رابع است و واسطه میان شیعیان و امام غایب می‌باشد. در نتیجه او مقام باییت امام عصر را از آن خود دانست و خود را دروازه اتصال با مهدی موعود معرفی کرد؛ اما شیخیه آذربایجان به شدت منکر اعتقاد به رکن رابع هستند.

شیخیه آذربایجان، اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می‌دانند و معتقدند نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نیز چنین بوده است. آنها مدعی اند که در هیچ‌یک از کتب و رسایل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشده است.

میرزا عبدالرسول احقاقی در کتاب «حقایق شیعیان» می‌نویسد:

«مرحوم شیخ، طبق علمای اثنی عشریه، اصول دین و مذهب را پنج [عدد] می‌داند و روشن‌ترین بیانات ایشان در این زمینه، نخستین رساله‌ای است که در جلد اول کتاب جوامع الکلم به نام حیوة النفس نوشته‌اند...»

وی پس از ذکر مواردی از نوشته‌های شیخ که مانند سایر شیعه، اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت دانسته است می‌نویسد:

«...اگر بعضی شاگردان ناخلف شیخ و سید، اصول دین را تحریف نموده‌اند و عقیده فاسدی از خویش اظهار داشته‌اند، تقصیر این مظلومان چیست؟»^۱
همچنین درباره مسئله رکن رابع می‌گوید:

«مرحوم شیخ احسائی، گذشته از اینکه به رکن رابع و واحد ناطق عقیده ندارد؛ بلکه با دلایل محکم و براهین قوی این داعیه فاسد را رد فرموده و علاوه بر کتب و تألیفات خویش قائلین به این عقیده باطل را ملحد شمرده و در حقیقت، اساس و بنیان رکنیت و باییت را خراب و منهدم ساخته است.»^۲

البته این ادعا چندان هم نمی‌تواند مطابق با واقع باشد؛ زیرا در نوشته‌های شیخ چنین جملاتی را نیز می‌توان یافت که به طور تلویحی مشعر بر ادعای باییت تلقی می‌شود، مانند:

«یقین خود را در علم خود، مدیون ائمه الهدی هستم. اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده‌ام، مدیون تعلیم ایشان هستم و ایشان، خودشان از خطا، نسیان و لغزش مبرا و

۱. حقایق شیعیان، ص ۷ تا ۹.

۲. همان، ص ۲۸.

معصومند. هر کس از ایشان تعلیم گیرد، مطمئن است که خطا در او راهبر نیست...»^۱
 همچنین است این ادعا که شیخ در رابطه خود با ائمه اطهار علیهم السلام تا آنجا رفت که
 گفت: «سمعت عن الصادق علیه السلام»^۲

۱. ابوالقاسم خان ابراهیمی، فهرست، ص ۲۴۶.

۲. کیوان نامه، ج ۱، ص ۴۷.



فصل دوم: بایه

زندگینامه سید علی محمد باب

سید علی محمد شیرازی، محوری‌ترین شخصیت قصه بابت و آغازگر داستانی است که هر سطرش رنجنامه‌ای برای ایران و اسلام است.

ولادت و کودکی

وی در ۱۲۳۵ق در شیراز به دنیا آمد. او فرزند سید محمدرضا بزاز و فاطمه بیگم بود که احتمالاً از سادات حسینی شیرازند. در کودکی، پدر را از دست داد و سرپرستی او بر عهده مادر و دایی‌اش سید علی افتاد.

با رسیدن به سن مکتب، وی را به مکتب‌خانه قهوه اولیاء فرستادند که امروزه بیت‌العباس نامیده می‌شود. وی سالیانی چند در این مکتب به تحصیل پرداخت.^۱ گلپایگانی، مبلغ بهائی، مدت تحصیل او را در این مکتب پنج سال دانسته است.^۲

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۹.

۲. روح الله مهابخانی، رسائل و رقائم حضرت ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۹۳.

معلم این مکتب‌خانه، شیخ محمد عابد، به او خواندن، نوشتن فارسی و سیاه‌مشق را آموخت. سید علی محمد باب، شاگرد درس‌خوانی نبود و گاه به گاه نیز در مکتب‌خانه تنبیه می‌شد؛ به گونه‌ای که تا پایان عمر، خاطره آن کتکها او را می‌آزرد. وی در کتاب بیان نیز این مسئله را یاد آور شده، می‌نویسد:

«قل ان یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یقضی علی خمسة سنه ولو بطرف عین فان قلبی رقیق رقیق وإذا أردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس ولا تضرب علی اللحم»^۱
 شیخ عابد، از مریدان و دوستان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی بود و از همان دوران، سید علی محمد را با نام رؤسای شیخیه آشنا کرد.

سفر به بوشهر

سید علی محمد در پانزده سالگی همراه با دایش برای تجارت راهی بوشهر شد و پنج سال در این شهر ماند. اقامت باب در بوشهر برای محققان از دو جهت حائز اهمیت است:

۱. رفتارهای مرتاضانه

وی در تابستانهای بوشهر و در گرم‌ترین ساعات شبانه روز، به پشت بام می‌رفت رو به سوی آفتاب به گفتن اذکار و اوراد می‌پرداخت. نبیل زرنندی مورخ بهائی در این مورد چنین آورده است:

۱. بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۱.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۰.

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود، هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به راز و نیاز می پرداختند. گوئی نیر اعظم را واسطه می ساختند... مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و نیر اعظم را ستایش می کنند با آنکه توجه به شمس ظاهر، رمز از توجه حضرتش به شمس جمال محبوب مستور بود.»^۱

۲. حضور در شرکت تجاری ساسون

این شرکت با مدیریت [دیوید] ساسون اداره می شد که از یهودیان بغداد و عامل آشکار سیاستهای امپراطوری بریتانیا به شمار می رفت. این شرکت یهودی - انگلیسی، در کشت و خرید تریاک در منطقه برای صادرات به چین فعالیت می کرد.^۲ بنا به تحلیل برخی محققان، سید علی محمد باب در این دوره، روابطی نسبتاً نزدیک با تشکیلات ساسونها داشته است.^۳

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، صص ۶۳ و ۶۴.

۲. عبدالله شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، ص ۲۱.

۳. همان.

سفر به کربلا

علی محمد در نوزده سالگی برای ادامه تحصیل به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی حاضر شد.^۱

بازگشت به شیراز

وی در سال ۱۲۵۷ق به شیراز بازگشت؛ اما باز هم از مطالعه و آگاهی بر اندیشه‌های مختلف خودداری نمی‌کرد.

در سال ۱۲۵۹ق سید کاظم رشتی بدرود حیات گفت و آن‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، با مرگ وی، میان برخی از شاگردانش برای کسب مقام جانشینی، رقابتی آغاز شد.

آغاز ادعا

سید علی محمد شیرازی نیز با کم‌ترین بضاعت علمی، مدعی این جایگاه شد. البته داعیه او بسیار فراتر از جانشینی سید کاظم رشتی بود. ادعای وی بابت و نیابت خاصه امام دوازدهم شیعه بود؛ گرچه بهائیان می‌کوشند او را برتر از آن چیزی معرفی کنند که وی خود را معرفی کرده است.

فاضل مازندرانی در داستانی بدون سند، می‌نویسد:

«تا سیدباب به محضر سیدرشتی ورود فرمودند با اینکه حضرت باب، جوانی بود بیست و چهار ساله و سید (رشتی) مردی پنجاه ساله؛ این تاجری محقر و آن

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف کرد و توجه تلامیذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت، چنان احترامات فائقه و تکریمات لائقه از مورود، نسبت به وارد ظاهر می‌شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان، همگی طلاب آن مسائل را راجع به سید باب دانسته و غرض سیدکاظم رشتی از این مسائل و اذکار، آن بود که به طلاب بفهماند حضرت باب، قائم موعود و مهدی منتظر است.^۱

وی در حضور ملاحسین بشرویه‌ای در شب شصت و پنجم نوروز، مطابق با شب ششم خرداد از سال نهنگ و پنجم جمادی هزار و دویست و شصت هجری^۲ در این اثر نخست خود به نام تفسیر سوره یوسف^۳ مدعی باییت امام دوازدهم شیعه، حضرت حجت بن الحسن المهدی شد. وی در آن کتاب چنین آورده است:

«الله قد قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيِّ عِبْدِهِ لِيَكُونَ الْحِجَّةَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ بَلِيغاً»^۴

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۲۳۱ - ۲۸۰.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۴۹.

۳. البته باب آثار دیگری نیز پیش از این اثر داشته است؛ اما این تفسیر در واقع، نخستین اثری است که او آشکارا در آن مدعی شده است.

۴. سید علی محمد باب، تفسیر سوره یوسف، ص ۳.

همانا خدا مقدر کرده است که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی،
پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین،
پسر علی، پسر ابی طالب بر بنده اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد)
حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد.»

حروف حی (نخستین یاران باب)

ادعای باب، نزد ملا حسین بشرویه‌ای - که فردی شیخی‌مذهب و از شاگردان سید کاظم بود - آغاز شد و با تبلیغات وی طی پنج ماه، هفده نفر دیگر از شاگردان مکتب شیخیه، پیرامون باب جمع شدند و او این ۱۸ نفر را حروف حی نامید.

جایگاه و اهمیت علمی حروف حی

در منابع بابی و بهائی درباره جایگاه و اهمیت علمی آنان، اغراقهای عجیب و غریبی شده است؛ اما در همین منابع، گاه سخنانی یا رفتاری از آنها نقل شده است که حاکی از قلت معلومات آنها است.

سید علی محمد شیرازی در فرازهای گوناگون به تمجیدهای گزاف از حروف حی پرداخته و مقاماتی فوق تصور به آنها نسبت داده است. جملات ذیل نمونه‌ای از این گزافه‌پردازیهاست.

«و در باب تاسع العشر از واحد ثامن می‌فرمایند:

هر وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روز است که اعمال در آن مضاعف می گردد و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی آن را.^۱

«حضرت رب اعلی در کتاب بیان در باب ثانی از واحد خامس می فرمایند:

لایق است بر مقتدرین در بیان که هیچده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را به جا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست.^۲

و نیز در خطبه کتاب بیان می فرمایند:

و اوست که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیچده نفس که خلق شده اند قبل کل شیئی از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کل شیئی مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر این که اوست واحد اول و حی لم یزل.^۳

۱. هوشنگ گهرریز، حروف حی، ص ۲۳.

۲. همان.

۳. همان.

این اوصاف به قدری مبالغه‌آمیز بود که حتی برخی از حروف حی، علاوه بر انکار این مقامات، به خاطر آن از باب هم فاصله گرفتند. اشراق خاوری، مبلغ شهیر بهائی در کتاب امر و خلق از قول بهاء‌الله آورده است:

«ملا حسن بجستانی از حروف حی بیان در عراق حاضر و در امر نقطه اولی؛ شبهاتی بر او وارد. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده، آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را به اوصاف لا تحصی وصف نموده‌اند و من از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می‌نمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم...»^۱

اسامی حروف حی

۱. ملاحسین بشرویه‌ای؛

وی نخستین کسی بود که به باب پیوست. او از سوی باب ملقب به «اول من آمن» و «باب‌الباب» شد. منابع بابی و بهائی از چله‌نشینی و اعتکاف او در مسجد سهله برای یافتن موعود، سخن گفته‌اند که البته پذیرفتنی نیست؛ زیرا بررسی شخصیت ملاحسین نشان می‌دهد که این سخن نمی‌تواند بیشتر از یک خیال‌پردازی باشد.

وی نقش مهمی را در میان پیروان و طرفداران باب ایفا کرده است؛ به اندازه‌ای که باب، او را رجعت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌کند. سخن او چنین است:

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله امر و خلق، ص ۵۵۳.

«رجوع محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (ملاحسین بشرویه‌ای) و مظاهر نفس او به دنیا شد. ایشان، اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده، آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده‌ای که فرموده بود در قرآن ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از قبل ثابت است، به همان، رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است.»^۱

میرزا حسین علی بهاء درباره وی می‌گوید:

«لو لاه ما استوی الله علی عرش الصمدانیه و ما علی کرسی الوجدانیه»^۲

اگر ملا حسین بشرویه‌ای نبود، خدا بر عرش بی‌نیازی و بر کرسی وحدانیت مستقر و تثبیت نمی‌شد.»

او فرمانده نبرد میان بابیان و مسلمانان در قلعه طبرسی مازندران بود و در همین نبرد کشته شد.

۲. میرزا محمد حسن بشرویه‌ای؛

وی برادر کوچک ملا حسین، و در اکثر موارد، همراه برادر بود و در قلعه طبرسی به قتل رسید.

۱. سید علی محمد شیرازی، بیان فارسی، واحد ۱، باب ۲.

۲. ایقان، ص ۱۴۸، بند ۲۴۸.

۳. میرزا محمد باقر بشرویه‌ای؛

وی نیز خواهرزاده ملا حسین بود که ارادتی به سزا به دایی خویش داشت و در تمام سفرها با وی همراه بود و در قلعه طبرسی کشته شد.

۴. ملا علی بسطامی؛

۵. ملا خدابخش قوچانی؛

۶. ملا حسن بجستانی؛

وی همان کسی است که به علت تمجیدهای بی‌جای باب از بابت رویگردان شد.

۷. سید حسین یزدی؛

۸. میرزا محمد روضه‌خوان یزدی؛

۹. سعید هندی؛

این فرد برای تبلیغ به هند رفت؛ ولی دیگر باز نگشت و خبری از وی نشد.

۱۰. ملا محمود خوئی؛

۱۱. ملا جلیل ارومی؛

۱۲. ملا ابدال مراغه‌ای؛

۱۳. ملا باقر تبریزی؛

۱۴. ملا یوسف اردبیلی؛

۱۵. میرزا هادی قزوینی؛

وی فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی میزبان شیخ احمد احسائی است.

۱۶. میرزا محمدعلی قزوینی؛

او فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی و شوهر خواهر قره‌العین بود.

۱۷. ملا محمدعلی بار فروشی ملقب به قدوس؛

او در رده مهم‌ترین اصحاب سید باب به شمار می‌رود. وی در سفری که باب به قصد انجام حج به بوشهر انجام داد، همراه او بود و در واقعه بدشت همراه بهاء‌الله، قره‌العین و بسیاری دیگر (حدود ۸۰ نفر) حاضر بود که داستان نسخ اسلام در این واقعه اتفاق می‌افتد. وی در واقعه مازندران، پس از مرگ ملاحسین بشرویه‌ای در قلعه طبرسی، فرماندهی قلعه را به عهده گرفت.

۱۸. زرین تاج قزوینی (قره‌العین)؛

فاطمه بیگم، ام سلمه، زرین تاج برغانی قزوینی، که هوادارانش او را قره‌العین و طاهره لقب داده اند، زنی صاحب جمال از خاندانی متشخص و علم پرور بود که به همین دلیل از کمالات علمی نیز بی‌بهره نبود. او مانند سایر حروف حی از پیروان طریقت شیخیه بود و با نغمه‌های نخست علی محمد شیرازی از طریق شوهرخواهرش میرزا محمدعلی قزوینی به جریان باییه پیوست.

این فتانه آشوبگر در تاریخ بایبگری و بهائیگری، نقشی عمده و فعال ایفا کرد. وی در اجتماع بدشت - که نقطه انفکاک و جدایی بایبان از مسلمانان شد - بدون

حجاب، با آرایش و زینت به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که «امروز، روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد»^۱ و بدین طریق، به طور رسمی به نسخ اسلام و پایان راه مسلمانی تصریح کرد.

قره‌العین پس از ختم فتنه و آشوب قلعه شیخ طبرسی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ق در منطقه نور مازندران بازداشت شد. او را به تهران آوردند و در خانه میرزا محمد کلانتر محبوس ساختند. حبس او ۳ سال طول کشید و در ذی‌قعدة ۱۲۶۸ق در باغ ایلخانی اعدام و جسدش در همان باغ به چاه انداخته شد.

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع درباره قره‌العین می‌نویسد:

«...نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید... دلاوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود: قتل من در دست شماست...؛ ولی به یقین مبین بدانید هرگز تقدم و آزادی نسوان را ممکن نیست متوقف سازید.»^۲ مطالعه دقیق تر شخصیت وی ثابت می‌کند که از این آزادی مقصودی، جز رهایی از قید و بندهای پاکدامنی نداشت.

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۱ - ۲۷۳.

۲. شوقی افندی ربانی، قرن بدیع، ص ۴۲.

آغاز حرکت علی محمد شیرازی

او برای تطبیق مدعای خویش با روایات اسلامی، سفری به عزم مکه به بوشهر انجام داد.^۱ در این سفر، تنها ملا محمدعلی قدوس و غلام حبشی باب، وی را همراهی می‌کردند.^۲ اینکه باب به مکه رفت یا نه و اینکه در مکه چه کاری انجام داد، از مواردی است که مورخان درباره آن مناقشه دارند. به هر روی ملا صادق خراسانی در یکی از مساجد بوشهر عبارت «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیة الله» به معنای «و همانا شهادت می‌دهم که علی قبل نبیل (علی محمد)^۳ باب بقیة الله است» را به دستور مستقیم باب در اذان داخل کرد.^۴

۱. البته بنا بر شواهدی که اکنون مجال بررسی آنها وجود ندارد، اوتوانست خود را به مکه برساند.

۲. نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب، ص ۲۲۲.

۳. نبیل و محمد به حساب ابجد، عدد واحد هستند.

۴. تلخیص تاریخ، ص ۱۲۲.

نخستین توبه

داستان اذان جدید در بوشهر به گوش حسین خان، حاکم شیراز رسید و او برای توقیف باب، سوارانی را به بوشهر فرستاد.^۱ باب برخلاف کوشش منابع بابی و بهائی برای مقاوم جلوه دادن وی در ادعای خود، تنها راه نجات از مخمصه را در انکار دعاوی خود یافت. او خیلی زودتر از آنچه تصور شود و بدون هیچ مقاومتی حاضر شد تا در مسجد وکیل شیراز به انکار ادعاهای خود در ملا عام پردازد. نبیل زرنندی عین عبارات باب را چنین نوشته است:

«...حضرت باب روی به جمعیت کرده، فرمودند: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند.»^۲

پس از آن، او شش ماه در خانه پدری خود، محبوس و تحت نظر بود، اگرچه در این وضعیت نیز از ادعاهای خود، دست برداشت.

قابل توجه آنکه باب، پیش‌تر ضمن توقیعی به پیروان خویش نوشته بود که پس از سفر مکه به عتبات خواهد رفت. بنابراین جمعی از بایبان در آنجا منتظر ورود او

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۳۲.

بودند؛ اما به علت این حبس در نوروز ۶۱، توقیع دیگری برای یاران خویش نوشت. او در آن نامه تصریح کرده بود که آمدن من به عتبات ممکن نیست، در اصفهان بمانید تا تعلیمات لازمه به شما برسد؛ و نیز نوشته بود: اگر مصلحت شد شما را به شیراز خواهم خواست و گرنه در اصفهان بمانید تا اراده خداوندی به وقوع بپیوندد.

نبیل زرنندی مورخ بهائی می‌نویسد:

«وصول این توقیع منیع که امتحانی شدید برای اهل ایمان بود، اثرات عجیبی در مؤمنین ایجاد کرد، بعضی در این امتحان لغزیدند و گفتند چطور شد که سید باب به وعده خود وفا نکرد؟ آیا این خلف وعده خود را هم به امر خدا می‌داند؟»^۱

یکی از مورخان بهائی در این باره می‌نویسد:

«حضرت باب اراده فرموده بودند که رسالت خویش را در شهرهای مکه و مدینه جهره^۲ به عموم اعلام فرمایند؛ و لکن در انجام آن بداء گشت... همچنین اراده مبارک آن بود که پس از اعلان جهری عمومی در شهرهای مذکور به کربلا و نجف سفر فرمایند و امر بدع را در عتبات عالیات نیز جهره^۲ اعلان نمایند؛ و لکن آن طرح نیز به مرحله اجرا در نیامد. حضرت باب در توقیع ملا عبدالخالق یزدی تصریح می‌فرمایند که وقوع بداء عاملی برای افتنان عباد بوده است.»^۲

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. حضرت باب، ص ۲۴۲.

سفر به اصفهان

در این هنگام، ملاحسین بشرویه‌ای، منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان را تشویق کرد که باب را نزد خود فراخواند.^۱ از طرفی، شیراز به بیماری وبا آلوده و کنترل شهر از دست حسین‌خان خارج شد. بنابراین باب، فرصت را مغتنم شمرد و روی به اصفهان نهاد و مدتی را در خانه معتمدالدوله (منوچهرخان گرجی) سپری کرد.

معتمدالدوله، مردی مرموز بود. وی اصالتاً مسیحی‌تبار و از بقایای امرای گرجستان بود که آغا محمدخان قاجار، او را همراه ۱۵ هزار نفر در شانزدهم ربیع‌الاول ۱۱۹۰ اسیر کرده بود. وی توانست با تقرب به دربار شاه، نظر مثبت شاه را به خود و برادرش جلب کند. نهایت اینکه در اواخر سلطنت فتح‌علی شاه قاجار، منوچهرخان برای استانداری اصفهان منصوب شد.^۲

منوچهرخان، گرچه به مسلمانی تظاهر داشته؛ اما در واقع به اسلام بی‌اعتقاد بود. نیل زرنندی در تاریخ خود به نقل از منوچهرخان می‌نویسد:

«...من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف جازم به صحت اسلام نداشتم. بیانات این جوان (اشاره به باب) مرا قلباً به دیانت اسلام وادار کرد و این جوان (اشاره به باب) حقیقت اسلام را به من نشان داد.»^۳

۱. هما ناطق، راه‌یابی فرهنگی، ۱۹۸۸، ص ۶۴.

۲. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ با اندکی تصرف.

۳. همان، ۱۷۴.

وی باب را در بهترین اتاق از عمارت خورشید جای داد و خود، امور وی را بر عهده داشت.^۱ پس بعد از مرگ منوچهرخان برادرش گرگینخان - که بهائیان او را «گرگین پرکین» می خوانند - به جای منوچهر بر کرسی حکومت تکیه زد. وی در نخستین فرصت، باب را برای مجازات به پایتخت اعزام کرد؛ اما وی هرگز به تهران نرفت؛ زیرا اساساً اجازه ورود به وی ندادند و از راههای کوهستانی به قلعه ماکو تبعید شد. ظاهراً باب در آن قلعه از آرامش نسبی برخوردار بود؛ زیرا در آنجا با فراغ بال، کتاب بیان را (البته ناقص) نوشت.^۲ وی با ارائه این کتاب؛ اسلام و قرآن را منسوخ اعلام کرد.

ادعاهای مختلف

سیدعلی محمد شیرازی در نخستین روزهای ادعا، خود را نماینده و نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه معرفی کرد.^۳ و پس از آن، ادعاهای دیگری مطرح نمود که به صورت گذرا مورد بررسی قرار می گیرد.

مهدویت

وی در آغاز کتاب بیان، خود را حجت الهی عصر معرفی کرده است که در واقع، اعلام مهدویت است:

۱. همان، ۱۸۰.

۲. احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۱۳.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله امر و خلق، ص ۵۵۳.

«در هر زمان، خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید و در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت^۱ رسول الله، کتاب را بیان، و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد.»^۲

جمعی از ساده‌لوحان که گمان به بابت او داشتند، با این ادعا به ماهیت واقعی او پی‌برده، از پیروی او دست برداشتند. میرزا حسین‌علی نوری به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

«ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود، در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص بابت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت، از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبی به او مشهود، تا آنکه لوحی مخصوص به او ارسال فرمودند. در او (آن لوح) این کلمه علیا نازل قوله تعالی: اننی انا القائم الذی انتم بظهوره توعدون، بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام، قیام نمود و جمعی در ارض طا به سبب او اعراض نمودند.»^۳

۱. مقصود وی، سال هزار و دویست و شصت است.

۲. سید علی محمد باب، بیان عربی، ص ۳.

۳. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

رسالت و نبوت و مظهریت

سید علی محمد شیرازی در کتاب دلائل سبعة که در سال ۱۸۴۸م پس از کتاب بیان در قلعه ماکو به نگارش در آورده است، به ترمیم ادعاهای گذشته خود می‌پردازد و با ادعای رسالت و مظهریت چنین می‌گوید:

«و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انبی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد علیهم السلام ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند، غافل نمانند.»^۱

واقعه بدشت

ماجرای بدشت، معرف مهم‌ترین دیدگاهها و اهداف یاران باب بود. این واقعه در رویگردانی برخی علاقه‌مندان به این نهضت انحرافی نقش مؤثری داشت و البته چه بسا باعث گرویدن برخی دیگر به باب نیز بود. این جریان در نوع برخورد حکومت با بابیان نیز تأثیر قطعی داشت.

علت تجمع بابیان در احتفال بدشت، رهانیدن باب از قلعه ماکو بود؛ اما اتفاق اصلی و شاه‌بیت آن ماجرا، توطئه و دسیسه‌چینی حسین‌علی نوری و ملا محمدعلی

۱. سید علی محمد باب، دلائل سبعة، ص ۲۹.

بارفروشی و زرین تاج قزوینی (قره‌العین) برای نسخ شریعت اسلام بود که بدون اطلاع باب صورت گرفت.

این واقعه، نتیجه اجتهاد قره‌العین بود که خود او برای اجرای این نقشه پیشقدم و «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد. سپس حاضران را مخاطب ساخت که امروز، روزی است که قیود تقالید سابق شکسته شد.^۱ بایبان بسیاری از این حرکت ناخشنود بودند؛ از جمله ملا حسین بشرویه‌ای مرد شماره ۲ این فرقه که از این حرکت به شدت برآشفته. همچنین یکی از بایبان به نام عبدالخالق اصفهانی با بریدن گلوی خود به این حرکت اعتراض کرد.

شوقی افندی ولی امر بهائیان می‌نویسد:

«حضار از ملاحظه این منظره، سخت دچار حیرت و دهشت گشتند... خوف و غضب، افنده را فراگرفت و قدرت تکلم از جمیع سلب شد؛ به حدی که عبدالخالق اصفهانی از کثرت هیجان و اضطراب با دست خویش، گلوی خود را چاک داد و در حالی که آغشته به خون بود، دیوانه‌وار خود را از آن صحنه دور ساخت. برخی دیگر از اصحاب نیز، مجلس را ترک گفته و دست از امر الهی کشیدند و گروهی با قلبهای آکنده... تسکین خاطر یافتند.»^۲

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲. قرن بدیع، ص ۹۵.

چند نکته از اتفاقات بدشت:

حراج القاب یکی از حاشیه‌های این محفل بود. محمدعلی بارفروشی به قدوس، قره‌العین به طاهره و میرزا حسین‌علی به بهاء‌الله ملقب شدند.^۱ درباره اعطا کننده این القاب اختلاف است. تمام مخارج حاضران در مجمع که از حدود هشتاد نفر از بابیان تشکیل شده بود، به عهده میرزا حسین‌علی نوری بود.

واقعه دیگر عربده کشیهای مستانه رهبران بابی بود که بدون هیچ ملاحظه‌ای،

خدا و خداپرستی را به استهزا گرفته بودند. عباس افندی (عبدالبهاء) می‌نویسد:

«جناب طاهره، انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلى الندا بلند نمود و

همچنین بعضی احباء در بدشت.»^۲

در پانزدهم شعبان ۱۲۶۴ق، وقتی بدشتیان به نزدیکی قریه نیالا رسیدند، مردم

با دیدن منظره غیرمترقبه طاهره و قدوس در یک کجاوه، در حال خواندن اشعاری با

صدای بلند برآشفتمند و به آنان حمله کردند.^۳ به این ترتیب آنان پراکنده شدند و

رهبران‌شان گریختند. عملکرد ایشان به حدی رسوا بود که برخی منابع بهائی، این

برخورد مردم را به «غضب الهی» در نتیجه رفتار غیراخلاقی بابیها در بدشت تعبیر

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳. امانت، ص ۳۲۸.

کرده‌اند.^۱ میرزا حسین‌علی به سختی از این غائله نجات یافت و همراه با قره‌العین به سوی زادگاه پدری خود، قریهٔ تاکر نور گریخت.^۲

فتنه‌های بابیان در ایران

مریدان سیدعلی‌محمد در اواخر سلطنت محمد شاه، به ویژه پس از مرگ شاه در سال ۱۲۶۴ق و قایع خونینی را در کشور پدید آوردند که در تمام آنها نیز شکست در اردوی بابیان رقم خورد؛ اما به هر شکل، این حادثه‌ها در سرزمین ایران رخ داد و هر دو طرف نزاع، فرزندان این کشور بودند که اهم آنها عبارتند از:

فتنه مازندران (قلعه شیخ طبرسی)

فرماندهی این شورش را ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمدعلی بارفروشی، از اصلی‌ترین یاران باب، بر عهده داشتند و هر دو نیز در آن کشته شدند. آنان با حفر خندقی در اطراف قلعه، خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند.

شوقی افندی در این باره می‌نویسد:

این کارزار که قسمت اعظم آن در جنگل مازندران به وقوع پیوست، مدت یازده ماه به طول انجامید.^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۶۷.

۳. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۰۵.

نبیل زرنندی، تاریخ واقعه مازندران را از روزی ثبت کرده است که ملا حسین، عمامه سبز باب را بر سر نهاد و از مشهد به سوی مازندران حرکت کرد. وی می‌نویسد که وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری بود.^۱

از وقایع تأسفبار که ماهیت شیطانی یاران باب را به نمایش می‌گذارد، هجوم بر مردم ساده‌دل پیرامون قلعه است که هیچ توجیه قابل قبولی برای آن وجود ندارد. بابیان چون راهزنان با شقاوت و بی‌رحمی تمام به قتل و غارت ایشان پرداختند. حاج میرزا جانی کاشی از مورخان بابی و علاقه‌مندان باب در کتاب خود آورده است:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعا به قلعه بردند.^۲

شکست چیزی بود که قدوس، رهبر بابیان هرگز به آن نمی‌اندیشید. او و یارانش به پیروزی خود بسیار امید داشتند. نبیل زرنندی می‌نویسد: «قوه الهی هیچ وقت مغلوب نمی‌شود...»^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۹۱.

۲. حاجی میرزاجانی کاشانی، تقطه‌الکاف، ص ۱۶۲.

۳. تلخیص تاریخ، ص ۳۲۸.

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت، بازداشت و کشته شدن ملا محمدعلی بارفروشی در سبزه میدان بارفروش (بابل فعلی) در ۲۳ جمادی‌الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.^۱

فتنه زنجان

در سال ۱۲۶۶ق زنجان نیز شاهد شورش به سرکردگی ملا محمدعلی زنجان‌ی ملقب به حجت شد. این فرد مدعی نیل به رتبه اجتهاد بود و قبل از گرایش به بابت به علت فتوای عجیب و غریب خود در مسائل مختلف، نفرت و انکار علمای زنجان را برانگیخت.

بهایان و بایان، او را به عنوان یکی از مجتهدان به نام شیعه معرفی کرده‌اند که از پیروان جدی باب به شمار می‌رفته است؛ اما در صورت توجه به نوشته نیل زرنندی درباره حجت زنجان‌ی به دست می‌آید که او اساساً اعتقادی به امام زمان نداشته است. وی در مجلس محاکمه خود در تهران، ضمن محاجه با علما به طور رسمی می‌گوید: عترت که یکی از دو ثقل است، از بین رفته و در میان نیست.^۲

۱. همان، ص ۳۷۹، با تصرف و تلخیص.

۲. همان، ص ۵۰۹.

بررسی حالات وی و نحوه ارتباط او با جریان بسابیگری نشان می‌دهد که او اعتقادی به مدعیات باب نداشته و تنها از آن به عنوان محملی برای دستیابی به مقاصد خود بهره می‌جسته است.^۱

شاهد ما این است که هنگام شورش در قلعه طبرسی، او در تهران بود؛ ولی برای پیوستن به اصحاب قلعه حرکتی نکرد. اگر نوشته مورخان بهائی، قابل اطمینان باشد، وی تنها به اظهار تأسف اکتفا کرد؛ اما وقتی جان خود را در معرض خطر دید بی‌درنگ به زنجان گریخت.

سؤال این است که اگر او یارای خروج از تهران را داشت، می‌بایست برای مساعدت سایر بابیان به مازندران می‌رفت؛ چرا که باب دستور داده بود: «بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند؛ زیرا اطراف قدوس و اصحاب را قوای دشمنان خونخوار و بی‌رحم احاطه کرده...»^۲ و اگر خروج ممکن نبود، چگونه توانست به زنجان بازگردد.^۳

به هر روی، جاه‌طلبیها و منازعات او با حاکم و عالمان محلی زنجان به نزاع و کشتاری وحشتناک و به خاک و خون کشیده‌شدن بسیاری از افراد بی‌گناه تبدیل شد. آن شورش با دعوای کودکانه دو طفل مکتب‌خانه‌ای آغاز شد و در نهایت به

۱. امان الله شفا، نامه‌ای از سن پالو، ص ۲۳۴.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۴۰۸.

۳. ر. ک: حضرت باب، ص ۵۸۲.

شکست سنگین بابیان و مرگ ذلیلانه حجت زنجانی منجر شد.^۱ این شورش هنوز به اتمام نرسیده بود که در تبریز، علی محمد باب به دار آویخته و تیر باران شد. نکته دیگری که نباید از نظر دور بماند حمایت‌های منابع نا معلوم از حجت زنجانی در نبرد خونین او با نیروهای مردمی و دولتی بود. نبیل زرنندی می‌نویسد:

«مطلب دیگری که باعث تعجب بود این بود که از راه غیر معلومی پیوسته زاد و توشه به اصحاب می‌رسید.»^۲

امان‌الله شفا - که روزگاری از مبلغان سینه‌چاک بهائیت به شمار می‌رفته است - در این باره می‌نویسد:

«شما خود می‌توانید فکر کنید که در این موقع بابت تقریباً در سایر نقاط به کمال ضعف رسیده بود. در خراسان و مازندران با ختم قضیه طبرسی، دیگر تقریباً کسی باقی نمانده بود و در جنوب با ختم قضیه نیریز، تقریباً تمام کسانی که حاضر به فداکاری بودند، کشته شده بودند. دیگر افراد مؤثری باقی نمانده بودند.

حالا فکر کنید این توپ و تفنگها و این اسب و شمشیر و زره‌ها و این زاد و توشه‌ها از کجا به زنجان می‌رسید...» این - مطلب - نظریه کسانی را که معتقدند روسها به بابیان کمک می‌کردند، تقویت می‌نماید.^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۰۵.

۲. همان، ص ۵۲۸.

۳. امان‌الله شفا، نامه‌ای از سن پالو، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.

واقعه نیریز

واقعه نیریز، یکی دیگر از فتنه‌های تاریخ بابی است که در پی آشوب‌طلبی بابیان و به سرکردگی سید یحیی دارابی اتفاق افتاد. بنا به گفته عبدالبهاء، قره‌العین سید یحیی را به ایجاد این فتنه تشویق کرده است.^۱ در این جنگ که بین نیروهای بابی و دولتی رخ داد، دست کم ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر بابی کشته شدند.^۲ این واقعه در مه یا ژوئن ۱۸۵۰م در نیریز اتفاق افتاد.^۳

واپسین منزل باب

واپسین منزل باب، قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه بود که در صفر ۱۲۶۴ق به دستور حاج میرزا آقاسی و برای قطع ارتباط باب با مریدانش به آنجا منتقل شد. شاید آقاسی گمان می‌کرد، چون اهالی چهریق از کردهای سنی متعصب هستند، اجازه رفت و آمد را به بابیان ندهند.^۴

محاكمه و مناظره باب در مجلس ولیعهد

در واپسین روزهای سلطنت محمدشاه، سید علی محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز بردند و مجلسی با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولیعهد بود -

۱. قره‌العین، دیوان اشعار، ص ۱۷.

۲. حضرت باب، ص ۵۱۷.

۳. همان، ص ۵۱۸.

۴. ر. ک: حضرت باب، ص ۲۵۶.

و چند تن از علما برای محاکمه یا مناظره با باب تشکیل دادند. وی در آن جلسه، مدعی وحی و اعجاز شد. از وی سؤال شد: «از معجزه و کرامت چه داری؟» گفت: «اعجاز من، این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و به خواندن این فقره آغاز کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم.

سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الارض كما خلق هذه العصا آية من آیاته.»

او اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند؛ زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند: مکسور بخوان، ضاد را در «الأرض» مکسور خواند. امیر اصلان‌خان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء.»^۱

توبه‌نامه کتبی

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را تنبیه کردند و او برای دومین بار به طور رسمی از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. وی این بار به صورت کتبی و خطاب به ولیعهد، توبه‌نامه رسمی

۱. ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۴.

نوشت. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، بزرگ‌ترین مبلغ بهائی در کتاب کشف الغطاء عیناً توبه‌نامه باب را آورده است که در ذیل می‌آید:

«فداک روحی، الحمد لله کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. فحمدا له ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان فرموده.

أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجودم ذنب صرف است؛ ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و «استغفر الله ربی و اتوب الیه من أن ینسب علی امری»؛ [و استغفار و توبه می‌کنم از امری که به من نسبت داده شده است] و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امر نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله عليه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی

و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند و السلام.»^۱

اعدام

نوشتن توبه‌نامه به معنای پایان ماجرا نبود. باب تا روزی که زنده بود در حال افزایش دادن مقامات دروغین خود بود و از سوی دیگر، طرفدارانش نیز با حمایت بیگانگان، آشوبهایی را در گوشه و کنار مملکت به راه انداختند که تحمل آن برای دولتمردان ممکن نبود.

شوق ریاست و روان بیمار سید علی محمد باب، وی را تا آنجا سوق داد که دیگر راهی برای بازگشت از آن منجلاب برایش باقی نماند. برغم فتوای علما مبنی بر شبهه خبط دماغ (نداشتن تعادل روانی) و عدم تصریح به اعدام وی، مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر، ناچار شد دستور اعدام او را صادر کند.

صدر اعظم مقتدر و میهن‌دوست ایران برای جلوگیری از ادامه اغتشاشات و آشوبهای پیروان و دوستداران باب، دستور اعدام وی را صادر کرد. او را در روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ مطابق با اول تموز در میدان صاحب‌الزمان تبریز به دار آویختند و تیر باران کردند.^۲

۱. گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. ابوالقاسم افغان، چهار رساله تاریخی درباره قره‌العین، ص ۴۲.

ترور ناصرالدین شاه

این واقعه را شاید از حیث سیاسی بتوان با اهمیت‌ترین واقعه تاریخ بایست و بهائیت ارزیابی کرد. پس از اعدام سید علی محمد باب، گروهی از بابیان به رهبری شیخ علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه، امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل رسانند؛ اما ناکارآمدی نقشه طراحی شده موجب دستگیری ۳۸ تن از سران بابیان و به راه افتادن موجی از بابی‌کشی در کشور شد.

امان‌الله شفا مبلغ سابق بهائی، معتقد است که حادثه ترور شاه با برنامه‌ریزی و دستور شخص بهاء‌الله بوده است و صدها نفر قربانی جاه‌طلبی و نقشه شوم او شده‌اند، و اگر چنین نبود، چرا بهاء مضطرب شده و خود را به سفارت روس می‌انداخته است؟^۱

ناگفته پیداست که نمی‌توان دست بیگانگانی را نادیده انگاشت که در پی منافی برای دولتهای متبوع خود در این قضیه بودند.

ترور شهید ثالث

بی‌تردید، قتل مرحوم ملا محمدتقی برغانی به دست بابیان صورت گرفت و طراح آن قره‌العین بود. محمد مصطفی بغدادی بهائی از همراهان قره‌العین در سفر آخر وی به قزوین، درباره این جنایت می‌گوید: «قره‌العین به این عید - که در آن وقت کودکی ده‌ساله بودم - فرمودند که به آنها (بابیان همراه قره‌العین) بگویم: جمیع

۱. نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۶.

از قزوین خارج شوید؛ زیرا اتفاق عظیمی در قزوین روی خواهد داد که از حدوث آن واقعه، قزوین به لرزه خواهد افتاد و خون شما ریخته خواهد شد؛ در حالی که خداوند برای شما کارهای مهمی مقدر فرموده، به ویژه برای تو و پدرت شیخ محمد.

من به منزل مراجعت کرده، امر صریح و مبرم ایشان را به اطلاع همه رسانیدم. گفتند مراجعت کن و عرض کن که چرا شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی با ما از قزوین خارج نمی‌شوند. این عبد مراجعت کرده و عرایض آنها را به عرض حضرت طاهره رساندم. فرمودند برگرد و به آنها بگو: زمان شهادت شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم فاضل محلاتی در رسیده است.

... بعد از پانزده روز قضیه قتل حاج ملا تقی، رئیس علمای قزوین پیش آمد؛ زیرا هر روز منبر می‌رفت و به جنابان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی که مبشرین به ظهور حضرت اعلی بودند، لعن می‌کرد و همچنین حضرت اعلی را سب و لعن می‌نمود و مردم را به دشمنی و عداوت با مؤمنین تحریک می‌کرد و اغوا می‌نمود تا اینکه خداوند کسی را مسلط فرمود تا از او انتقام بگیرد.

دشمنان ظالم، این تهمت را به شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی نسبت دادند و ملا ابراهیم را شهید و ملا صالح را به تهران فرستادند؛ در صورتی که آن دو مظلوم در قتل آن مرد لعین (ملا تقی) دست نداشتند و از تهمت میرا بودند.^۱

۱. چهار رساله تاریخی درباره قره‌العین، ص ۳۷.

راستی چرا محمد مصطفیٰ بغدادی که در آن روزگار کودکی ده‌ساله بوده و در قزوین هم حضور نداشته است، با قاطعیت، مدعی مداخله نداشتن ملاصالح و ملا ابراهیم در واقعه قتل می‌شود؟

واقعه‌نگاری محمد مصطفیٰ بغدادی و بررسی مجموعه وقایعی که در طول مدت ورود قره‌العین به قزوین تا فرار وی از زندان و ورودش به تهران اتفاق می‌افتد و نیز نفرت عمیق قره‌العین از عمو و پدر شوهر سابقش تردیدی باقی نمی‌گذارد که این قتل با برنامه‌ریزی و رهبری مستقیم او و هماهنگی‌های وی با سایر رهبران بایبه صورت گرفته است؛ چرا که بهاء‌الله بی‌درنگ، پس از بازداشت قره‌العین، اقدام به تلاش برای آزادی او از زندان می‌کند و به راحتی موفق به رهانیدن وی می‌شود. یکی از نویسندگان بهائی در این باره می‌نویسد:

«بهاء‌الله به آقا محمد (هادی فرهادی) دستور دادند که به قزوین رفته، مخفیانه جناب طاهره را به تهران آورده، تحویل جناب کلیم بدهد. آقا محمد (هادی فرهادی) با هر تدبیری بود، طاهره را مخفیانه به تهران برد و به منزل جمال مبارک رسانید.^۱

آثار باب

آثاری از سید علی محمد باب به جای مانده است که عبارتند از:

۱. بیان (به عنوان مهمترین کتاب)؛

۱. حروف حی، ص ۱۰۹.

۲. تفسیر قیوم الاسماء؛

۳. پنج شأن؛

۴. دلائل السبعه؛

۵. صحیفه عدلیه؛

۶. تفسیر سوره کوثر؛

۷. تفسیر سوره بقره؛

۸. کتاب الروح؛

۹. لوح هیکل الدین؛

و....

جالب اینکه سید علی محمد، همین کتابها را به عنوان معجزه خود عنوان می کند^۱ که شاخصه همه آنها متونی لبریز از اغلاط املائی و انشایی است تا آنجا که می توان مدعی شد در تمام آنها صفحه‌های بدون غلط وجود ندارد. احمد کسروی در این باره آورده است:

«اگر سید باب، عربیهای غلط نبافتی و برخی سخنان معنادار و سودمند گفتی، بی گمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده، آن را بر انداختی؛ ولی این مرد بی مایه می بود و گذشته از آنکه آن غلط بافیها را می کرد و آبروی خود را در نزد باسوادان می ریخت، برخی گفته‌های بسیار بی خردانه از او سر می زد.

۱. بیان عربی، ص ۲۵.

مثلا چون درباره همان غلطبافی ایراد می گرفتند چنین پاسخ می داد: «صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می بود؛ ولی من چون خواستم، خدا گناهی را بخشید و آزادش گردانید.» ببینید در برابر غلطگویی های خود چه بهانه می آورد. این سخن یا از روی ریشخند بوده و یا گوینده اش جز دیوانه نمی بوده. آیا از این پاسخ، ایرادگیران چه توانستند فهمید؟!^۱

شگفت که عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح و دیگران از بهائیان و بابیان در کتابهای دیگر گله کرده اند که به سید باب غلط نحوی گرفتند. گویا چشم می داشته اند که نگیرند. چشم می داشته اند که یکی غلط بافی هایی کند و همان را دستاویز دعوی امامی یا پیغمبری کند و مردم چشم پوشیده ایراد نگیرند.^۲

عقاید و آرای باب

به علت پریشان گوییهای سید علی محمد باب، شاید به درستی نتوان عقاید او را تشریح کرد. وی در کتاب بیان، خود را برتر از همه انبیای الهی معرفی کرده و مظهر نفس پروردگار خوانده است.^۳ باب خود را مؤسس دوره جدید نبوت می خواند.^۴ او خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را - که تا روز قیامت تداوم دارد - پذیرفته است؛ اما از

۱. احمد کسروی، بهائیکری، ص ۲۸.

۲. بیان عربی، باب ۱، ص ۱.

۳. احمد شاهرودی، مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین، ص ۱۲۱.

دیگر سو معتقد بود که قیامت برای هر دیانتی، آغاز دوره‌ای جدید از نبوت توسط پیام‌آوری دیگر است. وی می‌گوید:

«از یوم بعثت رسول الله ﷺ تا یوم عروج او قیامت عیسی علیه السلام بود که شجره حقیقت در هیکل محمدیه ظاهر شد... و از حین ظهور شجره «بیان» الی ما یغرب، قیامت رسول الله ﷺ است... و قیامت «بیان» در ظهور من یظهره الله است؛ زیرا امروز بیان در مقام نقطه است و اول ظهور من یظهره الله، آخر کمال بیان است...»^۱

باب به قیامت هم اعتقادی نداشت و آن را امری زائیده توهم شیعه می‌دانست. او مقصود از آیات قرآن را در این زمینه به قیام خود تطبیق می‌کرد.

«... مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد؛ بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است، این است که از وقت ظهور شجره، حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است؛ مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود...»^۲

او کتاب سراسر غلط بیان را ناسخ قرآن معرفی می‌کند^۳ و در ابتدای آن می‌نویسد:

۱. سید علی محمد، باب، ص ۳۰.

۲. بیان، واحد ۲، باب ۷.

۳. شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، ص ۱۰۶-۱۱۰.

«ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من ینحرف عنه النار؛ همانا بیان ترازویی از نزد خداست تا روز ظهور من یظهره الله برای کسی که از آن پیروی کند نور، و برای کسی که از آن منحرف شود آتش است.»^۱

معتقد بود که مراد از معرفت پروردگار، معرفت مظهر اوست و آنچه در مظاهر ظاهر می شود، «مشیت» اوست که خالق هر چیزی است. این مشیت، نقطه ظهور است و در هر دوری و کوری^۲ بر حسب آن دوره ظاهر می شود. محمد صلی الله علیه و آله نقطه «فرقان» است و علی محمد نقطه «بیان» و هر دو یکی اند. نقطه بیان عیناً همان آدم بدیع فطرت است. ظهورات را نه ابتدایی است، نه انتهایی؛ قبل از آدم علیه السلام هم عوالمی بوده است و پس از «من یظهره الله» هم ظهورات دیگر به طور بی نهایت خواهد بود. هر ظهوری اشرف از ظهور پیش و مشتمل بر آن است؛ و مشیت اولیه در هر ظهوری، اقوی و اکمل از ظهور قبل است.^۳

باب با درکی ناقص از برخی احادیث اسلامی مبنی بر شأن و منزلت نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام کوشیده است تا در میان هواداران خود، جایگاهی همچون انبیا و ائمه برای خود دست و پا کند.

۱. بیان، واحد ۲، باب ۶.

۲. «کور» مترادف دور و بر همان وزن، به معنی عصر و دوره می باشد. این واژه از مصطلحات عبدالبهاء است.

۳. سید علی محمد باب، بیان عربی، ص ۳-۱۰؛ بیان فارسی، ص ۵۰، ۸۱ و ۸۲ و دلائل سبعة، ص ۲ و ۳.

علی محمد معتقد بود که نباید او را خاتم ظهورات مشیت اولیه و آخرین سلسله نبوتها دانست؛ بلکه وی ظهور کسی را بشارت داد که از او به «من ینظهره الله» تعبیر می‌کرد و او را اشرف و اعظم از خود شمرده، و تصریح کرده است که کمال دین «بیان» در ظهور اوست؛ چه از این گفته‌ها معلوم می‌شود که علی محمد خود را در ردیف پیامبران پیشین و بلکه اشرف از آنان دانسته است و از برخی سخنانش، بیش از این هم برمی‌آید.^۱

نکته قابل توجه در اندیشه‌های سید باب، ادعاهای گزاف و ناهماهنگی میان آرای اوست. گاهی باب بقیة الله، گاهی خود بقیة الله، گاهی پیامبر و گاهی هم الله مهیمن القیوم و....

رفتار بابیان در عراق

در روزهایی که بابیان دسته‌جمعی به عراق عرب تبعید شده بودند، هر روز حکایت شرم‌آوری از خود را ثبت می‌کردند که حتی بهاء الله نتوانسته است آنها را انکار کند. در کتاب مائده آسمانی، این جملات از بهاء الله درباره شیوه عملکرد اجتماعی بهائیان آمده است:

«جمیع ملوک الیوم، این طایفه را اهل فساد می‌دانند؛ چه که فی الحقیقه در اوایل، اعمالی از این طایفه ظاهر، که فرایض ایمان مرتعد [می‌شد]، در اموال ناس،

۱. سید علی محمد باب، لوح هیکل الدین، ص ۵ و نیز ر. ک: نقطة الکاف، ص ۲۴۴.

من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند.^۱

شوقی افندی نیز از ذکر این وقایع ابا نکرده و آورده است:

«در عراق، شیوه بابیان این بود که شبها به دزدیدن لباس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه و شمعها و صحایف و زیارتنامه‌ها و جامهای آب سقاخانه‌ها پردازند.»^۲

جانشینی باب

امیرکبیر به اعدام باب اقدام کرد تا چشم فتنه را کور کند؛ اما سیاستمداری چون او قطعاً می دانست که تفکر جدید بابی‌گری مانند صدها تفکر انحرافی دیگر به طور کامل از اجتماع رخت بر نخواهد بست. افرادی که نام و نان خود را در این بازی جدید یافته‌اند، نخواهند گذاشت بستر این بساط کامجویی برچیده شود.

آنان بار دیگر با ساز و کاری جدید و تمسک به برخی آثار و کلماتی که از باب برجای مانده بود، راه ناتمام او را پی خواهند گرفت و باکی ندارند که این موج جدید گمراهی، هر از گاهی، کسی را به غرقاب جهنم بفرستد.

پس از مرگ باب و فروکش کردن طوفان حوادث بر سر جانشینی وی، نزاعهای مختلف برای به دست آوردن سکان رهبری جمعیت بابیه آغاز شد. البته پیروز این

۱. میرزا حسینعلی نوری (بهاء)، مائده آسمانی، جزء ۷، ص ۱۳۰.

۲. قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۲.

میدان، کسی نبود که از استدلال و براهین علمی و منطقی برخوردار باشد و با ارائه مدارک متقن بتواند جانشینی و صلاحیت خود را به اثبات برساند؛ زیرا باب به عنوان مرکز این دایره، نه تنها خود واجد این ویژگی نبود؛ بلکه که برای اثبات هویت منخدوش خود، راه هرگونه استدلال منطقی و صحیح را بسته بود؛ ولی به هر روی در بررسی تاریخی خود ناگزیریم که بدانیم جانشین واقعی سید باب بنا بر اسناد و نصوص کیست.

۱. شیخ علی ترشیزی عظیم

استاد گرانقدر مرحوم علامه محیط طباطبایی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر، اظهار کرده است که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده است و رهبری بابیها پس از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید. ایشان می‌نویسند:

«وقتی سید علی محمد باب به سال ۱۲۶۶ در تبریز کشته شد، شیخ علی خراسانی ترشیزی از یاران سید رشتی و ملقب به عظیم، مقام رهبری بابیان را یافت. این جناب عظیم به موقع انتقال باب از اصفهان به تهران و هنگام اعزام او از تهران به چهریق، همواره از نزدیک‌ترین مریدان مراقب حال سید بود و در موقع ادعای قائمیت باب که پس از مرگ محمد علی بارفروشی (قدوس) صورت گرفت، از

طرف سید با عنوان خاتم باب، مأمور اعلام دعوت مردم دور و نزدیک شده و در پیش بابیان طبقه اول مکانتی یافته بود.^۱

علامه محیط طباطبائی رحمته الله در فراز دیگری چنین آورده است:

«تصور نمی‌کنم بتوان برای عظیم در خلال سالهای ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ موقعیتی نازل‌تر از ریاست حزب بابی قائل شد. ورود نام میرزا یحیی در این قلمرو ادعا، شاید از سال ۱۲۶۹ و انتقال میرزا حسین‌علی و میرزا یحیی از تهران و مازندران به بغداد زمینه مساعدی یافته باشد و به تدریج بر سوابق مربوط به عظیم و دعاوی مشابه شش هفت نفر دیگر، پرده نسیان فرو افکنده و مقام برتر عظیم را از یسار برده باشند.»^۲

۲. میرزا یحیی صبح ازل

مرحوم علامه حسن مصطفوی، میرزا یحیی صبح ازل را جانشین باب دانسته، می‌نویسد:

«آری به اعتراف شوقی پس از درگذشت سید باب، بیست و پنج نفر دعوی من یظهره‌اللهی کردند. [شوقی می‌گوید] «... غفلت و جسارت بابیان به مقامی رسید که

۱. استاد محیط طباطبائی، عظیم پس از باب پیش از ازل، ماهنامه گوهر، ش ۳، سال ۱۳۵۷، ص

۱۷۸-۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۷۸-۱۸۳.

بیست و پنج نفر از آنان به شهادت مرکز عهد و میثاق الهی، جسورانه ادعای مقام من یظهره اللّهی و موعودیت بیان را نمودند...»^۱

بعضی از آنها از لحاظ سوابق علمی و عنوانی و خصوصیات دیگر بر میرزا بهاء برتری داشته‌اند. در میان اینها میرزا یحیی صبح ازل برادر میرزا بهاء دیده می‌شود که امروز بایه‌های ازلی، پیرو او هستند. سوابق میرزا یحیی از لحاظ ارتباط با قدوس، نوشتن آیات، مکاتبه با سید باب، سفارش‌های سید باب در حق او، گرویدن سران بایبه به وی، پیروی خود میرزا بهاء از او و خصوصیات دیگر، مسلم بوده و هیچ گونه قابل انکار و اگر کسی به سید باب معتقد باشد، چاره‌ای جز پیروی از وی و قبول دعاوی‌اش نداشته و هرگز نتواند او را انکار کند.^۲

ایشان به نقل از باب در لوح اول از مجموعه الواح نقطه اولی چنین آورده است:

«باز در همان کتاب (الواح سید باب - لوح اول) به خط خود سید باب، خطاب به صبح ازل این گونه کلیشه شده است:

اللّٰه اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند اللّٰه الی اللّٰه المهیمن القیوم، قل کلّ من اللّٰه مبدئون، قل کلّ الی اللّٰه یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل، ذکر اللّٰه العالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر اللّٰه للعالمین، قل کلّ من نقطة البیان لیبدئون، أن یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم؛ خدا از همه

۱. قرن بدیع، ص ۲۶۱.

۲. ح.م.ت، محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

چیز بزرگ‌تر است. این نامه‌ای از سوی خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم است. بگو همه از خدا ابتدا شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند. این، نامه‌ای است از علی قبل نبیل (عدد محمد و نبیل به حساب ابجد ۹۲ می‌شود) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به ابجد ۲۸ است و یحیی هم به استثنای الف آخرش ۲۸ است). بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند. ای نام وحید! حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن. پس تو در راه حق بزرگ هستی... و ذیل لوح را هم با مهری که سجع آن (انسی انا حجه الله ونوره) است، مهر کرده است.»

نهایت کلام آنکه علامه مصطفوی از ذکر این‌گونه شواهد نتیجه می‌گیرند که اگر گفته و نوشته سید باب صحیح باشند، پس از در گذشت او، جانشین و خلیفه سید باب، میرزا یحیی است.^۱

میرزاجانی کاشی در نقطه‌الکاف درباره علت انتخاب ازل به جانشینی می‌نویسد: «باب به علت از دست دادن یاران و دستیاران نزدیک اندوهگین بود؛ اما با دیدن مکتوبات و نوشته‌جات میرزا یحیی صبح ازل به شدت مسرور شد و وی را به عنوان وصی خود برگزید.»^۲

کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایبان را ثبت کرده است، میرزا یحیی صبح ازل را جانشین باب

۱. همان، ج ۳، ص ۱۱، ۱۲ و ۱۳.

۲. نقطه‌الکاف، ص ۲۳۸ و ۲۴۴.

دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابیه‌ها آن را پذیرفتند.^۱

نگاهی کوتاه به فرقه ازلیه

بعد از ازل، رهبری پیروانش به عهده میرزا یحیی دولت‌آبادی قرار گرفت. میرزا یحیی دولت‌آبادی در خانواده‌ای بابی به دنیا آمد و پدرش مأمور و نماینده امور حسیه میرزا یحیی صبح ازل در ایران بود. هر ساله، وجوهات به اصطلاح شرعیه «بابیه» را جمع‌آوری می‌کرد و برای «میرزا یحیی صبح ازل» به قبرس می‌فرستاد.^۲

بنا به برخی مدارک و اسناد بر جای مانده میرزا یحیی دولت‌آبادی، فرقه ازلی را منحل کرد و ازلیان را آرام و بی‌سر و صدا به جامعه شیعه اثنی‌عشری سوق داد.^۳ البته ممتنع، بلکه محال است تمام ازلیان، تسلیم این شیوه از سوی میرزا یحیی دولت‌آبادی شده باشند. یحیی دولت‌آبادی هم این کار را برای نشان‌دادن اعتقادش به تشیع انجام نداد؛ بلکه وی با این کار، بی‌اعتقادی خود را به اندیشه‌ای نشان داده

۱. همان، مقدمه براون، ص ۹.

۲. نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۱.

۳. علی ابوالحسنی منذر، «اظهارات و خاطرات حاج شیخ حسین لنکرانی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۱۷، ۱۳۸۶ ش، ص ۸۵ و ۸۶.

است که به عنوان رهبر آن شناخته می‌شد، چنان‌که بارها نیز از بساب و ازل، اعلام تبری کرده بود.^۱

امروزه از بایبان ازلی خبری نیست و کسی به درستی نمی‌داند آیا این نحله از بایبان که زمانی حضوری فعال در جنبشهای اجتماعی داشت، اکنون در چه وضعیتی به سر می‌برد.^۲ تنها ردپایی که از این دسته می‌توان یافت، یک سایت اینترنتی با عنوان «مؤمنین دین بیان» است که با قرار دادن کتابهایی از دوستداران ازل، مثل «نقطه الکاف» اثر حاج میرزا جانی کاشی و «تنبيه التائمين» اثر عزیه خانم نوری، خواهر ازل و بهاء‌الله به تداوم ازلیگری صحنه می‌گذارد و البته از همین رد پای کوچک نیز نباید غفلت ورزید و نباید به آن بی‌اعتنا ماند.

۳) میرزا حسین‌علی نوری

بهائیان، مدعی صحت انتساب دیانت خود به سید علی‌محمد باب‌اند و موضوع «من ینظره اللهی» بهاء‌الله را بشارتی از سوی باب می‌دانند. نیل زرنندی مورخ بهائی می‌نویسد:

«وقتی که سیاح می‌خواست از تهران برود، حضرت بهاء‌الله به اسم میرزایحیی مراسله‌ای مرقوم فرمودند و به سیاح دادند. پس از چندی ورقه‌ای به خط حضرت باب واصل شد. در آن ورقه، حضرت باب، میرزایحیی را امر کرده بودند که در ظلّ

۱. حسین مکی، زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر، ص ۳۶۰ و ۳۶۲.

۲. صرف نظر از چند نفر پیرمرد و پیرزنی که متعصبانه بر عقیده خود باقی مانده‌اند.

حفظ و صیانت حضرت بهاء‌الله در آید و در سایه تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد.

معرضین بیان، بعدها این لوح مبارک را تغییر دادند و آن را دلیل صدق گفتارهای خویش و دعاوی مبالغه‌آمیز خود نسبت به میرزا یحیی قرار دادند با آنکه در اصل بیان مبارک، کوچک‌ترین اشاره‌ای هم به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت و از این ادعاهای عریض و طویل معرضین بیان، به هیچ وجه در بیانات مبارکه اثری مشهود نبود، بلکه حضرت باب در ضمن آن بیانات مقصودشان تمجید حضرت بهاء‌الله بود؛ ولی پیروان یحیی چنین پنداشتند که این بیان حضرت باب، اشاره به مقام میرزا یحیی است.»^۱

از سوی دیگر عبدالبهاء فرزند میرزا حسین‌علی نوری، میرزا یحیی را پیش‌مرگ بهاء‌الله معرفی کرده، چنان وانمود می‌کند که گزینش میرزا یحیی به جانشینی باب، طرح خود میرزا حسین‌علی بوده است.

وی می‌نویسد:

«- بهاء‌الله - بعد از فوت خاقان مغفور، محمد شاه، رجوع به تهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره، ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء‌الله در تهران، شهرت

۱. مطالع الانوار، ص ۴۰۲.

عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانند.

پس چاره باید نمود که افکار، متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله، بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله، او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سرّیه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری، میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم، تأثیر عجیبی کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند.^۱

من یظهره الله موعود باب

گفته شد که باب، ظهور کسی را بشارت داده است که از وی به «من یظهره الله» تعبیر می‌کرد و او را اشرف و اعظم از خود شمرده و تصریح کرده است که کمال دین «بیان» در ظهور اوست. اکنون جای این پرسش باقی است که کدام یک از جانشینان باب، من یظهره الله موعود باب بود؟

۱. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۶ و ۳۷.

اسناد تأیید شده و موجود باقی مانده از سید علی محمد باب، روشن کننده این موضوع است که وی برای من یظهره الله، خصوصیات را ذکر می کند که نه میرزا حسین علی و نه دو تن دیگر، هیچ کدام واجد آنها نیستند؛ زیرا:

اولاً: موعد ظهور من یظهره الله، به صراحت در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی، چنین تعیین شده است:

«اگر در عدد غیث ظاهر گردد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی ماند؛ الا آنکه کل مبدل می گردد به نور.»

بنا بر آنچه به نقل از بیان گفته شد، من یظهره الله باید ۲۰۰۱ سال پس از باب به عدد مستغاث یا ۱۵۱۱ سال به عدد غیث ظهور کند^۱ و آیین بیان تا زمان ظهور من یظهره الله تداوم خواهد داشت. بنابراین، باب، مبشر کسی نبوده است که به این زودی ظهور کند و بابیان هرگز منتظر کسی نبوده اند که آیین جدیدشان را در یک دوره کوتاه تمام شده تلقی کند و آن را مقدمه ادعای خود قرار دهد.

ثانیاً: جانشین باب، باید کسی باشد که کتاب ناتمام باب، یعنی بیان را به اتمام رساند.

بر همین اساس با قاطعیت می توان اعلام کرد که هیچ رابطه ای بین باب و میرزا حسین علی نوری، بهاء الله وجود نداشته است؛ بلکه مهم ترین آورده باب «بیان» است که به دست او منسوخ شد و از گردونه عمل خارج گردید.

۱. بیان، واحد ۲، باب ۶.

باب و بهاء الله حتی با هم دیداری نداشته اند. در «کواکب الدریه» که متن آن به تأیید عبدالبهاء نیز رسید، آمده است که حضرت بهاء الله با حضرت نقطه اولی^۱ به طور قطع ملاقات فرموده اند.^۲

آن زمان یحیی، بیش از نوزده سال نداشت. برادر میرزا حسین علی، که ۱۴ سال از او بزرگتر بود، به نمایندگی وی زمام کارها را در دست گرفت و رفته رفته، فضا را به نفع خود تغییر داد تا در نهایت توانست ازل را کنار بزند و خود، رهبری فرقه را برعهده بگیرد. عزیزه، خواهر مشترک میرزا یحیی و میرزا حسین علی درباره کلاهی که میرزا حسین علی بر سر میرزا یحیی گذاشت، چنین می نگارد:

«سالها آن حضرت را در حبس محترم نگه داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته، جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آن قدری که دستش می رسید از قوه به فعل آورده، از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب به جا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است، ایشان در حق حضرت ثمره به منصفه ظهور رسانیدند...»^۳

۱. حضرت اولی، نقطه اولی مبشر و... از القاب سیدعلی محمد شیرازی است.

۲. عبدالحسین آواره (آیتی)، کواکب الدریه، ج ۱، ص ۹۶.

۳. عزیزه خانم نوری، تنبیه التائمین، ص ۲۱.

تصمیم بهاءالله برای رهبری فرقه، تصمیمی بود که از مدتها پیش در ذهن او جولان می‌کرد. از همان ایام که به اتهام مشارکت در قتل شاه در زندان به سر می‌برد، قصد ریاست بر گروهک بابی را در سر می‌پرورانید. او در لوح ابن ذئب می‌نویسد:

«در ایام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر می‌نمودیم و بعد، این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن به تمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید.»^۱

۱. لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، ص ۱۵.

فصل سوم: بهائیت

زندگی نامه میرزا حسین علی نوری

بهائیان، شهرت خود را از میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله گرفته‌اند و او را پیامبر آیین خود می‌شمارند. وی در دوم محرم سال ۱۲۳۳ق (۱۸۱۷م) در خانه میرزا عباس نوری از منشیان دربار قاجار در تهران متولد شد. او آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان گذراند؛ اگرچه خود مدعی است که هرگز تحصیلاتی نداشته است. او در نامه‌ای به ناصرالدین شاه^۱ در این باره می‌گوید:

من تحصیل علم نکرده‌ام و در مدارس وارد نشده‌ام. می‌توانید از [مردم] شهری سؤال کنید که در آن ساکن بوده‌ام.^۲

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۶۲.

۲. این سؤال را نه همشهریان بهاءالله که عزیه خانم نوری خواهرش خطاب به عبدالبهاء فرزند بهاءالله پاسخ می‌دهد: جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته است و آنی خود را از تحصیل مقدمات ←

وی پس از ادعای بابیت سید علی محمد شیرازی به وسیله ملا حسین بشرویه‌ای و به واسطه میرزا محمد معلم نوری در شمار نخستین گروندگان به باب در آمد^۱ و از فعال‌ترین افراد بابی شد. سپس به ترویج بسایگیری به ویژه در نور و مازندران پرداخت. برخی برادرانش از جمله برادر کوچک‌ترش میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند.^۲

بهاء‌الله با تلاش و کمک برای رهایی قره‌العین (تنها زن عضو حروف حی) از زندان که به اتهام قتل عمویش ملا محمد برغانی قزوینی در زندان به سر می‌برد، و نیز تأمین مخارج اجتماع بدشت^۳ که در محلی به همین نام اجتماع کرده بودند،^۴ جایگاهی معتبر نزد اجتماع‌کنندگان یافت.

فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل شده است که به قواید این دو نائل آیند؛ چنان‌که اغلب شب و روز ایشان به معاشرت حکمای ذی‌شأن و عرفا و درویشان مشغول بود. وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند که اکثر کلمات حکما و عرفا را دیده و اغلب علائم ظهور را دیده و شنیده و فهمیده... رساله تنبیه النائمین، منتشره از سوی مؤمنان به بیان، بی‌تا، احتمالاً تهران.

۱. ح. م. بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت، مینو ثابت، ص ۴۸ - ۵۱.

۲. همان، ص ۸۵ - ۹۱.

۳. همان، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۴. نقطة الکاف، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

پس از اعدام سید علی محمد باب، امیرکبیر برای فرونشاندن قیامها و شورشهای پیروانش، از برخی بابیان مانند میرزا حسین علی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کنند. او در شعبان ۱۲۶۷ ق به کربلا رفت؛^۱ اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ ق، و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه وی به تهران بازگشت.

در اقدام تیراندازی پیروان باب به ناصرالدین شاه در شوال ۱۲۶۸ ق بار دیگر و البته بسیار شدیدتر، دستگیری و اعدام بابیها آغاز شد.^۲ از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی مبنی بر نقش میرزا حسین علی نوری در طراحی این سوء قصد وجود داشت و او دستگیر شد.^۳ بهاءالله در لوح شیخ نجفی از مداخله در داستان ترور ناصرالدین شاه خود را تبرئه می‌کند؛^۴ اما منابع بابی مخالف بهاءالله از جمله خواهر او، این نسبت را تأیید می‌کنند.^۵

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۸۰، ۵۸۴ و ۵۸۵.

۲. همان، ص ۵۹۰-۵۹۲.

۳. زعیم الدوله تبریزی، ص ۱۹۵.

۴. لوح شیخ نجفی، ص ۱۵.

۵. تنبیه النائمین، ص ۵ و ۶.

حمایت سفیر روس چرا؟

وقتی مأموران حکومتی برای بازداشت او آمدند، وی به مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران پناهنده شد. میرزا مجید آهی (شوهر خواهرش) منشی آن سفارت بود. سفیر روس بر ادامه اقامتش در آنجا تأکید و از تسلیم او به نمایندگان شاه امتناع کرد.

سرانجام به علت سماجت مأموران، سفیر تسلیم شد؛ اما او را به عنوان امانت دولت روس تحویل داد و از صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) به طور رسمی خواستار شد، در حفظ و حراست امانتی دولت روس بکوشد.^۱ حتی صدراعظم را از موضع قدرت، تهدید کرد که نباید صدمه‌ای به بهاء‌الله وارد آید.^۲

با تلاشهای جدی سفیر روسیه در تهران پس از چهار ماه، میرزا حسین‌علی از حبس سیاه‌چال تهران رهایی یافت؛ اما به دستور حکومت ایران، دیگر حق اقامت در کشور را نداشت. سفیر روس از وی خواست که به روسیه برود و بداند دولت روس از او پذیرایی خواهد کرد؛ اما او نپذیرفت.^۳ هنگام سفر تبعید نیز افزون بر نمایندگان دولت ایران، نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه بهاء‌الله بود.^۴ بایبان

۱. قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۵۹۳.

۳. علت امتناع بهاء‌الله از سفر به روسیه این بود که بایبان در صورت اقامت وی در روسیه هرگز به او نمی‌پیوستند؛ چرا که وی براساس شواهد بایی و بهائی در آنجا شخصیت ویژه‌ای نداشت.

۴. همان، ص ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۷ و ۶۱۸.

دیگری هم که تاکنون تهران و شهرهای دیگر را ترک نکرده بودند، مجبور به ترک موطن و سفر به سوی عراق شدند.

بهاءالله پس از رسیدن به بغداد، نامه‌ای به سفیر روس نگاشت و مراتب قدردانی خود را از وی و دولتش اعلام کرد. همچنین در لوحی خطاب به نیکلایچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از وی تشکر کرده است.^۱

بهاءالله در بغداد

از پیشکاری ازل تا ادعای خدایی

بهاءالله در بغداد با عنوان پیشکاری ازل به فعالیت میان جمعیت آشفته بابیان پرداخت. این گروه به علت سر در گمی و نداشتن جایگاه مشخص دینی و دنیوی به یک معضل اجتماعی در عراق تبدیل شده بودند و بهاءالله با استفاده از این فضای آشوب‌زده و پریشان با زیرکی و سیاست به استحکام جایگاه خود و تضعیف موقعیت یحیی ازل در میان بابیان پرداخت. او ازل را به بهانه‌های امنیتی در خفا نگاهداشت و خود، زمام امور را به دست گرفت.

حسن موقر بالیوزی از بهائیان متعصب و مبلغان بهائی در عین تمجید از بهاءالله، ناخودآگاه به رفتارهای خاص وی برای تبلیغ خود و کسب رهبری بایسته اشاره می‌کند:

۱. آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶ و قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

«بهاءالله شروع به بازسازی جامعه بابی می‌کند و موفق می‌شود در زمان کوتاهی برای جامعه تجدید اعتبار و آبرو کند؛ به گونه‌ای که در پایان، بنا به قول عبدالبهاء: بعد از ۱۱ سال اقامت در بغداد، روش و سلوک این طایفه به قسمی واقع شد که شهرت وصیت - بهاءالله - تزايد نمود چه که در میان ناس، ظاهر و مشهود و با جمیع طوایف معاشر و مألوف بود.»^۱

نکته دیگر اینکه بهاءالله از اوضاع آشفته بایبها در عراق و بی‌توجهی نسبی حکومت عثمانی به مسائل داخلی بایبان استفاده کرده، با شرارت به تسویه حساب و حذف فیزیکی مخالفان خویش پرداخت.

نتیجه این شرارتها فرار بایبان مهم و قابل اعتنا از بغداد و ایجاد فضای رعب شدید در میان آنان و قتل و کشتار مخالفان بود. عزیه خانم نوری، گروهی را که با رهبری زیر زمینی بهاء به قلع و قمع بایبهای بغداد مشغول بودند، جلادان خونخوار نامیده است و می‌گوید:

«اصحاب طبقه اول که اسامی‌شان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر عزیمت نمودند. [آنان] سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. [همچنین] آقا ابوالقاسم کاشی را کشته، در دجله انداختند.

سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند، مغز سر میرزا رضا خالوی سید محمد را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده، به شاهراه عدمش راندند و

غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته، اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند؛ چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید؛ [عده‌ای به سبب] این اعمال زشت و خلافکارانه از دین بیان عدول کردند و این بیت را انشاد می‌کردند در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند:

اگر حسین علی، مظهر حسین علی است، هزار رحمت حق بر روان پاک یزید !!
و می‌گفتند ما هر چه شنیده بودیم، حسین، مظلوم بوده است، نه ظالم!^۱

او دو سال از اوقات اقامت در عراق را به علت اختلافاتش با میرزا یحیی صبح ازل برای رهبری فرقه در کوه‌های سلیمانیه گذرانید؛ اما خودش در این باره با لحنی ریاکارانه می‌نویسد:

«مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم.»^۲

میرزا حسین علی بهاء‌الله در آوریل ۱۸۶۳م و در روزهای پایانی حضورش در بغداد، مدت ۱۲ روز در باغ نجیبیه، موسوم به رضوان اقامت کرد. وی در این باغ در حضور عده‌ای از خواص اصحاب، خود را موعود بیان اعلان کرد.

بهائیان برای این دوازده روز اهمیت قائل‌اند و چند روز آن را جشن می‌گیرند که به عید رضوان یا عید گل معروف است. ناگفته نماند که حسین علی نوری مدعی

۱. تنبیه النامین، صفحه ۱۲.

۲. ایقان، ص ۱۶۵.

است که برای نخستین بار در تهران به مقام پیامبری رسیده است. وی در یکی از الواح خود چنین مدعی می شود:

«در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاشد انا نصرک بک و بقلمک.»^۱

در صفحه ۵ رساله‌ای به سفارش بیت‌العدل به مناسبت صدمین سالگرد مرگ بهاء‌الله چنین آمده است:

«رسالت حضرت بهاء‌الله در آگوست ۱۸۵۲م در زندانی زیرزمینی که مشهور به سیاه‌چال بود، آغاز گردید.»

سفر به استانبول

وی پس از خروج از باغ رضوان در اوایل مه ۱۸۶۳م، بغداد را به اتفاق برادرش ازل و فامیل و ۲۶ نفر از یارانش به سوی استانبول ترک کرد. این اظهار و ادعای جدید بهاء‌الله ظاهراً مخفیانه و به دور از چشم ازل و یاران وی بوده است؛ زیرا در این سفر، میرزا یحیی ازل به حسب ظاهر، اختلافی با برادر ندارد و همراه بهاء‌الله به استانبول می‌رود و بنا بر آنچه عبدالبهاء در این باره می‌نویسد، در کنار وی احساس امنیت نیز داشته است:

۱. لوح شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، ص ۱۵.

«در این مدت، میرزا یحیی مستور و پنهان و بر روش و سلوک سابق، باقی و برقرار بود؛ حتی چون فرمان اعلیٰ حضرت پادشاه عثمانی به حرکت بهاءالله از بغداد صادر شد، میرزا یحیی نه مفارفت نمود و نه مراقت.

گاهی تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در ترکستان و چون مصمم به هیچیک از این دو رأی نشد، عاقبت به خواهش خویش پیش از جمیع به هیئت درویش در لباس خفا و تبدیل عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا به حرکت متواصل واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد شدند، در کنار قافله منزل و مأوی نمود.

با وجود آنکه در آن سفر، حکام و مأمورین کمال رعایت و احترام را مجری داشتند و حرکت و قرار به حشمت و وقار بود، مع ذلک دائماً در لباس تبدیل پنهان و به تصور احتمال حصول تعرض، احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول شدند.^۱

بهاءالله و همراهان در نیمه اوت ۱۸۶۳م وارد استانبول شدند و پس از چهار ماه اقامت در آنجا، دربار دولت عثمانی، بهاءالله و همراهانش را در سرمای شدید دسامبر به شهر «ادرنه» روانه کرد.^۲

ادرنه، شهری بود که بهاءالله پنج سال توأم با تنش و کشمکش با ازل و طرفدارانش در آن اقامت کرد. با اوج گرفتن اختلافات بهاء و ازل در سال چهارم،

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۳.

۲. بهاءالله شمس حقیقت، ص ۴۸ - ۵۱.

دولت عثمانی تصمیم به جداسازی آنها از هم گرفت و در پی این تصمیم، میرزا یحیی صبح ازل را به جزیره ماغوسا (فاماگوستا) در قبرس و بهاءالله و اتباعش را به عکا تبعید کردند.^۱

تبعید و اقامت در عکا

عکا در فلسطین اشغالی و نزدیکی بندر حیفا قرار دارد. آب و هوای نامطبوع عکا در نخستین سالها به بیماری و فوت برخی یاران بهاءالله منجر شد تا حدی که بهاءالله نتوانست به آن بی توجه باشد و در آثار خود از آن یاد نکند.

وی در یکی از آثار خود می گوید: «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرج البلاد»^۲ پروردگارت چنین امر کرد؛ زمانی که در خراب ترین شهرها زندانی بود.» به هر صورت میرزا حسین علی به عنوان یک زندانی تبعیدی در سال ۱۸۶۸م به آن شهر وارد شد.

نکته قابل توجه اینکه بهاء و پسرش عبدالبهاء در آنجا همواره خود را مسلمانانی متدین و مبادی آداب شریعت اسلام معرفی می کردند، در نمازهای جماعت حضور یافته، به پیروان خویش دستور اکید داده بودند که از تبلیغ خودداری کنند.

۱. عباس افندی، مقاله سیاح، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۳۴۲.

عمده الواح بهاءالله از این شهر ارسال شده است که برخی از آنها برای شاهان و رؤسای جمهور کشورهای مختلف بوده است و سرانجام در دوم ذی القعدة (هفتم نوامبر) سال ۱۳۰۹ ق برابر با ۲۹ می ۱۸۹۲ م در هفتاد و پنج سالگی در قصر بهجی نزدیک شهر عکاً طومار عمر پر حادثه بهاءالله در هم پیچیده شد. وی به علت بیماری اسهال خونی درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد که امروز قبله بهائیان است.

آثار بهاءالله

کتاب «اقدس» ام الکتاب بهائیت و شامل احکام و تعالیم اصلی آنان است. کتاب «ایقان» در پاسخ به سؤالات سید خال (دایی باب) درباره ظهور امام قائم عجل الله فرجه و شبهات قرآن است. تغییرات مداوم و برخی مطالب مندرج در این کتاب به تنهایی برای اثبات بطلان بهائیت کافی است.

بهاءالله در کتاب هفت وادی به ارائه دیدگاه های صوفیانه خود پرداخته و هفت وادی (هفت شهر عشق) را توضیح می دهد.

از دیگر آثار بهاءالله می توان به مکتوباتی اشاره کرد که برای پیروانش می فرستاد. وی در خلال آنها تعالیمش را برای پیروانش تشریح می کرد. این مکتوبات در میان بهائیان به «لوح» مشهورند. در فرقه بهائی بیش از شانزده هزار لوح موجود است که

از آن جمله می توان به مکتوباتی خطاب به سلاطین وقت اشاره کرد؛ همچون:
 ناپلئون، پاپ و...^۱

کلمات مکنونه مبین، اشراقات، اقتدارات، جواهرالاسرار، چهار وادی، الواح
 سلاطین و... از اصلی ترین آثار بهاءالله به شمار می روند؛ گرچه آثار وی، منحصر به
 اینها نیست.

۱. مرحوم عبدالحسین آیتی آواره، مکتوبات و الواح ارسال شده برای سلاطین را دروغ شمرد و معتقد
 است که هرگز این الواح از دست مریدان درجه اول بهاءالله خارج نشده و به دربار هیچ سلطانی ارسال
 نشده است؛ عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۱۷.

عبدالبهاء (عباس افندی)

عباس افندی ملقب به عبدالبهاء، در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ ق در تهران متولد شد و از سن ۹ سالگی در تبعیدهای بهاءالله همراه او بود. وی در این سفرها بسیاری از تجربه‌های لازم برای یک زندگی پر از حادثه و البته لبریز از فریب و ریاکاری را از پدر و عموهای خود آموخت. البته این به معنای نداشتن تحصیلات مرسوم نیست. مبلغ پیشین بهائی، عبدالحسین آواره (آیتی) در کشف الحیل می‌نویسد:

«عبدالبهاء آن قدر معلم و مربی دارد که از حد، خارج است. نخستین معلمش همان پدرش بهاء و بعد از مسافرت پدرش به کوههای سلیمانیه، میرزا موسی کلیم و سپس نزد شیخ عبدالسلام شوافی از حکما و علمای مشهور بغداد تحصیل کرده است.»^۱

بهاییان وی را مرکز میثاق می‌نامند؛ ولی او خود را عبدالبهاء نامید و بر اهمیت این نام تأکید کرد.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۴.

بهاء الله طبق آنچه در کتاب عهدی (وصیت نامه) آورده است، عباس افندی را نخستین جانشین پس از مرگ خود قرار داده و او را (غصن اعظم) نامیده است و فرزند دیگرش محمدعلی افندی با عنوان «غصن اکبر» جانشین عباس افندی در مقام خواهد بود.

اگر متن وصیت نامه، دستکاری نشده باشد و از صحت برخوردار باشد، عبدالبهاء هدف اصلی بهاء برای رهبری بهائیان بوده است؛ زیرا وی در وصیت نامه خود با عبارات ذیل بر این نکته تأکید می کند: «وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند.»^۱ و در کتاب اقدس با عبارت «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القدیم.»^۲ وی عبدالبهاء را به عنوان مرکز عهد و پیمان، مبین آیات و آثار، مرجع و پیشوا و مثل اعلی برای پیروان خویش انتخاب می کند، گرچه پیروان محمدعلی هم برای ارجحیت مراد خود دلایلی دارند.

میرزا حسین علی نوری، وصیت نامه خود را با جملاتی حاکی از عدم دلبستگی به دنیا و توصیه هایی به فرزندان و مریدان برای توجه به امرالله پر می کند و در

۱. کتاب عهدی، مجموعه الواح بهاء الله، ص ۳۹۹.

۲. کتاب اقدس، بند ۱۲۱.

ترجمه: هنگامی که دریای وصال از تلاطم آرامش یافت، همگی به کسی توجه کنید که خدا او را برگزیده است؛ کسی که از این اصل قدیم رویده است.

فرازی از آن به این آیه از قرآن اشاره می‌کند: «عفی الله عما سلف»؛ «خدا می بخشد آنچه را که پیش از این روی داد.» گویا می‌خواهد به آنانی که هنوز دعوای بهائی ازلی را به یاد داشتند، اعلام کند شما نیز آنها را فراموش کنید و مراقب باشید دوباره پیش نیاید؛ اما بهاء‌الله با این وصیت‌نامه نیز نتوانست ریاست را از دل فرزندانش بزدايد و باز هم اختلاف بر سر ریاست میان فرزندان وی رخ نمود.

به مجرد مرگ حسین‌علی نوری، «غصن‌اکبر» و «غصن‌اعظم» تکرار ملال‌آور اختلافات گذشته میان بهاء و ازل را آغاز کردند.^۱ میرزا آقاخان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء‌الله و چند نفر از نزدیکان و فرزندان میرزا حسین‌علی با نوشتن نامه‌های متعدد و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی مقام عبدالبهاء بر آمدند و وی را خارج از «دین بهاء» خواندند.^۲ سرانجام عباس افندی با استفاده از فرصتی که قرار گرفتن بر مسند ریاست برایش فراهم کرد، توانست بر برادر کوچک‌تر خود غلبه کند و او را از عرصه میدان رقابت براند.^۳

۱. رک: مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و شوقی افندی، توفیعات مبارکه، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، ۱۴۶ و ۱۴۸.

۲. مفتاح باب الابواب، دکتر زعیم الدوله تبریزی، ص ۳۱۵.

۳. گویا این قوم، حیات خود را در طرد و لعن یکدیگر یافته بودند که هیچ‌گاه این غائله از میانشان رخت بر نیست.

سفر عبدالبهاء به اروپا و آمریکا

پس از انقلاب ترک جوان در ترکیه، سلطان عبدالحمید از سلطنت خلع شد و به تبع آن محدودیتهای سیاسی و اجتماعی عبدالبهاء از ناحیه حکومت برطرف شد. او در ۱۳۲۸ برای دعوت بهائیان اروپا و آمریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و آمریکا رفت.

عبدالبهاء در این سفر که سه سال به طول انجامید، تعالیمی را به عنوان تعالیم اصلی بهاء مطرح و معرفی کرد که امروزه آنها را به عنوان تعالیم دوازده گانه می شناسند؛ گرچه به مرور زمان، تعداد آنها بیشتر شد.^۱ آنچه در سفرهای عباس افندی به غرب، بیش از هر چیز دیگر خودنمایی می کند، شیفتگی این شخصیت به ظاهر مذهبی به تمدن پر زرق و برق غرب است.

وی در خطابه‌ای در منزل یکی از بهائیهای آمریکا می گوید:

«امشب، من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم. الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می بینم که در روی آنان، نور انسانیت در نهایت جلوه و شهور است... من می گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تامّ میان آمریکا و ایران حاصل گردد.»^۲

۱. مؤزان مومن، جامعه بهائی عشق آباد، ص ۱۸۵.

۲. خطابات عبدالبهاء، ج ۱، به نقل از: اسمعیل رائین، انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۴.

سرانجام

عبدالبهاء در ۱۳۴۰ق / ۱۳۰۰ش برابر با ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱م در پی یک بیماری نه چندان بلندمدت مُرد. در پی مرگ وی، هواداران و دوستداران غربی او به انجای مختلف به ابراز همدردی با بازماندگان وی پرداختند؛ برای مثال در منبعی چنین می‌آید: «وزیر مستعمرات حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید... و ای‌کونت النبی نیز... اعلام نمود به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا ابلاغ نمایند... فرمانده کل قوای اعزامی مصر جنرال کنگروویو نیز تلگراف ذیل را مخابره نمود: متمنی است احساسات عمیقہ مرا به خاندان فقید سرعباس بهائی ابلاغ نمایند.»^۱

مقبره او در جوار مقبره باب، واقع در کوه کرمل، در همان جایی است که بنا به فرمان بهاء‌الله، محل استقرار استخوانهای سید علی محمد باب تعیین شده بود.

آثار

تالیفات عبدالبهاء عبارتند از:

- مقاله شخصی سیاح (تاریخ دوره اول فرقه بابی با گرایشهای بهائیت به

فارسی)؛

- رساله مدنیه (به فارسی)؛
- کتاب سیاسیه (در سیاست مدن به فارسی)؛
- کتاب مفاوضات؛
- درباره این کتاب، مطالبی در کتاب آواره (آیتی، کشف الحیل) آمده است که خواندنی است.^۱
- کتاب مکاتیب (در ۴ جلد مشتمل بر الواح به فارسی و عربی)؛
- تذکره الوفا (مشتمل بر شرح احوال مریدان درجه اول)؛
- مجموعه مناجاتها به فارسی؛
- مجموعه مناجاتها به عربی؛
- جواب نامه جمعیت لاهای (برای اجرای صلح عمومی)؛
- جواب پروفیسور فورل؛
- خطابات مبارکه در ۲ جلد به فارسی و عربی؛
- مجموعه الواح به زبان آذری؛
- لوح امریک؛
- الواح وصایای مبارکه (وصیت نامه).

۱. کشف الحیل، ص ۱۰۰.

شوقی افندی ربانی

شوقی ربانی، ملقب به ولی امرالله در یازدهم اسفند ۱۲۷۶ش / ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ق قمری در عکا متولد شد. او فرزند ضیائیه^۱ و میرزا هادی افنان^۲ بود. شوقی تا ۱۱ سالگی را در عکا، (محل زندگی و تبعیدگاه جد مادری خود بهاءالله) به سر برد. شوقی، تحصیلات خود را با معلمه‌ای ایتالیائی در عکا آغاز کرد.^۳

با سقوط حکومت عثمانی در سال ۱۹۰۸م، عبدالبهاء، همراه خانواده خود برای ادامه تحصیلات نواده‌هایشان به شهر حیفا در ۱۲ کیلومتری عکا نقل مکان کردند. شوقی در حیفا ادامه تحصیل داد و سپس به دانشگاه بیروت رفت و در نهایت،

۱. دختر بزرگ عبدالبهاء.

۲. افنان به معنای شاخه‌ها است و در واژه‌نامه بهائی به خویشان باب، افنان و به خویشان بهاء، اغصان می‌گویند. بهاء ظاهراً این القاب را برای ساختن چیزی مانند سلسله سادات در بهائیت وضع کرد.

۳. برادر زاده خدیجه بیگم همسر اول سید علی محمد باب.

۴. گوهر یکتا، ص ۱۴.

دانشگاه آکسفورد انگلستان را برای ادامه تحصیلات انتخاب کرد؛ اما به علت بازگشت اجباری به حیفا که در پی مرگ عبدالبهاء اتفاق افتاد، تحصیل او ناتمام ماند و موفق به اخذ مدرک از این دانشگاه نشد.^۱ زیرا بنا به رساله الواح وصایا عبدالبهاء شوقی به جانشینی عبدالبهاء منصوب شده بود.^۲

اگر نسبت رساله موسوم به «الواح و وصایا» به عبدالبهاء صحیح باشد، در این کتاب به جانشینی شوقی به عنوان ولایت امر در جامعه بهائی تصریح شده است. او در این الواح چنین آورده است:

«بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر الله و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده (شوقی افندی) نمایند؛ زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبائه الله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او.»^۳

سپس عبدالبهاء، اقدام به پیش بینی کرده، برای شوقی نیز جانشینانی معرفی می‌کند:

در هر دوری، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب، رؤسای اسباط بودند و در ایام

۱. کشف الحیل، ص ۲۱۲.

۲. اگر نسبت رساله موسوم به «الواح و وصایا» به عبدالبهاء صحیح باشد.

۳. عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲ و ۱۳.

حضرت مسیح، دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد، دوازده امام بودند؛
ولکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت
این ظهور چنین اقتضا نماید.^۱

نخستین و واپسین حلقه از سلسله ولایت امرالله

شوقی افندی، که نخستین ولی امر سلسله ولایت امرالله بود، پس از او باید در
نسل ذکور وی این ولایت ادامه می‌یافت. اما عقیم‌بودن شوقی و نبود وصیت‌نامه^۲
وی در این باره، سلسله ولایت امر را عقیم نهاد.

منابع بهائی می‌نویسند که شوقی در دانشگاه آکسفورد، مشغول تحصیل بود که
خبر فوت عبدالبهاء پدر بزرگش، رهبر جامعه بهائی را شنید. تحمل این خبر برای او
بسیار مشکل بود؛ به حدی که چند ماه به طور کلی از همه کنارگیری کرد. در این
مدت، اداره امور بر عهده خواهر عبدالبهاء (بهائیه، ملقب به ورقه علیا) بود. وی پس
از چند ماه به حیفا باز گشت و زمام امور پیروان را به دست گرفت. او پس از
آماده‌سازی و آشناکردن جامعه با رسالت خود، استحکام تشکیلات بهائی را آغاز
کرد.^۳

۱. همان، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. البته این اتهام نیز خالی از قوت نیست که جناح روحیه خانم برای نیل به اهداف خود و حذف رقبا
هرگونه وصیت به جای مانده از شوقی را از میان برده باشند.

۳. گوهر یکتا، روحیه ربانی (همسر شوقی)، ص ۶۴-۱۰۰.

اما منابع مخالف شوقی می‌نویسند:

«شوقی به یاری توأم با نیرنگ‌بازی مادرش به ریاست رسید. خود او نه توانایی رهبری را در خود می‌دید، نه جاذبه‌های زندگی در غرب او را رها می‌کرد. کناره‌گیری از تشکیلات، هیچ ربطی به تألمات روحی او نداشت. در طول مدت چند ماهی که از پذیرفتن بار مسئولیت فرقه خودداری می‌کرد، بارها با وعده‌های مختلف به دعوت وی به حیفا پرداختند.»^۱

وقایع دوره شوقی افندی

با آغاز رهبری شوقی، فصل جدیدی در تاریخ بهائیت گشوده شد که به طور اجمالی به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

تشکیل دولت نژادپرست اسرائیل

در زمان حیات شوقی و با سکوت خیانت‌آمیز و همراهی بی‌دریغ وی، حکومت یهودی اسرائیل با نقض حقوق مسلم فلسطینیان در فلسطین تأسیس شد. بی‌درنگ پس از استقرار این دولت، شوقی افندی با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را با کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی سعادت اسرائیل» اظهار داشت.^۲

۱. کشف الحیل، ص ۲۱۱.

۲. مجله اخبار امری، ۱۳۳۳.

مساعی بی‌شمار و همکاری صمیمانه شوقی و یارانش با صهیونیسم جهانی برای ایجاد دولتی یهودی در قلب جامعه اسلامی، سبب شد تا این مسلک در آنجا رسمیت یابد و املاک و اموال بهائیان تحت حمایت در آید و از مالیات و عوارض معاف گردد.^۱

طراحی و اجرای نقشه ده ساله مهاجرت

مهاجرت بهائیان به نقاط مختلف جهان و توسعه تشکیلات اداری و جهانی سازمان دینی بهائیت از جمله کارهای دوره ریاست شوقی بر آیین بهائی بود. این فرایند به ویژه در دهه شصت میلادی، در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهائی موسوم به مشرق‌الاذکار به اتمام رسید.

انفصال و جدایی مبلغان برجسته از بهائیت

برخی مبلغان برجسته بهائی، راه خود را از تشکیلات شوقی جدا کردند و عده‌ای از آنها به تشکیل سازمانهای انسان‌دوستانه غیرمذهبی روی آوردند؛ مانند:

میرزا احمد سهراب

او از یاران قدیمی و پرکار عبدالبهاء بود که کاروان خاور و باختر را بنیان گذارد. برخی نویسندگان، فرقه‌ای به نام سهرابیه را به وی منتسب می‌دانند؛ اما

۱. توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۶۵.

عده‌ای دیگر، اساساً آیین بهایی را رها کردند و به دامان پر مهر اسلام بازگشتند که از آن جمله‌اند:

عبدالحسین تفتی آواره

وی در زمان بهائیت، آواره نامیده شد و پس از بازگشت، خود را آیتی نامید. او مهم‌ترین کتاب در تاریخ بهائیت به نام «الکواکب الدرّیه فی مآثرالبهائیه» را نگاشته بود و عبدالبهاء آن را تأیید کرده بود. پس از توبه وی، شوقی افندی آن را بی اعتبار خواند. کتاب «کشف‌الحیل» در واقع، توبه‌نامه آیتی از منجلاب بهائیت بود.

فضل‌الله صبحی مهتدی

خاندان وی از قدیمی‌ترین خاندانهای بابی - بهائی کاشان و خود او از مقربان درگاه عباس افندی بود. پیام پدر و خاطرات صبحی از معروف‌ترین آثار وی در معرفی و نقد فرقه بهائی است. از نوشته‌های وی معلوم می‌شود شوقی به عادت زشت دچار بود که بهاء الله در کتاب اقدس از بیان حکم آن، خجالت کشید و مبهم باقی ماند.

میرزا حسن نیکو بروجردی

وی نیز با نگارش کتاب «فلسفه نیکو» به شرح حال و چگونگی ورود و خروج خود به فرقه بهائی می‌پردازد. وی در آن، اسراری را از این فرقه افشا می‌کند که بهائیان را شرمنده و عصبانی و دیگران را غرق در حیرت و شگفتی از انبوه رذالت‌های یک مجموعه ظاهراً دینی می‌کند.

میرزا صالح اقتصاد مراغه‌ای

او منشی محفل روحانی بهائیان بود که پس از رسیدن به مقام «مبلغی امرالله و ناشر نفعات الله» و آشنایی با احوال بهائیان و آثار آنها، از بهائیت روی گرداند. وی مسلمان شد و کتاب «ایقاظ» را در رد پیروان بهاء نگاشت.^۱

و...

مرگ شوقی

شوقی به سال ۱۳۷۷ ه. ق برابر با ۱۳۳۶ هجری شمسی، شش سال قبل از تشکیل بیت العدل به طرزی مشکوک و ناگهانی در لندن فوت کرد و همانجا مدفون گردید. علت مرگ او آنفلوآنزا اعلام شد که مورد پذیرش برخی از بهائیان قرار نگرفت. سرهنگ ثابت با انتشار نامه‌ای در آن دوره، علت مرگ را در اثر توطئه خانم روحیه مکسول همسر وی و اعضای محفل لندن دانست، اگرچه این فرضیه هرگز اثبات نشد.^۲

اما وقتی رقم سنگین اموال و داراییهایی که در اختیار شوقی افندی قرار داشت را در نظر می‌آوریم، احتمال هر گونه دسیسه چینی و توطئه برای تسلط بر جمعیت بهائیان که در واقع تسلط بر ثروت و قدرتی قابل توجه است، به شدت تقویت می‌گردد.

۱. بهائیان، ص ۲۸۲.

۲. اسماعیل راثین، انشعاب در بهائیت، ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

بد نیست بدانیم در سال ۱۳۳۶ ش رقم مالیات بر ارث املاک و اموال ثروت شوقی ربانی، رهبر بهائیان، آن هم تنها در کشور ایران (زمان مرگ او) معادل ۲۸۷ میلیون دلار بود.^۱

تألیفات شوقی افندی

تألیفات شوقی افندی عبارتند از:

- نظم بدیع (مشمول بر ۷ رساله به انگلیسی)؛
- نظم اداری دیانت بهائی (مشمول بر دستورات تشکیلات بهائی به انگلیسی)؛
- ظهور عدل الهی (به انگلیسی و ترجمه به فارسی)؛
- لوح قرن (مشمول بر تاریخ مختصر یک قرن به فارسی)؛
- هذا القرن الابدع البدیع (به عربی)؛
- روز موعود فرا رسید (به انگلیسی و ترجمه به فارسی)؛
- نظامات بهائی (به انگلیسی و ترجمه به فارسی و عربی)؛
- ترجمه کتاب نبیل زرنندی به زبان عربی به نام مطالع الانوار؛^۲
- قرن بدیع؛

۱. همان، ص ۳۴۳.

۲. در باره این کتاب، رک: محیط طباطبائی، تاریخ نو پدید نبیل زرنندی، «مجله گوهر»، ش ۹، آذرماه

۱۳۵۴، شماره مسلسل ۳۳، مندرج در سایت بهائی پژوهی.

اصل این کتاب به انگلیسی است و در چهار جلد نوشته شده است. این اثر، مشتمل بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب، توقیعات مبارکه و مجموعه دستخطهای شوقی به مناسبتهای گوناگون است. این مجموعه، ۶ جلد دارد.

- دور بهائی.

این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری بر تاریخ بهائیت و پیش‌بینی آینده آن طبق نظر عبدالبهاء است که به مناسبت نودمین سال فرقه‌سازی بهاء‌الله منتشر شده است.

فصل چہارم: نقدی بر اعتقادات بھائی

۱. توحید

بهائیان، خود را موحد و خداپرست می‌دانند و مدعی‌اند که بهاء‌الله خدا نیست و او را بنده‌ای از بندگان خدا می‌دانند که مقام مظهریت الهی را یافته است. دکتر اسلمنت مبلغ آمریکایی این فرقه می‌نویسد:

«شخص بهائی، هیکل بشری حضرت بهاء‌الله را پرستش نمی‌کند، بلکه ساجد جلال و مجد خداوند است که آن هیکل مکرم، مظهر آن است.»^۱

بررسی گفته‌ها و نوشته‌های بهاء‌الله، جانشینان و مبلغان او، ما را در پذیرفتن سخن این فرقه مبنی بر اعتقاد به توحید با مشکل مواجه می‌کند.

بهاء‌الله پس از ادعای «من یظهره اللهی» که باب، وعده آمدن او را داده بود و مواجهه با پذیرش این ادعا از سوی جمعی از بابیان، رفته رفته، دامنه ادعای خود را بالا و بالاتر برد و در نهایت به نغمه دروغین الوهیت خویش لب گشود.

۱. دکتر جی ای اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ترجمه بشیر الهی، ص ۸۷، نسخه الکترونیک سایت جامع آثار بهائی.

او طی جملاتی - که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد، - خود را خداوند و خالق جهان خواند و مدعی «الوهیت» شد، تا آنجا که حتی پیکر خودش را به عنوان قبله نماز پیروان خویش قرار داد. این جملات عبارت‌اند از:

الف) «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید؛^۱ بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه خدایی جز من زندانی یکتا نیست.»

ب) «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرج البلاد؛^۲ پروردگارت چنین امر کرد، زمانی که در خراب‌ترین شهرها زندانی بود.»

ج) «ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی أخرج الدیار بما اکتسبت ایدی الظالمین؛^۳ آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب‌ترین مکانها به دست ستمکاران زندانی است.»

د) «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظر الی أحد من احبائه؛^۴ کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می‌کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند.»

۱. میرزا حسین علی نوری، کتاب مبین، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۳۴۲.

۳. همان، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۲۳۳.

آیا می‌توان پذیرفت که این جملات، کلام الهی است؟ آیا خدایی چنین ذلیل که به دست بندگان خود گرفتار و زندانی می‌شود، سزاوار پرستش است؟

ه) حسین علی بهاء، انبوه پر شمار مردم را که به ادعای خدایی او واقعی نمی‌گذاشتند، در شمار غافلان می‌خواند. او در جواب کسانی که از او می‌پرسیدند: «تو که خود را خدا می‌دانی، چرا بعضی مواقع می‌گویی: ای خدا! و در بعضی از نوشته‌هایت از او استمداد می‌طلبی؟» می‌گوید: «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سواى ولكن الناس فی غفلة مبین؛ باطنم ظاهر را و ظاهرم باطن را می‌خواند. در جهان معبودی غیر از من نیست؛ ولی مردم در غفلت آشکارند.»

در کتاب بدیع نیز آمده است:

«انه يقول حينئذ انى انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة، (سیدباب) من قبل و بعينه يقول من يأتيني من بعد؛ بها می‌گوید خدایی جز من تنها نیست؛ همان‌گونه که باب قبل از من چنین گفت و نیز همان‌گونه که کسی که بعد از من می‌آید چنین خواهد گفت.»

بهاء الله با قبله قرار دادن قبر خود و نیز کسی که باید در نماز به او توجه قلبی شود، عملاً پرستش خود را همان پرستش خدا دانسته و فرقی میان آنها قائل نشده است. محمد علی قائمی در درس نوزدهم از کتاب دروس الدیانه می‌نویسد:

«قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکا است که در وقت نماز خواندن باید رو به آن بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم، یعنی بهاء باشیم...»^۱

در بهائیت، خدا آن است که در عین بی‌نیازی و صمدیت،^۲ نیازمند است؛ آن هم به بنده‌ای که خود، سرا پا نیازمندی است. به این جمله از بهاء‌الله در کتاب ایقان درباره ملا حسین بشرویه‌ای توجه کنید:

«از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. «لَوْلَا مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّةٍ وَ مَا اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ صَمْدَانِيَّةٍ؛^۳ اگر بشرویه‌ای نبود خدا بر عرش رحمانیت جای نمی‌گرفت و بر کرسی بی‌نیازی قرار نمی‌یافت.»

می‌دانیم صمد به معنای بی‌نیاز مطلق است. این چه خدایی است که برای نیل به بی‌نیازی، نیازمند بنده نیازمند خود، ملا حسین بشرویه‌ای است؟

پس از آنکه رهبران بهائی و مبلغانشان متوجه رسواییهای حاصل از این دعاوی شدند، کوشیدند آن اقوال سخیف را با شطحیات صادرة برخی از صوفیه مقایسه کرده، به سادگی از کنار آن بگذرند؛ در صورتی فقها و علما به هیچ وجه، شطحیات

۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. صمد در لغت به بی‌نیاز مطلق گویند.

۳. ایقان، ص ۱۴۸، بند ۲۴۸.

فقها و علما را نمی‌پذیرند و به فرض اگر شطحیات^۱ عرفا هم مقبول باشد، باز چیزی را عوض نمی‌کند؛ زیرا:

اولاً: ناشی از دستیابی افراد کم‌ظرفیت به مقامات بلند عرفانی است که قادر به کتمان دیده‌ها و دانسته‌های خود نیستند؛

ثانیاً: در تمام کتابهای مقدس موجود، هیچ‌گاه جملاتی نظیر اینها از سوی انبیا و اولیا دیده و شنیده نشده است؛ ضمن آنکه عبارتها و کلمات بهاء‌الله با ادبیات و اصطلاحات رایج در لسان عرفا و متصوفه متفاوت است؛

ثالثاً: از کجا می‌توان فهمید که جملات بهاء‌الله، جمله‌ای مانند «انا ربکم الاعلی» فرعون است یا شطحی صوفیانه؛

رابعاً: تصریح عباس افندی، راه هرگونه توجیه کلمات بهاء را سد کرده است. او می‌گوید:

«ای مقبل الی الله و منقطع الی الله مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس احدیت ذات هویت وجودی و مقام این عبد عبودیت محضه صرفه بحته و هیچ تأویل و تفسیری ندارد.»^۲

۱. شطحیات، عبارتی است با ظاهری کفرآلود که به ادعای صوفیه، حاکی از فنای فی الله در فرد عارف است.

۲. نصرالله رستگار، تاریخ صدرالصدور، ص ۲۰۷.

«چه که این ظهور اعظم نفس، ظهور الله است، نه به عنوان تجلی و مجلی و نور این نیز قدم را اشرافی و غروبی نیست.»^۱

او بهاءالله را عیناً خدا فرض کرده، به بهائیان دستور می‌دهد که به اثبات وحدانیت او پردازند:

«ثانی، فریضه اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقی صریحه عبدالبهاء بدون شائبه ذکری دون آن.»^۲

۱. همان، ص ۲۶.

۲. مکاتیب، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲. نبوت

بر اساس اعتقاد بهائیان، «در قرآن، سوره احزاب، محمد رسول الله را خاتم انبیا فرموده است. جمال مبارک (جل جلاله) ضمن جمله مزبور می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابق بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم شد و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهور الله است و دوره نبوت منتهی شد؛ زیرا رسول الله خاتم انبیا بوده.»^۱

«همانا خداوند در قرآن مجید، حضرت رسول را خاتم انبیا نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره احزاب نازل شده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می شود؛ به این معنا که

۱. رک: عبد الحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۸.

مقام آن حضرت، رسالت و نبوت نبوده و نیست؛ بلکه ظهورالله و مظهر مقدس نفس
 غیب الغیوب است که در قرآن مژده ظهورش به همین اسم نازل شده است: ﴿هَلْ
 يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ...﴾^۱

۱. قاموس توفیق منیع، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. معاد (رستاخیز)

در دیدگاه بهائی برای بعد از این دنیا هم، دنیای دیگری تصویر شده است؛ اما از معاد به مفهوم قیامت و رستاخیز اسلامی، خبری نیست. رهبران و مبلغان بهائی با توجیه و تأویل نا به جا و خارج از آیات قرآن مجید در موضوع معاد، مدعی دلالت این معانی بر ظهور باب و بهاء شده‌اند.

دکتر اسلمنت مبلغ آمریکایی بهائیت، نظر باب را درباره معاد، قیامت، بهشت و دوزخ چنین بیان می‌کند:

«قسمت مهمی از تعالیم حضرت باب در تفسیر و تشریح معانی قیامت و یوم الجزاء و بهشت و دوزخ است. بنا به گفته ایشان، مقصود از قیامت، ظهور مظهر جدید شمس حقیقت است. قیام اموات، عبارت از بیداری و انتباه روحانی نفوسی است که در قبور جهل و نادانی و غفلت و ضلالت به خواب رفته‌اند.

یوم الجزاء، یوم ظهور مظهر جدید است که به سبب ایمان یا انکار آن، اغنام از سایر بهائم جدا شوند؛ زیرا اغنام حقیقی، ندای شبان مهربان را می‌شناسند و از پی او

روان می‌گردند. بهشت، عبارت از فرح و مسرت معرفه‌الله و محبت‌الله است که در نتیجه ایمان به مظهر، ظهور الهی حاصل می‌گردد تا به این وسیله هر کس به قدر استعداد خود به منتها درجه کمال رسد و بعد از موت، حیات جاودانی در ملکوت الهی یابد و دوزخ، حرمان از عرفان الهی است که نتیجه اش عدم نیل کمال ملکوتی و محرومیت از الطاف لایزالی است و به وضوح تصریح گشته که این مصطلحات غیر از این، معنای دیگر ندارد و مفاهیم عامه از قیام مردگان با جسد عنصری و بهشت و دوزخ و امثال آن صرفاً ضربی از اوهام و تخیلات است و از جمله تعلیمات آنکه انسان را پس از فنای این جسد خاکی، بقای ابدی است و در حیات روحانی بعد از موت، ترقی و تعالی در کمالات نامتناهی است.^۱

بهاء‌الله در بحثهای مربوط به قیامت، چیزی بر گفته‌های باب نیفزوده و ادعاهای واهی او را تکرار می‌کند. او در کتاب ایقان، تمام مطالب قرآن کریم را درباره قیامت با تأویلات خارج از قاعده و تفسیر به رأی به ظهور باب نسبت می‌دهد و افکار تمام علما را عاطل و باطل می‌داند. او می‌گوید:

«... مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را به خلعت جدیده ایمانیّه منخلع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود.

این است وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید، جبرئیل وحی این آیه آورد: ﴿فَسَيُنْفِضُونَ إِلَيْكَ

۱. بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۹ و ۳۰.

رُؤُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا؛^۱ «یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت می‌دهند و می‌گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد.»

تلویح همین یک آیه، مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبیل حق دور بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود، مع ذلک سخریه می‌نمودند و معتکف بودند به تمائیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل بسته‌اند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند.^۲

۱. اسراء / ۱۵.

۲. ایقان، ص ۷۶، بند ۱۲۳.

**فصل پنجم: نگاهی به تعالیم
دوازده گانه بهائیت**

عبدالبهاء در سفر تبلیغی که به اروپا و آمریکا انجام داد، در مجامع، کلیساها و کنائس مختلف به سخنرانی پرداخت و به عنوان مبین آثار بهاءالله، اصولی را در ۱۲ فصل به عنوان تعالیم بهائیت معرفی کرد. سپس مدعی شد که این تعالیم بدیع، بکر و منبعث از آورده‌های میرزا حسین علی است؛ اما به وضوح روشن است که برخی از این تعالیم ریشه در اندیشه‌های بهاءالله نداشته و حتی در مواردی مثل تساوی حقوق زن و مرد، مخالف تفکر بنیانگذار این فرقه بوده است. برخی دیگر، موضوعاتی است که در دوره‌های پیش از بهاءالله وجود داشته و بسیار علمی‌تر و منطقی‌تر از آنچه عبدالبهاء مدعی آن است، درباره آنها بحث شده است. این موارد بعدها به اصول دوازده‌گانه بهائیت شهرت یافت، احمد یزدانی در کتاب نظراجمالی در دیانت بهائی تعداد تعالیم را بیشتر معرفی می‌کند.

در فصل اعتقادات می‌توان به بررسی این دوازده اصل پرداخت؛ اصولی که بهائیت برای آنها، تبلیغات بسیاری به راه انداخت که گویا راه رسیدن به حیاتی

سعادت‌مندان منحصراً به این تعالیم است؛ بنابراین برای کندوکاو در اهمیت، اصالت و قابلیت اجرای این تعالیم، این فصل به تعالیم بهائیت اختصاص یافت.

۱. تحری حقیقت

واژه تحری حقیقت، به معنای آزاد سازی حقیقت است؛ یعنی انسان باید شخصاً و بدون هیچ فشاری از جانب کسی، عقیده‌اش را برگزیند و اساساً یکی از امور فطری است که در تمام ملل و ادیان، مقبول است.

دینداری انسان، اگر توأم با تحقیق و جستجو باشد تدینی ارزشمند است. قرآن نیز به عنوان منشور هدایت و کتاب آسمانی دین خاتم بر این معنی تأکید بسیار کرده است. مصادیق تبعیت نکوهیده در قرآن، تقلید از آباء و اجداد، بزرگان منحرف قوم و تبعیت از اکثریت است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز بنابراین اوامر الهی از پیروانش می‌خواهد که کورکورانه از دیگران تبعیت نکنند و بر همین اساس در رساله‌های عملیه فقهای اسلامی، اصول دین از اموری است که قابل تقلید نیست و هر فرد باید با اندیشه و عقل خود به آنها دست یابد.

نمونه‌هایی از آیات قرآن

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؛ «و هنگامی که به آنها گفته شود:

به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، می‌گویند: آنچه از پدران خود

یافته‌ایم، ما را بس است!؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آنها پیروی می‌کنند]؟^۱

﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾؛^۱ «نه، [هیچ دلیلی بر حقانیت بت‌پرستی و شرک خود ندارند] بلکه [دلگرمی آنان به آیینشان این است که] گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و مسلماً ما هم با پیروی از آثارشان ره یافته‌ایم.»

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾؛^۲ «و به همین گونه، پیش از تو در هیچ شهری، بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم؛ مگر آنکه سران خوشگذران و مست و مغرورش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتدا می‌کنیم.»

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛^۳ «و می‌گویند: پروردگارا!

همانا ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم، در نتیجه گمراهمان کردند.»
نکته مهم در این باب آنکه، تحری حقیقت در بهائیت، چیزی بیش از شعار و پندار نیست؛ زیرا:

۱. مائده / ۱۰۴.

۲. زخرف / ۲۲.

۳. زخرف / ۲۳.

۴. احزاب / ۶۷.

الف) از یک سو ادعا می‌شود که هر کس باید با توکل بر خداوند، با گوش خود بشنود و با چشم خود ببیند و بخواند و با عقل خود، تفکر و تعقل کند و از سوی دیگر می‌گوید:

«فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمایات معنویه، هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است.»^۱
 پس شنیدن با گوش خود، دیدن با چشم خود و تفکر با عقل خود، در واقع عملی بی‌اهمیت و ادعاهایی بی‌مورد خواهد بود.

ب) بهاء‌الله در فرازهای مختلف از نوشته‌هایش، مریدان را از شنیدن نغمه‌های مخالف خود بر حذر می‌دارد؛ حتی اگر کلامشان به کل کتب و آیات، مستند باشد:

«جميع احبباء الله لازم که از هر نفسی که رانحه بغضا از جمال عز ابهی ادراک نمایند، از او احتراز جویند؛ اگر چه به کل آیات ناطق شود و به کل کتب تمسک جوید، الی ان قال عز اسمہ. پس در کمال حفظ، خود را حفظ نمایند که مبادا به دام تزویر و حیلہ گرفتار آیند. این است نصیح قلم تقدیر و در خطاب دیگر می‌فرماید پس از چنین اشخاص اعراض نمودن، اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود، چه که نفسشان مثل سمّ سرایت‌کننده است.»^۲

۱. ایقان، ص ۱۶۳.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰.

ج) مطالعه احوال کسانی که از بهائیت کناره گرفته اند به طرز شگفت آوری از فقدان آزادی عقیده و تفکر در این جماعت مدعی تحریر حقیقت، حکایت می کند.^۱

۲. وحدت عالم انسانی

یکی دیگر از تعالیم دوازده گانه بهائیان، وحدت عالم انسانی است. بهاء الله می گوید:

«ای اهل عالم! سرا پرده یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را بینید؛ همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.»^۲

وجود جهانی متحد که آحاد آن همدل، همیار و همراه هم باشند، چیزی است که مورد علاقه تمام انسانها است؛ اما این وحدت در صورتی ارزش دارد که یک جامعه متحد ایمانی تشکیل شود. وحدت عالم انسانی به آن معنا که در بهائیت آمده است، مورد قبول اسلام نیست؛ بلکه با خرد و وجدان آدمیان کاملاً مغایرت دارد.

اسلام نه تنها با این وحدت بی معنا توافقی ندارد؛ بلکه کافران سیاه دل را از چهارپایان هم بدتر می داند. شوقی افندی، وحدت عالم انسانی را در رأس تمام تعالیم بهائی معرفی کرده است و عبدالله با فراموش کردن رفتارهای خود، با مخالفین ریاستش ریا کارانه مدعی می شود:

۱. علاقه مندان به کتاب سایه شوم، اثر خانم مهناز رئوفی، منتشره از سوی مؤسسه کیهان مراجعه فرمایند.

۲. بهاء الله، دریای دانش، ص ۸.

«جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و نختامشک معطر به مشام رسانید.»^۱
 اما پیش از هرچیز، بهائیت باید توضیح دهد که مقصود از وحدت عالم انسانی چیست؟

راهکار و مکانیزم دستیابی به وحدت عالم انسانی چیست؟

در صورت ایجاد این وحدت، رهبران و متصدیان اداره این جهان متحد با توجه به تضارب آرای متعدد و متشتت، چگونه انتخاب خواهند شد تا حقوق اقلیتها نیز رعایت شده باشد؟

اگر مراد از وحدت عالم انسانی این است که سوءظن، حسادت، نفرت، تجاوز، تعصبات فردی و غیره را باید کنار بگذاریم و در یک جمله سعی کنیم همگی انسانهای خوبی باشیم، که موضوع تازه‌ای نیست و همه ادیان الهی، این را گفته‌اند و اگر مقصود، احترام متقابل ملتها به همدیگر و رعایت حقوق جوامع، توسط همدیگر است که در بهائیت، این موضوع مصداق ندارد؛ برای نمونه عبدالبهاء در یکی از سخنرانیهایش در مقام تعریف و تمجید از سیاهان آمریکایی و مقایسه آنان با سیاهان آفریقایی، به سیاه‌پوستان اهانت می‌کند و آنها را گاوهایی به صورت انسان می‌داند.
 وی می‌گوید:

۱. مکاتیب، ص ۱۶۰.

«مثلا چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک، اینها خلق الله البقر علی صورة البشرند آنان متمدن و با هوش و...»^۱

بهائیتی که مدعی وحدت عالم انسانی است، حکم طرد روحانی را چگونه توجیه می کند؟ طرد در بهائیت، آنچنان وحشیانه است که از طاعونی شمردن فرد هم سخت تر به حساب می آید. در صورت طرد شدن فرد، نزدیک ترین افراد به او مثل پدر، مادر، فرزند و همسر، حق گفتگو و ارتباط با او را ندارند و شاید بتوان طرد را از مرگ هم سخت تر و ناراحت کننده تر دانست.

جالب است بدانید طرد روحانی گاهی از اوقات با دلایلی بسیار پیش پا افتاده اتفاق افتاده است، برای مثال سفر بهائیان به اسرائیل برای زیارت باید دقیقا با برنامه ریزی تشکیلات باشد. یک بهائی حق ندارد بدون اجازه آنها به اسرائیل سفر کند. روزی یکی از بهائیان به نام صادق آشچی تصمیم می گیرد بدون اجازه شوقی به فلسطین سفر کند و این کار را انجام می دهد. خبر به شوقی می رسد و او آنچنان از این عمل وی خشمگین می شود که بی درنگ طی نامه ای، شدیدترین مجازات در بهائیت، یعنی طرد روحانی را برای او در نظر می گیرد و به تشکیلات، دستور اجرای آن را می دهد.

بیت العدل، پس از شوقی، همین رویه را معمول داشته و سفر بهائیان به اسرائیل را کاملا تحت کنترل گرفته است. این مرکز، اقامت بیش از نه روز را مجاز نشمرده و سکونت در آنجا را ممنوع دانسته است. همچنین، تبلیغ را ممنوع کرده است تا

۱. خطایات عبدالبهاء، ص ۱۱۹.

هیچ بهائی در آنجا سر نجنباند و خبری از رازهای پنهان، مانند چگونگی پیوستگی سرنوشت بهائیت و اسرائیل - که همچون حلقه‌های یک زنجیر است - را کشف نکند تا نتواند هنگام بازگشت، این خبرها را به گوش دیگر بهائیان برساند.

پیام شوقی درباره طرد آقای صادق آشچی، فرزند آقا محمد جواد به سبب سفر به فلسطین، بسیار شگفت‌انگیز و حاوی نکات جالبی است:

«در موضوع صادق، فرزند آقا محمد جواد آشچی فرمودند، بنویس: این شخص بداخلاق و پست فطرت، اخیراً مخالف دستور این عبد، مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته [است]. تلغرافی راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل منخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و اذار نمایند، منخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه، تمرد و مخالفت نتایجش وخیم است!»^۱

این پیام را با ادعای وحدت عالم انسانی و حقوق بشر در هزاره سوم و در عصر ارتباطات و مراودات جهانی فرهنگ‌ها جمع‌بندی کنید...^۲

نکته پایانی در این باره اینکه؛ هم اکنون بر اثر تعلیمات به اصطلاح الهی بهائیت و در نتیجه شعار وحدت عالم انسانی، گروه‌های متعددی از بهائیت جدا شده‌اند و تحت عناوین: بهائیان سابق (Bahaisformer)، بهائیان واقعی (Orthodox)، بهائیان طرد شده (Bahais-ex)، بهائیان همجنس‌گرا (gay bahis) و بهائیان

۱. توفیعات مبارکه، (۱۹۵۲ - ۱۹۴۵) ۱۲۵ بدیع، ص ۴۱ و ۴۲.

۲. <http://www.bahairesearch.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=۱۶۲>

اصلاح طلب (Reformer bahais) مطرح می‌باشند و بدون هیچ گونه وحدت و تفاهمی در حوزه‌های مورد علاقه خود مشغول فعالیت هستند.

۳. تشکیل دادگاه بین‌المللی

به عقیده عبدالبهاء باید مجمعی از نمایندگان سراسر دنیا برای حل مسائل جهانی تشکیل شود. اکنون اگر مقصود جناب بهاء از این دادگاه، چیزی شبیه سازمان ملل کنونی است که الزاماً نمی‌تواند برای ملتها باشد؛ چرا که نمایندگان آن از سوی دولت‌ها برگزیده می‌شوند.

این سازمان و نظایر آن با هر عنوان، بیشتر برای حل مناقشات دولت‌ها با یکدیگر است؛ آن‌هم با پایین رفتن کفه به سود دولتهایی که قدرت بیشتری دارند. در این صورت، چنین کاری با رسالت ادیان سازگار نیست که باید متکفل امور ملتها باشند و اگر مقصود، غیر از این است که از پیروان و رهبران این فرقه، جز شعار، هیچ راهکار مناسبی دیده و شنیده نشده است.

نهایت کلام به اینجا می‌رسد که مقصود نهایی عبدالبهاء است؛ «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت ما فوق حکومتها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است»^۱ و حتماً آن یک حکومت بهائی است؟؟؟

۱. جامعه عمومی دنیا، ص ۱۸.

۴. مداخله نکردن در امور سیاسی

رهبران بهائی برای پنهان کردن سوء پیشینه شرم آور فرقه خویش که حاکی از انعقاد نطفه نامشروع این فرقه در آلوده ترین بستر و رشد آن توسط پلیدترین سیاستهای استعماری است و مهم تر از آن تداوم خدمت به اربابان خود، شعار عدم مداخله در امور سیاسی را به عنوان یک تعلیم دینی ارائه نمودند. تأمل در تحذیرات رهبران بهائی گواه راستینی بر این ادعا است که برخی از آنها در ذیل مرور می شود:

میرزا حسینعلی در اقدس می نویسد:

«کسی حق اعتراض بر کسانی که بر مردم حکومت می کنند را ندارد. آنان را با آنچه نزدشان است رها کنید و به قلبها توجه کنید.»^۱

و در لوح ذبیح می گوید:

«... ابدأ در امور دنیا و ما يتعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه، حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده، بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد...»^۲

عبدالبهاء نیز در تأیید سخنان پدر در ضمن الواح وصایا می نویسد:

۱. «لیس لأحد أن يعترض على الذين يحكمون على العباد دَعُوا لهم ما عندهم و توجّهوا الى القلوب»:

اقدس، بند ۹۵.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۳.

«ای احبای الهی! باید سریر سلطنت هر تاجدار عادل را خاضع گردید و سُدّه ملوکانه هر شهریار کامل را خاشع شوید. به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمایید؛ زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست. هذه نصیحة منی و فرض علیکم من عند الله فطوبی للعاملین. ع.ع»^۱

و دستور می دهد بر: «منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاسیّه بالکلیّه و عدم مکالمه در این خصوص ولو بشقّ شفّه^۲ و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبت و دوستی با عموم»^۳

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیّه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید، همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی خواهد.»^۴

با نگاهی به تمامی دستورهایی که بهائیان را از دخالت در امور سیاسی باز می دارد، به نکته ظریفی می رسید و آن اینکه در حقیقت، این یک دستور کاملاً سیاسی از سوی تشکیلات رهبری فرقه است.

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۲۵.

۲. شقّ شفّه به معنی لب گشودن و کنایه از اینکه بهائیان حتی به اندازه لب گشودن نیز حق دخالت در سیاست را ندارند.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۷.

۴. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره ۵، دی ۱۳۲۵ ه.ش.

در واقع این امر، نه یک آموزه دینی، بلکه تاکتیکی سیاسی برای جلب نظر و استفاده از حاکمان و دولتمردان دیکتاتور است؛ زیرا از مداخله توده‌های مردم در سیاست بیم دارند و آن را تهدیدی برای حاکمیت خود تلقی می‌کنند و می‌دانیم که اکثر رژیمهای معاصر با دوره شکل‌گیری بهائیت از این قبیل بوده‌اند. البته امروزه هم شاهد انواع حکومتهای استبدادی هستیم که از این گونه دستور العملهای ظالم‌پرور استقبال می‌کنند.^۱

محقق ارزشمند، سید محمد باقر نجفی تحلیل خود را درباره این تعلیم چنین ارائه می‌کند: «اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصریحات مذکور بنگریم، بهائیان، طبق دستورهای مکرر زعمایشان در هر کشوری که سکونت گزیدند و یا از اهل هر مملکتی که باشند، بی تفاوت‌ترین مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملی آن کشورند. عباس افندی می‌نویسد: «بهائیان، نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز؛ نه در فکر حکومت، نه مشغول به ذم احدی از ملت... یاران باید بر مسلک خویش (بهائیت) برقرار باشند و از علو و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوک ندهند و در هیچ امری مداخله نکنند و به هیچ مسئله‌ای از مسائل سیاسیہ پردازند... این است روش و تکلیف بهائیان...»^۲

۱. رک: مقاله کاش همه بهائی می‌شدند، ویژه‌نامه ایام (جام جم)، ۱۳۸۶ش، ص ۴۰، به نقل از: مجله

اخبار امری، ش ۲، ۱۳۴۷ش، ص ۱۱۱-۱۱۵.

۲. مجله اخبار امری، ش ۹، ۱۳۲۸ش.

آنچه ملاحظه فرمودید بی تفاوتی و بی علاقه‌گی آشکار بهائیان را به مصالح، استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان می‌دهد. آنان طبق دستور زعمایشان، حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و جنبشهای استقلال طلب، آزادیخواه و ضد استعماری و دیگر ملتها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان نیستند.

تأکیدهای مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ مندرج در نشریات «اخبار امری» و در «نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران»^۱ ارگان رسمی بهائیان، مبنی بر مداخله نکردن در امور سیاسی، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سیاسی ایران تصریح می‌شد، که از یک سوی، ایران در برابر حساس‌ترین لحظات سیاسی خود در جدایی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال مملکت، زیر ضربات بیگانگان بود و خون وطن خواهان ایرانی را به جوش آورده بود.

محفل بهائیان ایران در چنین ایامی که طوایف انگلیس، آمریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند، جمله برگزیده نشریه «اخبار امری» را در قسمت فوقانی نام نشریه، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که: «بهائیان به امور سیاسی تعلق ندارند. و در حق کل طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیرخواهند.»^۲

۱. مخصوصاً در ش ۹، ۱۳۲۴ و ۴، ۵ و ۱۱ (مرداد و شهریور و اسفند) ۱۳۲۵.

۲. مجله اخبار امری، شماره ۹، ۱۳۲۴ ش.

به عقیده نگارنده، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت، بیش از یک پوشش حفاظتی، برای تلاشهای ضد ملی محسوب نمی‌شود.

بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوششهایی مبادرت می‌ورزند که به هیچ‌وجه نمی‌تواند، همساز و منطبق با تصریحات مذکور درباره اطاعت از اوامر و نواهی حکومت تلقی شود:

عباس افندی می‌گوید:

«بیت عدل الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصونا من کل خطا... مجمع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه^۱ و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد... این بیت عدل، مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد... مرجع کل، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است.»^۲ چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است، نمی‌تواند بهائیان را اجازه دهد [که] به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیرخواه باشند.^۳

۱. در فرهنگ گفتاری و نوشتاری بها و عبدالبها و گاه شوقی، کلمه «نه» به جای «نیست» به کار می‌رود.

۲. بهاء الله و عصر جدید، ص ۳۰۰.

۳. همان، ص ۳۰۲.

انتظار بهائیت، انقراض حکومتها و به قدرت رسیدن ایادیان خود در کشورهای مختلف است... شوقی افندی در تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ به بهائیان آمریکا و ایران، از اجرای برنامه احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده، با تمام غرور و تکبر می نویسد:

«اکمال این مشروع، شایان تهنیت است؛ زیرا به فرموده حضرت عبدالبهاء در آینده، سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاءالله این راه را خواهند پیمود - شوقی.»^۱

۵. ترک تعصبات جاهلیه

بدون تردید، «تعصب» آن هم از نوع جاهلانۀ آن، هرگز مورد علاقه و تأیید انسانهای آزاداندیش نیست. رهبری بهائیت این بار نیز می کوشد با بکارگیری واژگان «ترک تعصب» به تحریک احساسات پردازد و به وسیله آن به بسیاری از خواسته های خود، جامه عمل بپوشاند. وی می گوید:

«ای احبای الهی! از رانحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که به تمامه مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است، بیزار شوید... و به هر نفسی از هر ملت و هر آیین

۱. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۷۴۶ - ۷۴۷، با اندکی تصرف و تلخیص.

و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید؛ بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید...

بر اساس گفته عبدالبهاء، تفاوتی میان تعصب و غیرتمندی - که نبی بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء السلام تأکید کرده اند - وجود ندارد. بنابراین بهائیان باید درباره نوامیس مختلف مادی و معنوی خود کاملاً بی تفاوت باشند. این تذکر لازم است که اگر مقصود از این تعالیم، پیراستن جان از قید جهالت باشد، پیش از بهائیت در تمام ادیان آسمانی و به ویژه اسلام تبیین شده است.

۶. تساوی حقوق زن و مرد

بی تردید بهاءالله، منادی تساوی حقوق زن و مرد نیست؛ زیرا براساس نصوص و احکام بر جای مانده از او ثابت می شود که وی به برتری ذاتی مردان معتقد است و دستورالعمل های دین مجعول خود را بر پایه این اندیشه بنا نهاده است؛ برای مثال در بدائع الآثار از کتب معتبر بهائی آمده است:

«سؤال خانمی به حضور مبارک عرض شد که گفته بود تا حال از جانب خدا

زنی مبعوث نشده و همه مظاهر الهیه رجال بوده اند؛ فرمودند:

هر چند نساء با رجال در استعداد و قوا شریک اند؛ ولی شبهه‌ای نیست که رجال اقدم اند^۱ و اقوی؛ حتی در حیوانات، مانند: کبوتران و گنجشکان و طاووسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود.^۲

دقت در واژگان اقدم و اقوی و توجه به محتوای سؤال و فحوای کلام جناب بهاء در مثال فوق، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که بهاء اساساً نسبت به مساوات میان زن و مرد بی‌اعتقاد است. و بنابر این تفکر است که وی زنان را از حضور در بیت‌العدل - که مهم‌ترین نهاد مدیریتی در سازمان شبه دینی بهائی است - محروم و ممنوع ساخته است و برای این محرومیت نیز توضیح قابل قبولی ارائه نکرده است. شوقی افندی در این باره می‌نویسد:

«از آنجا که جناب عباس افندی فرموده‌اند حکمت این موضوع در آینده ظاهر خواهد شد، ما با اطمینان به صحت مطلب باید آن را قبول کنیم؛ ولی نمی‌توانیم برای فرونشاندن اعتراضات حامیان نهضت زنان توجیهی ارائه دهیم.»^۳

۱. این جملات برای تساوی حقوق نیامده؛ بلکه با توجه به ادعای مساوات کامله در میان مردان و زنان ارائه گردیده است. وقتی او رجال را مقدم و اقوی در استعداد و قوا محسوب می‌کند، معلوم می‌شود که وی مردان را ذاتاً برتر از زنان می‌داند.

۲. ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، نسخه‌های WORD و PDF موجود در سایت جامع آثار بهائی، ص ۲۸۸، نقل از: بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. توفیعات مبارکه، توفیق ۱۵، جولای ۱۹۴۷.

بهاء الله در تمام الواح مربوط به بیت‌العدل از کلمه رجال استفاده کرده است. همچنین وی در شرایع و احکام دینی در کتاب اقدس میان مردان و زنان قائل به تفاوت است. فرزند وی نیز مانند پدر، نگاهش مردسالارانه بوده، زن را جنس دوم معرفی می‌کند. او می‌نویسد:

«همین‌طور در عالم حیوان نظر می‌کنیم، جمیع ذکور و انثی است، امتیازی در میان نیست، در جمیع مراتب مساوی‌اند و در جمیع وظایف حیوانی شریکند؛ ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم می‌بینیم تفاوت است.»^۱

از جمله نشانه‌های عدم تساوی حقوق زن و مرد در بهائیت، محروم بودن فرزندان دختر از ارث پدری است. بهاء‌الله در کتاب اقدس که به عنوان ام‌الکتاب بهائیان محسوب می‌شود نوشته است:

«قرار دادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثه دیگر حق ندارند؛ به درستی که اوست عطاکننده فیاض.»^۲

خانه مسکونی برای طیف گسترده‌ای از مردم در بسیاری از کشورها مهم‌ترین دارایی محسوب می‌شود و اموال دیگر افراد اهمیت چندانی ندارد. با توجه به آنچه گذشت، این حکم درباره اولاد مؤنث بسیار ظالمانه تلقی می‌شود.

بهاء الله در راستای دیدگاه و تفکر خود که مردان را دارای برتری ذاتی می‌داند در مقام تمجید از زن می‌گوید:

۱. خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۵.

«امروز هر یک از اماء که به عرفان مقصود عالمیان، فائز شد، او در کتاب الهی از رجال محسوب می شود.»^۱
و نیز اظهار داشته است:

«امروز اماء الله از رجال محسوب؛ طوبی لهن و نعیم لهن.»^۲

باید از طرفداران اندیشه های بهاء الله پرسید: آیا واقعاً جنسیت مذکر، این قدر اهمیت دارد که اگر زنی به عرفان مقصود عالمیان^۳ فائز شد، مرد به حساب می آید.

نظر اسلام

استاد مطهری رحمته الله می گوید:

«از نظر اسلام، این مسئله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد، دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه؟... از نظر اسلام، زن و مرد هر دو انسان اند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است، این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند... خلقت و طبیعت آن را یکنواخت نخواستند و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها، وضع مشابهی نداشته باشند.»^۴

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. منظور از مقصود عالمیان در نظر بهائیان، شخص بهاء الله است.

۴. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۷. صلح عمومی

این تعلیم در حالی از سوی عبدالبهاء به عنوان یک اندیشه مترقی مطرح می‌شود که آن را تنها می‌توان، یک کلی‌گویی فاقد عمق و ارزش دانست؛ چرا که اهمیت و ارزش صلح در طول تاریخ، همواره مد نظر اندیشمندان و افراد مختلف بشر بوده است و حتی برخی جنگها که در گذشته‌های دور و نزدیک به وقوع پیوسته، به انگیزه ایجاد صلح بوده است؛ نظیر آنچه امروز در عراق و افغانستان و... اتفاق می‌افتد.

آنچه در این میان مهم است، ارائه راهکاری مناسب برای جلوگیری از کشتار انسانهای بی‌گناه و توسعه صلح می‌باشد. تا آنجا که از نتیجه تحقیقات محققان مختلف در متون بهائی آگاهیم، این فرقه از ارائه راهکاری مناسب و حائز اهمیت برای ایجاد صلح عمومی ناتوان بوده است. بهاءالله در لوح شیخ نجفی، معروف به لوح ابن‌ذئب آورده است:

«سلاطین آفاق و فقه‌الله باید به اتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند. امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد، سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب، لازم نه (لازم نیست)؛ الا علی قدر مقدور لحفظ

بلادهم و اگر به این خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کلّ به راحت و مسرت به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود.^۱
در راهکار بهاءالله، دو نکته خودنمایی می کند:

نکته اول آنکه رهبر و بانی بهائیت، ظاهراً مردم را واجد هیچ صلاحیتی نمی داند؛ چرا که در این حکم و احکام مشابه، تنها سلاطین را منشأ اثر و قدرت در اجتماع می داند و برای توده های مردم هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشده است.
نکته بعدی، عدم قابلیت اجرایی آن است؛ زیرا پیش از تشکیل این مجلس بزرگ آرمانی، باید یک توافق و تفاهم حداقلی میان رهبران و رؤسای کشورها ایجاد کرد. در این صورت، ثمره آن چیزی شبیه سازمان ملل متحد امروز خواهد شد که با وجود توافقات مهم بین المللی و پیمان نامه های مختلف سیاسی و نظامی، گام قابل توجهی در جهت صلح برداشته نشده است.

۸. تعدیل معیشت عمومی و رفع مشکلات اقتصادی

این تعلیم اگر چه جمله ای زیباست؛ اما باید گفت بیشتر به یک تبلیغ انتخاباتی شبیه است؛ زیرا اولاً: بهائیت در دستوره های خود، یک راهکار مناسب برای این ادعا ارائه نمی کند و ثانیاً: با روا شمردن موضوعاتی مثل رباخواری^۲ یک جامعه

۱. حسین علی نوری، لوح شیخ محمدتقی اصفهانی (معروف به نجفی)، ص ۲۳ و ۲۴.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۴.

سرمایه‌داری را نوید می‌دهد که هرگز به تعدیل معیشت نمی‌اندیشد و براساس منافع سرمایه‌داران حرکت کرده، پویایی را از اقتصاد سلب می‌کند.

۹. جهان بشری، محتاج نفثات روح القدس

بہائیان می‌گویند: انسانها افزون بر نیاز مادی، نیازمند مواردی روحانی هستند که فقط پیامبران می‌توانند آنها را برآورده سازند. از این رو نیاز به تجدید ادیان وجود دارد؛ زیرا هر دوره‌ای برای خود اقتضایی دارد و اقتضای هر زمانی، ایجاب می‌کند که خداوند، مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره‌مند سازد.

در واقع، این تعلیم، کوششی برای توجیه ادعای پیامبری باب و بهاءالله است که با ادعای بابیت، قائمیت و مظهریت، به نسخ اسلام و جعل شریعت جدید پرداختند.

پاسخ این تعلیم در مباحث مربوط به خاتمیت داده شده است. تنها در اینجا به

این نکته اکتفا می‌شود که میرزا حسین‌علی در کتاب اقدس می‌نویسد:

«و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه

کذاب مفتر؛^۱ سوگند به نفس حق من! که همه ظهورات به این ظهور بزرگ‌تر، پایان

گرفت و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و

افترا زننده است.»

۱. حسینعلی نوری، اقتدارات، ص ۲۳۷.

«من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر...»^۱ هر کس ادعای امری را پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترا زننده است.»
 عبدالبهاء به توضیح کلمه الف سنة كاملة (هزارسال) پرداخته، می نویسد:
 «... اما [درباره معنای] آیه مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة... [باید گفت:] بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «ان کلّ يوم عند ربك كالف سنة و كل سنة ثلاثمائة و خمسة و ستون ألف سنة... کور جمال مبارک غیرمتناهی است، بعد از آنکه احقابی بگذرد و به کلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند، ظهور جدیدی گردد و الا تا آثار صحف و تعالیم و اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزی و نه صدوری.»^۲

وی در موضعی دیگر از «مکاتیب» مدعی می گردد:

«این کور را امتداد عظیم است و این دور را فصحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی؛^۳ لهذا امتدادش بسیار، اقلاً پانصد هزار سال.»^۴
 چنانکه پیداست آنان جاودانگی اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی مورد تشکیک قرار می دهند؛ ولی آیا اعتقاد به اصل تداوم فیض الهی، موجب عقیده

۱. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۳۵.

۲. رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. مکاتیب، ج ۲، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۷۶.

به تحقق ظهورات بعدی نیست؟! آیا اگر فیض باید دائما جاری باشد و تکرار گردد، لازم نیست که بعد از بهاء با فاصله زمانی کمتر از ۵۰۰ هزار سال پیامبرانی بیایند؟ این چیزی است که از سوی بهائیان مورد انکار است.

۱۰. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

بر اساس تعالیم بهاءالله، به دلیل آنکه تعلیم و تعلم حق هر کودک است و لازم است از این نعمت بهره‌مند شود، بر والدین اطفال، امری اجباری است. در صورت ناتوانی والدین به هر دلیل، این امر را بیت العدل بر عهده خواهد گرفت.

این آموزه افزون بر آنکه ادیان حقه الهی آن را تأیید کرده‌اند، از آرمانهای دیر پای دلسوزان بشری است. متفکران بسیاری از سالهای بسیار دورتر از ولادت بهاءالله به این آرمان توجه نشان داده و نیز برای تحقق آن تلاشهایی کرده‌اند.

البته مقصود بهائیان از آموزش و پرورش نمی‌تواند چیزی جز کاشتن بذر بهائیت و تبلیغ اندیشه‌های بهاءالله باشد؛ همان‌گونه که امروزه این کار در کلاسهای اطفال که بهائیان تشکیل می‌دهند انجام می‌گیرد.

۱۱. الفت و محبت در دین

بهائیان معتقدند: پیغمبران اصولا برای برطرف کردن اختلافات بشر و به وجود آوردن الفت بین مردم ظاهر شده‌اند، در غیر این صورت به گفته عبدالبهاء:

«اگر دین هم که خود باید علاج اختلافات باشد، سبب اختلاف و جنگ و جدایی شود، بی دینی بهتر است.»^۱

ما در اینجا در صحت این مدعا بحثی نمی‌کنیم؛ اما معتقدیم بهائیت در این ادعای خود نیز عاری از صداقت است، زیرا:

اولاً: تاریخ بابیت و بهائیت سرشار از دشمنیها و درگیریهای متعدد رهبران و رهروان و اختلافات داخلی اعضای این فرقه است که هر کدام برای خود در تاریخ کوتاه، اما پر مخاطره بهائیت سرفصلی قابل توجه به شمار می‌روند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) منازعات بابیان برای کسب عنوان من یظهره الهی؛ ب) نزاعهای بهاء و ازل و در نتیجه، منازعات بهائیان و ازلیان؛ ج) درگیریهای عباس افندی با محمد علی افندی؛^۲ د) منازعات شوقی با بسیاری از یاران قدیمی بهائیت؛ ه) نزاعهای روحیه مکسول و سازمان ایادی با میسن ریمی رئیس هیئت بین‌المللی بهائی.

ثانیاً: آیینی که به پیروان خود دستور می‌دهد «کن شعله النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحبائی»^۳ بر دشمنانم شعله آتش باش و برای دوستانم کوثر بقاء، نمی‌تواند مدعی صلح عمومی باشد.

۱. منتخباتی از مکاتبات عبدالبهاء، ج ۱، ۱۹۹۲، ص ۲۴۱.

۲. عبدالبهاء، طرفداران خود را ثابتین و طرفداران برادرش محمدعلی افندی را ناقضین می‌خواند. در مقابل، محمدعلی افندی طرفداران خود را موحدین و طرفداران برادر را مشرکین می‌نامید.

۳. افنان مهری، نفحات فضل، ۱۴۴ بدیع، ص ۱۶.

ثالثاً: سابقه عملی بهاءالله انباشته از شرارت است. عباس افندی در نامه‌ای که به عمه خود (لوح عمه) نگاشته است، ناخواسته از تهدیدها، شرارت و جنایت بابیان، به رهبری پدرش پرده برداشته، می‌نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان داشت، سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمی‌نمود و جسارت بر شناخت نمی‌کرد...»^۱

تواب بهائی معروف، مرحوم عبدالحسین آیتی که ۲۰ سال از عمر خود را با نام آواره در میان بهائیان گذرانید، درباره صلح‌جویی رهبران بهائی می‌نویسد:

«افندی جور غریبی گوسفندان خود را تربیت کرده بود و هر شخص بصیری می‌داند که نوع تربیت او تربیت سیاسی است، نه روحانی؛ زیرا در همه جا می‌نوشت و می‌گفت با دوست و دشمن صلح‌جو و مهربان باشید؛ ولی عملاً با مخالفان داخلی خود به شدتی عداوت می‌ورزید که به هر قسمی ممکن بود در صدد اعدامش بر می‌آمد و اگر کار دیگر ممکن نبود به لطایف‌الحیل او را در معرض شاخ زدن گوسفندان دیگر خود قرار می‌داد که به طوری او را «هو» کنند که نه در میان خودشان جایی داشته باشد، نه در جامعه اسلامی.»^۲

۱. مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۸۴.

۱۲. مطابقت دین با علم و عقل

علم، عقل و دین از منبعی واحد، یعنی خداوند سرچشمه گرفته‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت که علم، یک چیز می‌گوید و دین، چیز دیگری. بنابراین باید تطابق کامل بین علم و دین وجود داشته باشد. عبدالبهاء در این باره می‌گوید:

«دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد، مطابق با علم باشد؛ زیرا اگر مطابق با علم و عقل نباشد، اوهام است. خداوند قوه عاقله داده تا به حقیقت اشیاء پی ببریم و حقیقت هر شیء را ادراک کنیم. اگر مخالف علم و عقل باشد، شبهه‌ای نیست که اوهام است.»^۱

این واقعیت را تأیید می‌کنیم که دین و علم از منبع واحد سرچشمه گرفته‌اند؛ چرا که علم، یکی از صفات الهی و دین نیز از ناحیه ذات اقدس الهی نازل شده است؛ اما این نکته باید همواره مد نظر باشد که بنا به نظر دانشمندان در رشته‌های مختلف، هنوز بسیاری از رازهای خلقت برای بشر، سر به مهر و غیر قابل دسترسی باقی مانده است؛ ضمن اینکه بسیار دیده شده حجم قابل اعتنایی از علوم تأیید شده در مجامع علمی دنیا، گاه و بی‌گاه مورد تردید و یا انکار واقع شده‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت دین باید با علم موجود مطابق باشد.

از این رو سخن عبدالبهاء درباره تطابق علم و دین باطل است که می‌گوید: «اگر دین، مطابق با علم نباشد، اوهام است»؛ اما می‌توان جمله او را چنین اصلاح کرد و مدعی شد هر دینی با قواعد مسلم و تردید ناپذیر علم تعارض داشت، جز خرافه و

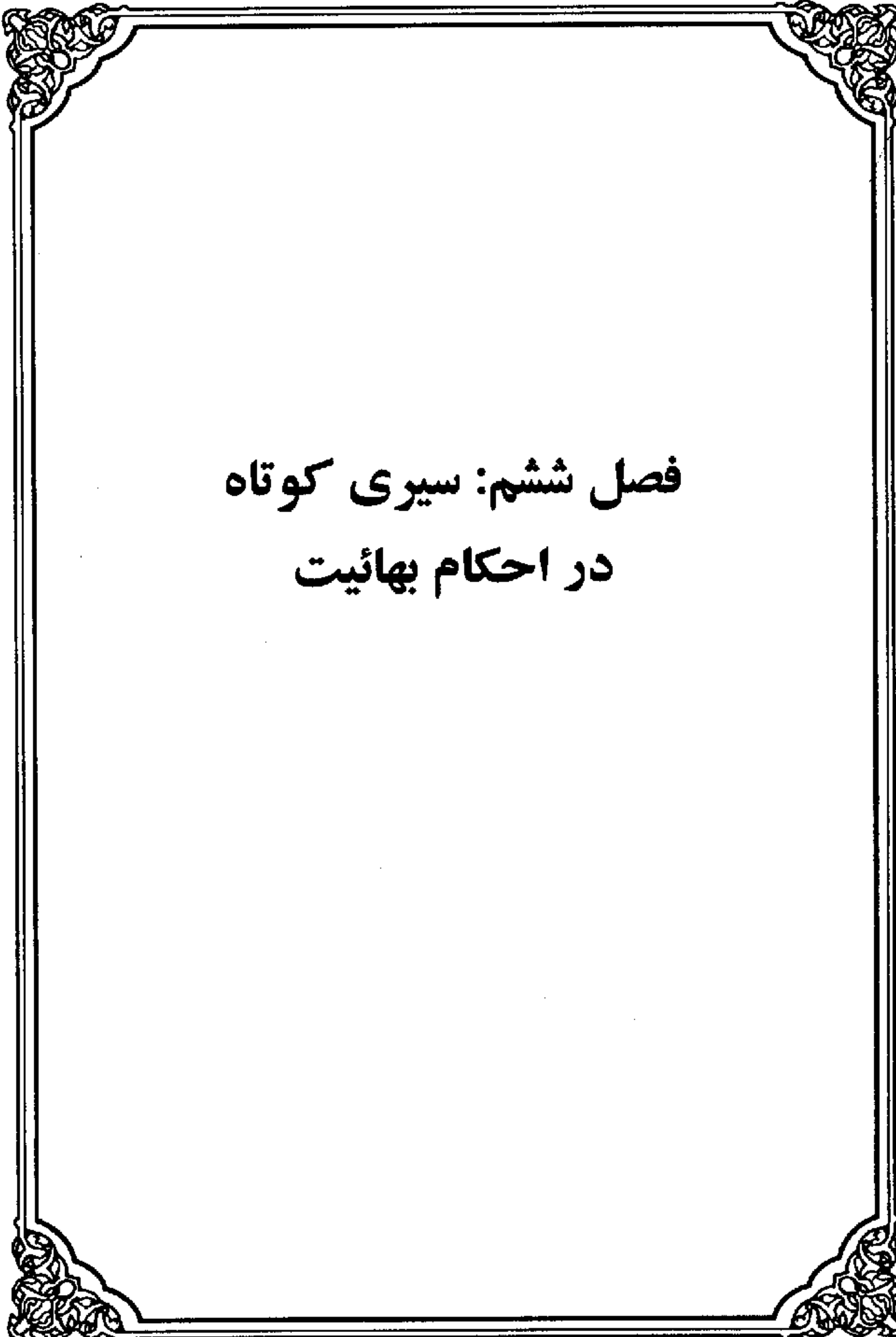
۱. خطابات عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۱۹.

اوهام چیز دیگری نیست. اکنون ببینیم آیا آیین بهائی با علم و عقل تطابق دارد؛ بهائیتی که مدعی پیامبری آن، برخلاف قواعد ثابت و مسلم ادبی می‌گوید و می‌نویسند؛ به طور قطع خرافه است؛ برای مثال؛ بهاءالله برخلاف نظر همه دانشمندان، معتقد است مس، پس از هفتاد سال به طلا تبدیل می‌شود. او در ایقان می‌نویسد:

«مثلاً در ماده نحاسی^۱ ملاحظه فرمایید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه به مقام ذہبی می‌رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه یبوست مریض شده و به مقام خود نرسیده.»^۲

۱. مس.

۲. ایقان، ص ۴۱۰، بند ۱۶۵.



فصل ششم: سیری کوتاه
در احکام بهائیت

میرزا حسین علی نوری به دو منظور، شروع به جعل شریعت و خلق احکام کرد:
۱. ظاهر دین خود را به ادیان حق، اصیل و دارای شریعت و احکام مخصوص شبیه کند و از این رهگذر، ساده‌لوحان را به سوی خود جلب نماید.
۲. احکامی که موافق میل حامیان شرقی و غربی او باشد وضع کند تا در صورت فراگیر شدن آن، برای آنان درد سر و زحمتی نداشته باشد.
آنچه در ذیل می‌آید، نمونه‌هایی از این احکام است.

طهارت

در بهائیت، از طهارت و نجاست به معنای اسلامی آن خبری نیست. بهاء الله در اقدس می‌نویسد:

«هر آینه همه چیز در اول رضوان در دریای طهارت و پاکی غوطه ور شد.»^۱

۱. اقدس، ص ۷۵: قد انغمست الاشياء فی بحر الطهاره فی اول الرضوان.

بنابراین دیگر هیچ چیز نجسی در دنیا وجود ندارد؛ حتی بول و غائط انسانی، سگ، خوک و... در همین کتاب آمده است:

«این چنین خداوند، حکم پاک نبودن را از اشیاء برداشت.»^۱

معلوم نیست وقتی در دنیا چیز نجسی وجود ندارد، چرا بهاءالله می نویسد:

«و حکم شده است به پاکی اکبر و شستن آنچه غبار گرفته تا چه رسد به چرکهای جامد و غیر آن. از خدا بترسید و از پاک کنندگان باشید. هر چیز کثیفی را با آبی که رنگ، بو و مزه آن تغییر نکرده است پاک کنید؛ مبادا آبی را که بر اثر هوا یا چیز دیگر تغییر کرده به کار برید.»^۲

بهاءالله از سویی همه چیز را پاک می داند و از سوی دیگر امر می کند، با آب پاک که مزه، بو و رنگش تغییر نکرده، اشیاء را پاک کنند.

وضو

بنابر آنچه در صفحه ۱۵ کتاب گنجینه حدود و احکام (مهم ترین کتاب فقهی بهائیان) آمده است:

۱. همان، ص ۷۴: کذلک رفع الله حکم دون الطهاره عن کل الاشياء.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۸۱.

«وضوی بهائی به ساده‌ترین شکل ممکن انجام می‌گیرد.»^۱ صورت وضو این است که دستها تا مچ و سپس صورت شسته می‌شود و یک دعای یک سطری نیز خوانده می‌شود.

جالب است بدانیم با تفحص در مهم‌ترین کتابهای احکام آنان، اگر چه از زوال وضو صحبت شده است؛ اما اثری از بیان مبطلات وضو دیده نمی‌شود.

نماز

بهاءالله در کتاب اقدس، برای پیروان خود سه‌گونه نماز تشریح کرده است که عبارت‌اند از نماز صغیر، نماز وسطی و نماز کبیر که البته هر سه واجب نیست.^۲ دقت و امعان نظر در ویژگیهای نماز آنان، نشان‌دهنده روح تفرعن و علاقه بسیار زیاد شارع آن به پرستیده‌شدن است؛ چرا که بهاءالله شخص خود را قبله پیروانش در نماز معرفی کرده است و می‌گوید:

۱. در وضو و ترتیب آن، جمال قدم جلّ جلاله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند: قوله تعالی: قد کُتِبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّينَانِ انْ يَغْسِلَ فِیْکُلِّ یَوْمٍ یَدَیْهِ ثُمَّ وَجْهَهُ... اِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى کَذَلِکَ تَوَضَّأُوا لِلصَّلَاةِ اِمْرًا مِنْ لَدَى اللّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ. (بند ۱۸) در حین شستن دست باید این آیه را تلاوت کرد قوله تعالی: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ لَتَاخُذُ کِتَابِکَ بِاسْتِقَامَةٍ لَا تَمْنَعُهَا جُنُودُ الْعَالَمِ ثُمَّ اَحْفَظُهَا عَنِ التَّصْرِفِ فِیْمَا لَمْ یَدْخُلْ فِیْ مَلِکِهَا اِنَّکَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِیْرُ.

و در وقت شستن صورت باید تلاوت کرد: «ایربّ وجهت وجهی الیک نوره بانوار وجهک ثم احفظه عن التوجّه الی غیرک.»

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۲.

«و اذا اردتم الصلوة و اتوا و جوهكم شطري الاقدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف الملائكة و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن في الارضين و السموات...»^۱ هنگامی که خواستید نماز بخوانید، صورتهای خود را برگردانید، به سوی مقام مقدس من که خداوند، آنجا را محل طواف ملائکه اعلاء (ارواح و ملائکه) و محل توجه اهالی شهرهای بقا و مصدر امر برای کسانی که در آسمان و زمین هستند قرار داده است....»

در لوح محمد قبل علی آورده است:

«اینکه در باره قبله سؤال نمودی.... مادام که شمس مشرق و لائح است توجه به او مقبول بوده و خواهد بود و از بعد هم قرار فرموده.»^۲

دیگر آنکه خواندن نماز به جماعت به سبب این دستور بهاء حرام است:

«كتب عليكم الصلوة فرادى قد رفع حكم الجماعة الا في صلوة الميت انه لهو الامر

الحكيم»^۳

بر شما نماز فرادی نوشته شد؛ به تحقیق حکم نماز جماعت، جز در نماز میت

از شما برداشته شد. همانا او امر کننده حکیم است.»

۱. اقدس، بند ۷، ص ۷.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹.

۳. اقدس، بند ۱۲.

جالب است بدانیم یکی از نمازهای این دین سرقت شده است. در لوح میر علی اصغر اسکوئی فریدی آمده است:

«از این کلام عبدالبهاء مشخص می‌شود، سرقت قبل از اقامه و خوانده شدن آن نماز توسط بهاء یا عبدالبهاء بوده است؛ چرا که اگر عبدالبهاء این نماز را خود خوانده و یا خوانده شدن آن توسط پدرش را دیده بود، می‌توانست پاسخ میر علی اصغر اسکوئی فریدی را بدهد و دیگر دزدیده شدن لوح آن اهمیتی نداشت.»^۱

روزه

وجوب روزه برای بهائیان در اسفند ماه به مدت نوزده روز است که از طلوع تا غروب آفتاب، فقط با امساک از اکل و شرب تحقق می‌یابد.^۲ عبدالبهاء، دخان (دود) را مثل فقهای مسلمان از جمله آشامیدنیها معرفی کرده است. روزه‌ای آسان در معتدل‌ترین فصل سال، نشان از توجه جناب بهاء‌الله به سلیقه دینداران عصر جدید دارد که از کارهای عبادی سخت گریزان‌اند.

حج

این عبادت به شرط استطاعت جسمی و مالی است و با زیارت منزل سید علی محمد باب در شیراز و یا منزل میرزا حسین علی نوری در بغداد محقق می‌شود.

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۴۵.

این مسافرت بر مردان واجب است و زنان - که نیمی از جمعیت هستند - معاف شده‌اند. این حج، موقع و فصل معینی ندارد و در دو مکان انجام می‌شود.^۱ پس نمی‌تواند نتایج حج اسلامی که نمایشی از قدرت اسلام و تجلی وحدت مسلمین است را داشته باشد.

حقوق شرعی

به حکم این بند از کتاب اقدس «و الَّذِي تَمْلِكُ مِائَةَ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فَتِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاطْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^۲ بر بهائیان واجب است که وقتی نصاب اموالشان به یکصد مثقال طلا رسید، نوزده مثقال آنرا تحت عنوان حقوق الله به دستگاه رهبری بپردازند.

کاملاً معلوم است که بهاء الله در این حکم برای تأمین نیازهای مالی فرقه خود از سیستم مالی اسلام الگوبرداری کرده و تنها با تغییر در نحوه تصرف آن، آیین خود را ساماندهی نموده است.

ازدواج

بر اساس استفتائات بهائیان از شوقی و عبدالبهاء درباره تعداد همسران، پیروان این فرقه مکلف به قبول تک‌همسری شده‌اند؛^۳ اگر چنین است چرا:

۱. همان، بند ۳۳.

۲. همان، بند ۹۷.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۶.

در اقدس چنین حکمی وجود ندارد و براساس نص صریح، داشتن دو زن در آن واحد جایز است؟^۱

از سوی دیگر، حداقل نام سه همسر برای بهاء که از هر کدام هم فرزندان داشته است، در کتب تاریخ ثبت شده است.^۲

شوقی به تقلید از عبدالبهاء تجدید فرارش را ممنوع دانسته، می گوید این حکم، مشروط به شرط محال است؛ در حالی که در کتاب اقدس، هیچ شرطی برای آن ملاحظه نمی شود. آنچه در بند ۶۳ این کتاب آمده است، این است:

«ایاکم ان تجاوزوا عن الأثنتین و الذی اقتنع بواحدة من الأماء استراحت نفسه و نفسها؛ بر حذر باشید از اینکه دو همسر بیشتر بگیرید، هر کس به یک زن اکتفا کند، راحتی را برای خودش و همسرش طلب کرده است.»

عبدالبهاء در لوح مسیس روزنبرگ می گوید:

«به نص کتاب اقدس در تزویج، فی الحقیقه توحید است؛ زیرا مشروط به شرط محال است.»^۳

و در لوح حکیم داوود:

«اما در خصوص تعدد زوجات، منصوص است و ناسخی ندارد... من می گویم عدالت را در تعدد زوجات شرط فرموده اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و

۱. اقدس، بند ۶۳.

۲. محمدعلی ملک خسروی نوری، اقلیم نور، ص ۲۵۳.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۶.

قلبش مطمئن نشود؛ که عدالت خواهد کرد و متصدی تزویج ثانی نشود چون حتماً یقین نمود که در جمیع مراتب عدالت خواهد کرد. آن وقت تزویج ثانی جائز... و عدالت به درجه امتناع است.^۱ عبدالبهاء می‌خواهد آنچه را در قرآن درباره عدالت میان همسران آمده است، به نام بهائیت صادره کند؛ چرا که در حکم بهائی مربوط به تعدد زوجات، هیچ نشانی از شرط، اعم از محال و غیرمحال وجود ندارد؛ بلکه تنها یک امر ارشادی را در پی دارد که با توجه به اجازه تجدید فراش، عقلاً نباید لازم الاجرا باشد.

نکته دیگر درباره ازدواج بهائی این است که علاوه بر لزوم رضایت زوجین در ازدواج، رضایت والدین آنها نیز ضروری است؛ یعنی برای تحقق یک ازدواج لازم است ۶ نفر رضایت‌نامه صادر کنند که جلب نظر موافق ۶ نفر در تعارض جدی با هدف مهم تسهیل ازدواج جوانان خواهد بود.

طلاق

ادیان ابراهیمی، طلاق را امری منفور می‌دانند؛ اما بی‌تردید، امری است که لزوم آن برای جوامع انسانی قابل انکار نیست. وظیفه ارباب ادیان است که احکام متناسب با حقوق زوجین را بدون اجحاف به هریک از طرفین صادر کنند. اکنون به این حکم بهائی توجه فرمایید و خود قضاوت کنید.

به املاي شوقی افندی در لوح محفل روحانی ملی ایران، مورّخه سوّم شهر القدره سنه ۹۲ / نوامبر ۱۹۳۵ آمده است:

«سؤال در خصوص اجرای امر طلاق در صورتی که به میل زوجه حاصل آید
 اخذ نفقه در مدت اصطبار^۱ از زوج باید نمود یا نه؟ فرمودند، بنویس در هر حال
 نفقه را باید زوج بر حسب حکم کتاب تأدیه کند.»
 یا این حکم از خود بهاءالله:

«و الّذی سافر و سافرت معه ثمّ حدّث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقة سنة
 کامله و یرجعها الی المقرّ الّذی خرجت عنه او یسلّمها بید امین و ما تحتاج به فی
 السبیل لیبلّغها الی محلّها ان ربک یحکم کیف یشاء بسلطان کان علی العالمین محیطاً؛^۲
 کسی که با همسرش مسافرت کند و در بین راه با همسرش اختلاف پیدا کند، لازم
 است همسرش را با یک فرد امین به شهرش برگرداند؛ به درستی که خدای تو هر
 گونه بخواهد حکم می کند؛ به واسطه سلطنتی که بر تمام عالم احاطه دارد.»

در مورد اول مرد بدون داشتن تقصیر، موظف به تأمین مخارج زندگی زنی
 است که از این مرد متنفر است و در مورد دوم بدون توجه به فرد مقصر، مرد،
 محکوم به تأمین مخارج یکساله و نیز مخارج بازگشت آن زن و همراه او به مبدأ
 می شود.

۱. از اصطلاحات احکام ازدواج بهائی است که مفهومی شبیه عده طلاق در فقه اسلامی دارد، با این
 تفاوت که زمان اصطبار بیشتر از عده است. (روزبهانی)

۲. اقدس، بند ۶۹.

نمونه‌ای از حدود

بهاء‌الله در کتاب اقدس، مجازات قتل و آتش زدن خانه دیگران را چنین اعلام می‌کند:

«مَنْ أَحْرَقَ بَيْتاً مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقُوهُ وَ مَنْ قَتَلَ نَفْساً عَامِداً فَاقْتُلُوهُ؛ بسوزانید کسی را که خانه‌ای را عمدتاً بسوزاند و بکشید کسی را که فردی را عمدتاً بکشد.»
وی در پی این حکم می‌گوید:

«خُذُوا سُنْنَ اللَّهِ بآيَادِي الْقُدْرَةِ وَ الْأَقْتِدَارِ ثُمَّ اتركوا سُنْنَ الْجَاهِلِينَ؛ سنتهای الهی را با دستان قدرت و اقتدار بگیرید و سپس سنتهای جاهلانه را ترک کنید.»
و بعد گویا متوجه غلظت حکم خود می‌شود و حکم هر دو (قاتل و آتش‌زننده خانه) را تخفیف می‌دهد:

«وَ اَنْ تَحْكُمُوا لَهُمَا حَبْساً اَبَدِيًّا لَا بِأَسْ عَلِيكُمْ فِي الْكِتَابِ اِنَّهُ لَهُو الْحَاكِمِ عَلٰى مَا يَرِيْدُ؛^۱ و اگر حکم به حبس ابد دادید در کتاب خدا باکی بر شما نیست؛ همانا که او حاکم است بر آنچه اراده می‌کند.»

نمونه‌ای از کفارات

در آیین بهائی، حد و مجازات زنا، واریز پول به حساب بیت‌العدل است. اقدس، حد زانی و زانیه را چنین تعیین کرده است:

۱. همان، بند ۶۲.

«خدا حکم کرده است بر هر زانی و زانیه [که] دیه مسلمة را به بیت‌العدل بدهد و آن، نه مثقال طلاست.»^۱

عمل شنیع لواط نیز بموجب حکم بهاء‌الله در لوح ۱۷ جمادی الثانیه ۱۲۹۱ق محکوم به حرمت است؛ اما نه در این لوح و نه در کتاب اقدس اثری از حد این عمل شنیع دیده نمی‌شود و تنها این جمله به چشم می‌خورد: «أَنَا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حَكْمَ الْغِلْمَانِ؛ ما شرم داریم که حکم پسران (عمل لواط) را بگوییم؟»^۲

تقویم

تقویم شمسی آنها از نوروز آغاز می‌شود و نوزده ماه دارد. هر ماه نیز از نوزده روز تشکیل شده است. مجموع روزهای سال، سیصد و شصت و یک روز می‌شود که چهار روز (در سالهای کیسه پنج روز) باقی خواهد ماند. این روزها «ایام الهاء» نامیده شده و برای شکرگزاری و جشن تعیین شده است. بهاء‌الله از پیروان خود خواسته است با شادی تمام این روزها را سپری کنند و مشهور است که این ایام رفع القلم است و خطاها نوشته نمی‌شود!!!

ضیافات

همچنین بهائیان موظف به حضور در «ضیافات» هستند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می‌شود. در بهائیت، نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر برای سلامت

۱. اقدس، بند ۱۰۷.

۲. همان.

منع شده است؛ امام بسیاری از مستبصرین^۱ بهائی در خاطرات خود گزارشات بسیاری از شرابخواری بهائیان داده‌اند.

تعویض اثاثیه منزل

بهاء‌الله در کتاب اقدس آورده است: «هر نوزده سال یکبار، اثاثیه منزل خود را تعویض نمایید:» «کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة كذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر انه اراد تلطیفکم و ما عندکم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلین.»^۲

قضاوت درباره این حکم را به عقلا واگذار می‌کنیم.

جواز ربا خواری

باب و به تبع او بهاء‌الله برای اثبات اینکه احکامی جدید نیز آورده‌اند، به صدور حکم حلال بودن ربا پرداختند. عبدالبهاء در این باره می‌گوید:

«حضرت اعلی (روحی له الفداء) تنزیل تجارت را مشروع فرموده‌اند.»^۳

۱. مستبصر کسی است که از یک آئین انحرافی مثل بهائیت به دامن اسلام راه یابد.

۲. همان، بند ۱۵۱؛ ترجمه: نوشته شد بر شما که پس از گذشت هر نوزده سال، اثاثیه خانه خود را تعویض کنید. این، حکمی است نزد - خدای - عالم و آگاه. به درستی که او اراده لطافت بخشیدن به شما در آنچه نزد شماست را دارد، تقوای الهی پیشه کنید و هرگز از غافلین نباشید.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۴.

ولی پس از توجه به باز خورد منفی این حکم شیطانی ناچار شدند حرفهای گذشته را با لطایف‌الحیل پس بگیرند. بنابراین عبدالبهاء در لوح دیگری می‌نویسد:

«من بعد تنزیل بنفسی ندهید؛ زیرا عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد، و لو اینکه مشروع است؛ مگر قرض الحسنه، اما از احدی تنزیل مگیرید.»^۱

کتمان عقیده

بنا به بداهت عقل در جایی که حفظ جان، مال و ناموس، بدون کتمان عقیده امکان ندارد و نیز با کتمان عقیده به حریم دین الهی خدش‌های وارد نمی‌آید، کتمان عقیده واجب است؛ اما در این آیین، کتمان عقیده ممنوع و افراد، ملزم به ابراز عقیده دینی خود هستند. بهائیان، کتمان عقیده را که در شرع اسلام تقیه نامیده می‌شود دروغگویی قلمداد کرده‌اند.

شوقی افندی در پاسخ به سؤالی درباره تقیه می‌گوید:

«عقیده کتمان نمایند و از تقیه اجتناب نمایند، از پس پرده خفا برون آیند و قدم به میدان خدمت گذارند، مضطرب و هراسان نباشند و به جانفشانی قیام نمایند، هر امری را فدای این مقصد اصلی کنند و در سبیل این مبدأ جلیل و امر قویم از هر منصب و مقامی چشم پوشند و مصالح شخصیه و ملاحظات نفسیه را فدای مصالح عمومیه امریه فرمایند.»^۲

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۵۸.

شوقی در لوح ثابت شرقی مورخ ۱۵ شهر الجلال ۹۱ مطابق ۲۳ اپریل ۱۹۳۴ می‌گوید:


«سؤال ثالث در خصوص کتمان عقیده در نقاطی که بهائی غیر موجود معروض داشته بودید. جواب فرمودند کتمان عقیده، حتی در این مورد مذموم و مخالف مبادی این امر است.»^۱

ملاحظه تاریخ زندگی عبدالبهاء نشان می‌دهد او حتی تا آخرین روزهای حیات، عقیده خویش را در عکا و حيفا آشکار نداشت، تا آنجا که اهالی آنجا حتی روحانیون مسلمان از عقیده واقعی او خبر نداشتند. او حتی حضور در نمازهای جماعت عکا را از دست نمی‌داد تا سنیان متعصب آن دیار به مرام پوشالی او پی‌نبرند. شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی در هفته پایانی حیاتش چنین تصریح می‌کند:

«در آخرین جمعه، توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان ادای صلاة ظهر در جامع مدینه حضور به هم رسانید.»^۲

۱. همان، ص ۴۵۹.

۲. قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۱۸.



فصل هفتم: نظام و
تشکیلات اداری

آنان که بهائیت را مانند یکی از احزاب سیاسی معرفی می‌کنند سخن به گزاف نگفته‌اند، تشکیلات اداری آنان، درست مانند یک سازمان سیاسی به کنترل اعضا و نیروهای طرفدار خود پرداخته، در فرصتهای مناسب، بهره خود را از آنها می‌برد. ساختار تشکیلات آنها بسیار پیچیده و مبتنی بر اطاعت بی‌چون و چرا و تأکید بر اطاعت و پیروی محض است. نقض که به عنوان مهم‌ترین گناه محسوب می‌شود، اتهام کسی است که سر از فرامین تشکیلات بر تابد و این گناه، مجازات سختی در پی دارد.^۱ این، خود روشن‌کننده ماهیت استبدادی، ضد دموکراسی و معارض با آزادی تشکیلات بهائیت است.

۱. عبدالبهاء در لوح عمومی آمریکا: «... جمال مبارک در جمیع الواح و رسایل، احببای ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد باب (که به بهاء‌الله نپیوستند) منع فرمود که نفسی نزدیکی به آنان نکند؛ زیرا نفسشان مانند سمّ ثعبان می‌ماند، فوراً هلاک می‌کند؛ گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰.

بهایان معتقدند که بر اساس کتاب اقدس (ام‌الکتاب بهاء‌الله) بهائیت باید به صورت تشکیلاتی و سازمانی اداره شود. این تذکر لازم است که حکم کتاب اقدس، به هیچ وجه ناظر به یک تشکیلات جهانی نیست و در آن تنها از بیوت عدل محلی سخن به میان آمده است. منشأ این تشکیلات، الواح وصایای عبدالبهاء است که در آنجا بیت‌العدل اعظم جهانی مورد توجه قرار گرفته است. البته عبدالبهاء بنا به گفته خودش حق تشریح ندارد و هیئتی مرکب از نه نفر، سرپرستی فرقه را برعهده دارند.

بیت‌العدل

میرزا حسین علی در کتاب اقدس، دستور تشکیل بیت‌العدل‌های محلی را صادر کرده، می‌نویسد:

«قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيها النفوس على عدد البهاء؛^۱ خداوند مقرر کرد تا در هر شهری بیت‌العدلی تأسیس شود و افرادی به تعداد عدد بهاء در آن (برای انجام امور جاری بهائیان) جمع شوند.»

وی در توقیع مورخه سوم شهر البهاء ۲۳ مارس درباره علت تأسیس و اعلام وظایف و حدود اختیارات اعضای بیت‌العدل می‌گوید:

«امور ملت، معلق است به رجال بیت عدل الهی...، چون که هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی؛ لذا امور به وزرای بیت عدل راجع، تا آنچه را مصلحت

۱. اقدس، بند ۳۰، ص ۲۱۴.

وقت دانند معمول دارند... ایشان ملهم‌اند به الهامات غیبی الهی، بر کل اطاعت لازم، امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت‌العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب.^۱

بیت‌العدل مسئولیت امور روحانی و اداری جامعه بین‌المللی بهائی را و نیز حفظ اماکن و سایر املاک بهائی در عکا و حیفا را بر عهده دارد.

این تشکل از سوی بنیانگذار این فرقه، به عنوان نهادی با توانایی تشریح در امور غیرعبادی تعیین شده است. بهاء‌الله به بیت‌العدل اختیار داده است برای مطالبی که کتب و آثار بهائی، ذکر آنها را نکرده‌اند، قوانینی وضع کند. این مجمع از نه نفر تشکیل شده است که هر پنج سال یک بار از سوی جمیع اعضای محافل ملی بهائیان جهان انتخاب می‌شوند. البته به ضرورت و صلاحدید ممکن است تعداد افزایش یابد؛ اما کاسته نمی‌شود.

واحدهای سازمانی بیت‌العدل از دارالتبلیغ بین‌المللی شروع، و به هیئتها و لجنه‌های محلی ختم می‌شود. بالاترین مرجع تصمیم‌گیری بیت‌العدل، دارالتبلیغ بین‌المللی است. واحدهای دارالآثار، هیئت مهاجران، دفتر بین‌المللی بهائی، دارالآثار بین‌المللی بهائی با شرح وظایف مخصوص به طور مستقیم، زیر نظر بیت‌العدل ادای وظیفه می‌کنند.

افزون بر محافل ملی و محلی، هیئتها ولجنه‌ها از دیگر واحدهای سازمانی بیت‌العدل‌اند که زیر نظر محافل ملی و محلی، و متناسب با نیازها و ضرورتهای ملی و منطقه‌ای بهائیان تأسیس می‌شوند. هر هیئت و لجنه در حوزه تعریف شده‌ای

۱. حسین‌علی نوری، آیات الهی، ج ۱، ص ۳.

فعالیت می‌کند. در واقع، ملموس‌ترین واحد سازمانی برای اتحاد بهائی؛ هیئتها، لجنه‌ها و محافل محلی‌اند. این واحدها بر کلیه فعالیتهای اجتماعی، فردی و احوال شخصی بهائیان نظارت و اشراف کامل دارند.

نخستین انتخابات بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۶۳م و انتخابات پایانی در سال ۲۰۰۸م برگزار شده است. محل بیت‌العدل اعظم در اسرائیل در شهر حیفا برفراز کوه کرمل است. بهائیان معتقدند: بهاء‌الله در سال ۱۸۹۰م، حدود ۶۰ سال پیش از ایجاد دولت اسرائیل، در این محل که امپراتوری عثمانی وی را به آنجا تبعید کرده بود در یکی از الواحش به نام لوح کرمل، این مکان را برای استقرار مراکز اداری و روحانی انتخاب کرد. تشکیل بیت‌العدل، فصل جدیدی در تاریخ بهائیت است.

نخستین حاکم بر نهاد رهبری بهائی در حیفا، شخص بهاء‌الله بود. پس از وی، پسر ارشدش عباس افندی که نزد بهائیان به مرکز میثاق و از سوی خودش ملقب به عبدالبهاء بود، بر اریکه قدرت تکیه زد. قرار بود که پس از او برادرش محمدعلی، ریاست را بر عهده داشته باشد؛ اما به علت بروز اختلافات شدید که منجر به تکفیر و تفسیق برادران از سوی یکدیگر شد، این اتفاق نیفتاد.

همچنین بدان سبب که عبدالبهاء، فاقد فرزند ذکور بود، نوه دختری‌اش شوقی افندی با عنوان ولی امرالله، رهبری را عهده‌دار شد. و تمام الواح و احکام، به دست رهبران صادر و به بهائیان جهان واصل می‌شد؛ اما پس از درگذشت شوقی افندی تا شش سال، سازمان بین‌المللی ایادی با کنار زدن «میسز ریمس» رئیس هیئت بین‌المللی بهائی که از سوی شوقی به لقب پرزیدنت مفتخر بود، به عنوان جنین

بیت‌العدل اعظم به رفق و فتق امور بهائیان جهان می‌پرداخت. از سال ۱۹۵۳م که بیت‌العدل اعظم تأسیس شد، هدایت بهائیان را ۹ گروه ۹ نفره - که منتخب بهائیان سراسر جهان‌اند - انجام می‌دهند.

طبق گفته‌های بهاء‌الله و عبدالبهاء، قوانینی که بیت‌العدل اعظم تشریح می‌کند، همان اعتبار و صلاحیت «آثار» آنان را دارد، با این تفاوت که بیت‌العدل اعظم، مختار است که چون مقتضیات زمان ایجاب کند، آنچه را خود تشریح کرده است، تعدیل یا لغو کند؛ ولی قوانینی که در آثار بهاء‌الله و عبدالبهاء آمده‌است، قابل تغییر نیست. عبدالبهاء می‌گوید:

«هر امری که در آثار رهبران نخستین بهائی نباشد، دربارهٔ بیت‌العدل عمومی است و آنچه به اتفاق و یا به اکثریت آرای اعضای بیت‌العدل تحقق یابد، همان حق و مراد الله است.»

وظایف بیت‌العدل

وظایف بیت‌العدل عبارتند از:

۱. تفسیر متون و آثار بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی افندی و توضیح مسائل مبهمه؛
۲. تشریح قوانین و احکام غیرمنصوصه به مقتضای زمان؛
۳. اداره امور پیروان در سراسر دنیا؛
۴. ایجاد مؤسسات تبلیغی و اعلان و انتشار و تبلیغ بهائیت و ترویج مصالح

بهائیان؛

۵. سرکوب اختلافات به وجود آمده در جامعه بهائی.^۱

نکته دیگر آنکه طبق قوانین کتاب اقدس، فقط مردان می‌توانند عضو بیت‌العدل اعظم باشند و زنان علی‌رغم ادعای تساوی حقوق در بهائیت، از این حق بدون دلیل محروم شده‌اند. مقر بیت‌العدل در شهر حیفا اسرائیل در کوه کرمل است. بهاء‌الله در سال ۱۸۹۰م در لوح کرمل، کوه کرمل را برای ساختمان مرقد و مدفن استخوانهای باب و همچنین مقر بیت‌العدل برگزید.

هیئت مشاوران قاره‌ای

هیئت مشاوران قاره‌ای، به عنوان یکی از واحدهای وابسته به دارالتبلیغ بین‌المللی در قالب قاره‌های آسیا، اروپا، آمریکا، افریقا و اقیانوسیه از طریق هیئتها، مدیریت محافل ملی کشورها را بر عهده دارد. این هیئت، افزون بر مدیریت محافل ملی کشورها، دو وظیفه عمده صیانت از تشکیلات، جامعه بهائی و تبلیغ و نشر مرام بهائیت را نیز عهده‌دار است.

محافل روحانی ملی و محلی

جامعه بهائی در حال حاضر، در صورت امکان در هر شهری، یک گروه ۹ نفره به نام «محفل روحانی محلی» انتخاب می‌کند. به این ترتیب که انتخاب اعضای محافل بدون کاندیدا و تبلیغات و به صورت رأی مخفی و آزاد است. بهائیان ساکن هر شهر و روستا، چنانچه به حد نصاب ۹ نفر برسند، ملزم به برپایی محفل

۱. ارکان نظم بدیع، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

محلی‌اند. این محفل، همانند محفل ملی، مرکب از نه نفر، و در واقع، زیر مجموعه محفل ملی است و از تمامی اختیارات و وظایف لازم برای اداره و کنترل بهائیان تحت حوزه خود برخوردار است.

نمایندگان منتخب، اعضای «محفل روحانی ملی» را از بین کلیه اعضای جامعه بهائی آن کشور انتخاب می‌کنند. این محفل، در واقع رابط جامعه بهائی هر کشور با بیت‌العدل، و مجری سیاستها و اهداف بیت‌العدل در آن کشور است. پیروی از دستورهای محفل ملی بر بهائیان آن کشور واجب است و سرپیچی از آن دستورها، محرومیت‌های گسترده‌ای را در پی دارد و متخلفان به اشد وجه مجازات می‌شوند. البته به تازگی بر اثر فشارهای موجود، در این مجازاتها تجدید نظرهایی صورت گرفته است.

همچنین اعضای محافل ملی، اعضای ۹ نفره بیت‌العدل اعظم الهی را انتخاب می‌کنند.

محفل‌های محلی و ملی، طبق وصایای شوقی افندی به جای بیت‌العدل‌های محلی و ملی تا آمادگی جوامع برای بر پا کردن گروه مذکور برقرار خواهند بود. اعضای محافل می‌توانند مذکر یا مؤنث باشند.

به درستی معلوم نیست که نخستین محفل روحانی در جهان در کجا تشکیل شد. پس از ارسال کتاب اقدس به ایران که در آن بهاء‌الله به تشکیل بیت‌العدل خصوصی در هر شهر دستور داده بود، مجمعی مشتمل بر برخی بهائیان سرشناس تهران در سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷ش) تشکیل شد که سه سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۰م به

صورت رسمی‌تری در آمد. این مجمع، انتخابی نبود و اعضای دیگری نیز به آن اضافه می‌شد.

عبدالبهاء در سال ۱۳۱۵ق (۱۸۹۷ - ۱۸۹۸م) دستور داد که ایادی امرالله، محفل روحانی مرکزی تهران را تشکیل دهند. نخستین مجمع شورای بهائیان آمریکا در کنوشا ویسکونسین یا نیویورک در ۱۸۹۷م یا ۱۸۹۸م تشکیل شد. بنابراین، محفل روحانی بهائیان عشق آباد را که در سال ۱۳۱۳ق برابر با ۱۸۹۵م تأسیس شد، باید نخستین محفل روحانی در جهان بهائی به شمار آورد.^۱

بیت‌العدل و بحران مشروعیت

یکی از معضلات لاینحل این فرقه، بحران مشروعیتی است که برای بیت‌العدل به عنوان مهم‌ترین و بالاترین نهاد مذهبی، پس از مرگ شوقی افندی به وجود آمده است. امروز پس از پنجاه سال، این تشکیلات عریض و طویل به جز توجیهات فاقد ارزش، پاسخی برای مخالفان خویش نیافته است؛ با اینکه بسیاری از آنها افرادی هستند که به بهاء‌الله معتقدند.

عبدالبهاء در پایان عمر با نوشتن الواح وصایای خود برای رهبری و ریاست بهائیان، قرار تازه‌ای نهاد و سلسله ولایت امرالله را تأسیس کرد. او در این الواح مدعی شد که اولیای امر بهائی ۲۴ نفرند. وی می‌گوید:

۱. جامعه بهائی عشق آباد، ص ۳۰۳، برگرفته از سایت بهائی پژوهشگاه به آدرس

«... در هر دوری، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب، رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح، دوازده خواری بودند و در ایام حضرت محمد، دوازده امام بودند؛ ولکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید...»^۱

«آنان یکی پس از دیگری خواهند آمد و هریک باید جانشین خود را تعیین نماید و ایشان روشن‌کننده آثار بهائی و مرجع مطاع همگانی و رئیس دائمی مجلس بیت‌العدل هستند.»^۲

بر اساس این نوشته، نخستین ولی امر، شوقی افندی است و پس از او ۲۴ نفر، سلسله اولیای امر در نسل فرزند ذکور و بکر^۳ او خواهد بود. عبدالبهاء در الواح و وصایا، شوقی افندی را با لقب ولی امر الله به عنوان جانشین خود برگزید. این نخستین ولی امر از سلسله ولی امرهای بیست و چهارگانه خیالی عبدالبهاء بود. وی باید برابر دستورالعمل‌هایی که عبدالبهاء از آیات بهاء‌الله استخراج می‌کرد، در رأس بیت‌العدل به عنوان تنفیذکننده قوانین مصوبه، حضور داشته باشد. دستور عبدالبهاء این است:

۱. مفاوضات، نسخه PDF از کتابخانه الکترونیکی جامع آثار بهائی، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۶۶.

۳. بکر یعنی پسر اول ولی امر.

«... ولیّ امرالله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیلی تعیین فرماید...؛ این بیت عدل، مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ. تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود.»^۱

پس از درگذشت شوقی افندی، علیرغم وعده عبدالبهاء مبنی بر اولیاء امر ۲۴گانه جامعه بهائی فاقد رهبری از نسل بهاءالله شد و بخش عمده بهائیان بدون توجه به اهمیت ولی امر در نظم اداری امرالله، رهبری بیتالعدل بدون ولی امر را به راحتی پذیرفتند؛ در حالی که بنا به نظر شوقی، بیتالعدل بدون وجود ولی امر، سازمانی فلج محسوب می شود. او می نویسد:

«مؤسسات سه گانه الواح مبارک وصایا: ولی امرالله مبین آیاتالله است، بیت عدل عمومی (بین المللی) قانونگذار است و ایادی امرالله از راه تحقیقات و نمونه بودن زندگی و منش خود به تدریس و تبلیغ می پردازند؛ چنانچه یکی از این مؤسسات از فعالیت باز ماند، نظم اداری امرالله فلج خواهد شد.»^۲

بهائیان ارتدکس، بیتالعدل حیفا را فاقد مشروعیت می دانند. اصلی ترین دلیل آنها نبود ولی امر مصون از خطا در رأس این مؤسسه است. بیتالعدل به صورت کاملاً غیر قانونی، وظایف ولی امر را بر بهائیان اعمال می کند و با ابزار قرون وسطایی، راه هرگونه انتقاد را بر خود بسته است. بیتالعدل، مبارزه وسیعی را با

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۷.

۲. روحیه خانم، یادداشتهای حیفا (سخنان شوقی افندی)، ص ۲۹.

بهایان ارتدکس آغاز کرده است؛ اما جامعه بهائیان ارتدکس با نصوص و متون انکارناپذیر، بی‌پایگی و لرزان بودن بنیان بیت العدل را بر همگان آشکار کرده‌اند. ناگفته نماند که بهائیان ارتدکس با این مبارزه جانانه، بنای بیت‌العدل را به سوی ویرانی می‌رانند؛ اما با تأسف، خودشان نیز در چنبره توهمات، منتظر وعده‌های دروغین عبدالبهاء نشسته‌اند.

در وب سایت بهائیان ارتدکس ایران آمده است:

«در حال حاضر، که نزدیک به زمان نزول کتاب مستطاب اقدس است و احکام آن، هنوز به طور کامل اجرا نمی‌شود، وضع احکام جدید مورد ندارد؛ لهذا بیت عدل عمومی یا بیت عدل اعظم (حقیقی) در آینده در میقات معین بنا به اراده الهی منطبق با مفاد الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تشکیل خواهد شد.»^۱

۱. دریافت از سایت بهائیان ارتدکس ایران به آدرس: www.iranbahai.blogfa.com



فصل هشتم: بهائیت و سیاست

الف) بهائیت و استعمار

شاید لازم نباشد بحث کنیم که بهائیت محصول سیاستهای استعماری غرب برای تغییر در بنیان فکری، اجتماعی جوامع اسلامی است؛ زیرا آنچه اهمیت دارد روابط و هم‌پیمانی دیروز و امروز آنان با بیگانگان و استعمارگران است؛ آن هم آن چنان آشکار و رسوا که مورخان حوزه تاریخ معاصر ایران، بی‌هیچ تردیدی به آن معتقدند؛ حتی وابستگان و پیروان این فرقه، با تلاش برای توجیه مسئله ثابت می‌کنند که منکر اصل قضیه نیستند و آن را در آثاری که از سوی بابیان و بهائیان به جای مانده می‌توان ردگیری کرد. برای مثال، بهاء‌الله برای فرار از مجازات و تسلط حکومت ایران بر او و طرفدارانش، به راحتی چشم از وطن مألوف پوشید. سپس تصمیم گرفت که خود و همه بابیان همراه او، تابعیت دولت عثمانی را بپذیرند؛ در حالی که کشوری بیگانه بود، بابیان ساکن بغداد نیز در مدت ۳ هفته، همگی تبعه دولت عثمانی شدند.

عبدالبهاء می‌نویسد:

«به واسطه این تدبیر، تسکین فساد شد و قونسول دست از تعرض کوتاه نمود.»^۱

فریدون آدمیت به عنوان نماد روشنفکری الحادی درباره وابستگی‌های سیاسی بهائیان می‌نویسد:

«... دستگاه بهائی پیوستگی خاصی با سیاستهای مختلف خارجی داشته و این کیفیت با گرویدن عنصر پهلوی به آن گروه، حدت گرفته است. مرام و مقصد آنان، رواج بی‌وطنی است و راه و رسم آنان، سرسپردگی به سیاستهای اجنبی... رأی ما در این باره، مبتنی است بر شواهد عینی و آنچه برای ما معتبر است، همان شواهد عینی است.»

وی سپس با بررسی شواهد خود چنین نتیجه می‌گیرد که عنصر بهائی چون عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد و در ادامه چنین می‌آورد:

«... طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند.»^۲
مورخان غیربهائی بی‌طرف، اندک تردیدی ندارند که این نحله با حمایت قدرتهای استعماری برای تغییر در ساختار جامعه مذهبی ایران و نیز گام برداشتن

۱. مقاله سیاح، ص ۵۱.

۲. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۴۶.

برای منافع استثمارگران شکل گرفته است. برای اثبات این مدعا شواهدی ارائه می‌کنیم و وجدانهای بیدار را به داوری می‌طلبیم:

بهائیت و روسیه

حکومت دیکتاتوری روسیه تزاری در منابع تاریخی، اعم از مسلمان، بابی، بهائی و... به عنوان نخستین دولتی مطرح می‌شود که ارتباطی تنگاتنگ با بهائیت دارد. این دولت، بارها و بارها با دخالت در قضیه بابیه و حمایت از آن، مانع نابودی و اضمحلال این نحله جعلی شد. شواهد بسیاری در این باره به ویژه در کتابهای بابی و بهائی برجای مانده است که هر گونه تردید را برای جویندگان حقیقت برطرف می‌کند:

۱. اشتغال تعدادی از نزدیکان میرزا حسین‌علی نوری (بهاءالله) در سفارت دولت روسیه؛ مانند پدرش میرزا عباس نوری که دستیار شاهزاده «روس فیل»^۱ قاجار، امام وردی میرزا بود. برادر، شوهر خواهر و خواهر زاده وی نیز در استخدام سفارت روسیه بودند.^۲

۲. فعالیت و پیگیریهای مشکوک «کینیاژ دالگورکی» سفیر کبیر دولت روسیه در ایران در جریان حرکت بابیه و تصویر برداری از جسد باب؛^۳

۱. روس فیل، یعنی طرفدار همه جانبه دولت روس.

۲. نشریه ایام، ش ۲۹، ص ۴ (بهائیت و روسیه تزاری).

۳. تلخیص تاریخ، ص ۴۸۱.

۳. اقدام پیگیر و مؤثر سفیر روسیه در نجات جان حسین علی نوری (بهاءالله) که در واقعه ترور ناصرالدین شاه به زندان افتاده بود؛^۱
۴. دعوت رسمی و البته نمایشی از بهاءالله برای اقامت در روسیه؛^۲
۵. نظارت بر حسن انتقال حسین علی نوری (بهاءالله) در تبعید به عراق؛^۳
۶. صدور لوح ویژه به افتخار امپراتور روسیه از سوی بهاءالله:
- «... قد نجینی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاعلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو؛^۴ به تحقیق یکی از سفیران تو مرا نجات داد، زمانی که تحت غل و زنجیر بودم و برای همین، خداوند برای تو مقامی داده است که دانش هیچ کس به جز خودش به آن احاطه ندارد.»
۷. اجازه به بهائیان برای ساخت اولین معبد (مشرق الاذکار) در خاک آن کشور.^۵
- ابوالفضل گلپایگانی از طرف جناب عبدالبهاء به بهائیان این چنین دستور می‌دهد:

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۳۸۷ و نیز رک: قرن بدیع، قسمت ۲، ص ۳۳.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۵۸۹.

۳. اشراقات، ص ۱۰۴.

۴. کتاب مبین، شامل سوره هیکل الدین و الواح دیگر، ص ۷۶.

۵. عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۲، ص ۵۵.

«باید این طایفه مظلومانه ابدا این حمایت و عدالت دولت بهیه روس را از نظر محو نمایند و پیوسته تایید و تسدید حضرت امپراتور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند.»^۱

میرزا حیدرعلی اصفهانی بهائی در صفحه ۱۲۸ کتاب «بهجت الصدور» می‌نویسد:

«و القائم بامر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و به قدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس، حمایت آن قائم بامر الله که ملقب به بهاء الله است نمود، نتوانستند شهید نمایند، به دار السلام بغداد نفی نمودند.»^۲

در پی این مطلب از حیدرعلی اصفهانی، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که علت حمایت امپراتوری روسیه تزاری از بنیانگذار فرقه بهائی چیست؟ در شرایطی که حکومت ایران بایبان بسیاری را به قتل می‌رساند؛ چرا باید تنها بهاء الله و برخی افراد خاص، مشمول عنایت دولت روسیه قرار گیرند؛ آنهم شخصی که بنا به قول شوقی افندی:

«در واقعه عظیمه رمی شاه انظار از هر جانب متوجه آن حضرت گردید و افکار برای قلع و قمع آن وجود مقدس به کار افتاد.»^۳

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. بهائیان، ص ۶۰۰.

۳. قرن بدیع، ص ۱۶۰.

آیا سفیر روسیه بی توجه به عواقب احتمالی^۱ به یاری بی دریغ از متهم ردیف اول حادثه می شتابد؟ آیا او به بهاء الله ایمان آورده بود؟ اگر چنین بود چرا بهاء الله وقتی بنای تشکر دارد از شخص امپراتور تشکر می کند؟

اینها سؤالاتی است که نباید از سوی بهائیان، منتظر پاسخ آنها بود. کند و کاو تاریخی در مناسبات میان ایران و روسیه روشن کرده است که کوشش این دولت، مانند سایر استعمارگران، همواره برای بهره گیری بیشتر از منابع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی ایران بوده است. بنابراین نجات جان بهاء الله قطعاً به منافع این کشور نزدیک تر بوده است.

البته گاهی قصه هایی را مطرح می کنند؛ مانند اینکه سفیر روسیه برای رضایت منشی سفارت خانه اش (که میرزا حسین علی بهاء، برادر همسرش بوده است) یا به سبب دخترش که شیفته جوانی و زیبایی بهاء الله شده بود، او را یاری کرده است. اینها از جمله مطالبی است که درباره آن فقط می توان گفت: «یضحک به الثکلی؛ مادر فرزند مرده را به خنده وامی دارد.»

بهائیت و انگلیس

روابط میان انگلیس و بهائیت از دوره حضور بابیان در بغداد آغاز می شود؛ چرا که دولت انگلیس در آن موقع، قصد تصرف عراق و سایر متصرفات دولت عثمانی

۱. مثل اختلال در روابط دیپلماتیک با دولت ایران که در آن زمان برای روسیه اهمیتی قابل توجه داشت.

را داشت. بنابراین به افرادی مانند بهاء‌الله نیاز داشت تا اقتدار رهبران دینی مسلمانان را بشکند.

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع در این باره آورده است:

«کنل سر آرنولد باروز کمبال که در آن اوقات، سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء‌الله را احساس نمود^۱ شرحی دوستانه به محضر انور معروض، و به طوری که هیکل مبارک بنفسه الاقدس شهادت داده، قبول حمایت و تبعیت دولت متبوع خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و درتشراف حضوری، متعهد گردید که هر گاه حضرت بهاء‌الله مایل به مکاتبه با ملکه ویکتوریا باشند، در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید؛ حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد...»^۲

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) به اوج خود رسید. پس از پایان جنگ جهانی اول و واگذاری قیمومیت فلسطین به دست شورای عالی متفقین به بریتانیا، سرهربرت ساموئل، اولین کمیسر عالی فلسطین، مأموریت مهمی یافت. وی به دیدار عباس افندی شتافت و از سوی امپراتوری بریتانیا به پاس قدردانی از

۱. اگر علو مقامات بهاء‌الله او را تا این حد به وجد آورد؛ چرا به دیانت بابیه نگرید که بهاء‌الله، داعیه آن را داشت.

۲. قرن بدیع، ص ۱۳۴.

خدمات بهائیان در دوران جنگ نشان «نایت هود» و عنوان اشرافی «Sir» را به وی اعطا کرد.^۱

عبدالبهاء با گرفتن نشان و دعا برای پادشاه انگلیس، جرج پنجم، وابستگی تاریخی این فرقه را به استعمارگران، بیش از پیش آشکار کرد. این روند وابستگی تا به امروز ادامه دارد و بهائیت برای پیشبرد فرقه خود که در واقع گامی در جهت منافع استعمارگران است، همچنان به انگلیس و دوایر استعماری آن نیازمند است. نمونه‌هایی از وابستگی بهائیان به انگلستان^۲

در اعلامیه‌ای که ارگان محفل بهائیان (اخبار امری) در شماره ۴ خود (مرداد ۱۳۲۹ش) منتشر کرد، خاطر نشان شد که محفل بهائیان انگلیس در امر پیشبرد تبلیغات بهائیت در قاره سیاه با مراکزی چون انجمن پادشاهی آفریقایی (انگلیس)، مدرسه السنه شرقی لندن، شعبه‌ای از دانشگاه آکسفورد و دوایر دیگر در اداره آفریقای شرقی و غیر آن رایزنی داشته و از آنها کمک فکری و اطلاعاتی گرفته است. برخی نشانه‌ها و نتایج این امر را در موارد ذیل می‌بینیم:

۲دی ۱۳۳۹ش، ام‌المعابد (مشرق‌الاذکار مرکزی) بهائیان در آفریقا واقع در کامپالا (پایتخت اوگاندا) به دست «روحیه ماکسول»، همسر شوقی افندی افتتاح شد. در مراسمی که به همین عنوان برگزار شد، نماینده حکومت انگلستان، برادر پادشاه

۱. همان، ص ۳۰۵.

۲. نشریه ایام، ش ۲۹.

اوگاندا با خانواده خود و جمعی از مأموران عالی‌رتبه کشوری و لشکری دولت دیکتاتوری اوگاندا شرکت کردند.^۱

۲۱ می ۱۹۷۱م (خرداد ۱۳۵۰ش) کنفرانس جهانی بهائیان در شهر کینگزتون، سالن هتل شرایتون (بزرگ‌ترین هتل جزیره جامائیکا در اقیانوس اطلس) برگزار شد. ذکرالله خادم (از ایادی امرالله و نماینده بیت‌العدل بهائیت در اسرائیل) و ۳ تن از اعضای هیئت مشاوران قاره ای در آمریکای مرکزی در آن مراسم حضور داشتند. این مراسم با پیام بیت‌العدل افتتاح شد.

گفتنی است که در نخستین لحظات تشکیل این کنفرانس، حاکم کل حضور یافت. وی نماینده رسمی ملکه انگلیس و شخص اول جزیره جامائیکا بود و در حدود نیم ساعت به ایراد نطق در تأیید بهائیت پرداخت.^۲

یک فستیوال ملی در سی‌شیلز از اول تا هشتم اکتبر ۱۹۷۲م (برابر مهر ۱۳۵۱ش) برگزار شد و شاهزاده مارگرت و لرد استودن به عنوان نمایندگان خاندان سلطنتی انگلیس در آن شرکت جستند. سپس از غرفه بهائیان در آن دیدار کردند که آثار و کتب بهائیت را معرفی می‌کرد و به نمایش می‌گذاشت.^۳

۱. مجله اخبار امری، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۳۹ش، ص ۷۲۴ و ۷۳۴.

۲. آهنگ بدیع، ش ۲ و ۳، ۱۳۵۳ش، ص ۷۱ - ۷۳.

۳. مجله اخبار امری، ش ۱، سال ۱۳۵۲ش، ص ۱۸.

در اواخر ۱۳۵۲ش، در شهر سیدنی استرالیا، سالن اپرایی افتتاح و جریان مراسم آن از تلویزیون پخش شد. در این مراسم، جامعه بهائی نیز از سوی دفتر ملکه انگلیس برای شرکت در جشن افتتاحیه دعوت شده بودند.^۱

محفلی ملی بهائیت در انگلیس به مناسبت روز تولد ملکه انگلستان، تلگراف تبریک ذیل را در آوریل ۱۹۶۷م (اردیبهشت ۱۳۴۶ش) برای ملکه ارسال کرد:

«محفلی روحانی ملی بهائیان جزایر بریتانیا به نمایندگی بهائیان جزایر بریتانیا، تبریکات صادقانه و مسرت‌آمیز خود را به مناسبت روز تولد آن علیا حضرت تقدیم می‌کند.»

منشی مخصوص ملکه نیز در جواب، تلگراف ذیل را خطاب به محفل ملی انگلستان مخابره کرد:

«علیا حضرت ملکه، صمیمانه از بهائیان جزایر بریتانیا به مناسبت این پیام محبت‌آمیز درباره تبریک آنان به مناسبت روز تولد علیا حضرت ملکه تشکر می‌کند.»

مجله بهائی «اخبار امری» ضمن انعکاس تلگرافهای فوق، تأکید ورزید:

«انتظار داریم... جوامع بهائی در ممالک مشترک‌المنافع، پیامهای تبریک‌آمیز خود را در آن روز به قصر بوکینگهام مخابره کنند.»^۲

۱. همان، ش ۱۹، سال ۱۳۵۲ش، ص ۵۳۲ و ۵۳۳.

۲. همان، ش ۴ و ۵، ۱۳۴۶ش، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بهائیت و اسرائیل

قدمت روابط صمیمانه و همکاری صهیونیستها و دستگاه رهبری بهائیت از عمری به اندازه عمر این فرقه برخوردار است. ریشه‌های ارتباط و صمیمیت این دو غده سرطانی به سالها پیش از تشکیل این دولت بر می‌گردد. از روزی که بنیانگذاران رژیم صهیونیستی برای غصب سرزمین فلسطین کوشش می‌کردند تا امروز، روابط حسنه‌ای میان آن دو برقرار بوده است.

بن زوی، اولین رئیس جمهور اسرائیل، هنگامی که هنوز تا تشکیل دولت اشغالگر، راه درازی را در پیش داشت، ملاقات و مذاکره‌هایی با عبدالبهاء داشته است. وی از چنین ملاقاتی به خشنودی و رضایت، یاد می‌کند.^۱

در شرایطی که اعراب و به ویژه مردم مسلمان فلسطین با صهیونیسم و انگلستان مشغول مبارزه بودند، بهائیان با انگلستان و صهیونیستها در فلسطین، روابط حسنه‌ای برقرار کرده بودند؛ زیرا به خوبی می‌دانستند که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند و حکومت فلسطین را از دست انگلیسیها خارج سازند، قطعاً با بهائیان به دلیل هتک حرمت و نسخ اسلام، دعوی پیغمبری و کتاب جدید و ادعای خدایی رهبران این فرقه، برخوردی چون سایر بلاد اسلامی خواهند داشت؛ چرا که تاکنون هیچ‌یک از جوامع اسلامی جهان، وجود بهائیان را تحمل نکرده‌اند و حاضر به همزیستی با آنان نشده‌اند. بنابراین بهائیان، راهی جز خیانت به مسلمانان و خدمت به دشمن آنان را پیش روی خود ندیدند.

۱. مجله اخبار امری، ارگان محفل ملی بهائیان، ش ۳، ۱۳۳۳ش. ص ۸ و ۹.

بهایان سرنوشت خود را گره خورده به سرنوشت اسرائیل دانسته و این حقیقت را رهبران‌شان در کتب و نشریات مختلف خویش تصریح کرده‌اند، در نوشته‌هایی که از عبدالبهاء بر جای مانده است، این موضوع به وضوح، قابل درک است. او چندین سال پیش از تشکیل اسرائیل سرنوشت صهیونیسم و بهائیان را سرنوشتی مشترک می‌داند. وی می‌گوید:

«اینجا فلسطین است. اراضی مقدسه است. عنقریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود. سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدی ندارد. قوم یهود، عزیز می‌شود، در ظل امر وارد می‌شود و تمام این اراضی بایر، آباد خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و تردیدی در آن نیست [که] مقام اعلیٰ به بهترین طرز ساختن خواهد شد؛ دعا و مناجات انبیای الهی به هدر نمی‌رود و وعده‌های الهی تماما تحقق خواهد یافت. اسارت و در بدری و پراکندگی یهود مبدل به عزت ظاهری آنها می‌شود؛ حتی به حسب ظاهر، عزیز خواهند شد.»^۱

او برای عزت اسرائیل و شوکت یهودیان - که به زودی با توسل به غیرانسانی‌ترین ابزارها مردم فلسطین را از سرزمین شان بیرون می‌کنند - دعا می‌کند و پیش از آن می‌گوید:

«اسرائیل، عنقریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود، شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای دور با نهایت سرور

۱. خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۰.

به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگارا وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما! تویی مقتدر و توانا و تویی بینا و شنوا و دانا.»^۱

دستگاه رهبری بهائیت در دوره حاکمیت عثمانیها برای ماندگاری ناچار بود از هر گونه مطلب حساسیت برانگیز درباره مسلمانان خودداری کند و با وسواس و دقت در سرزمین فلسطین به رعایت ظواهر اسلامی پردازد. حضور مستمر عبدالبهاء در نمازهای جمعه و جماعت به همین منظور است. مهم‌تر آنکه این فرقه به شدت تبلیغی به هیچ‌وجه، اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین را به یاران و مریدان خود نمی‌داد و البته این کتمان نمی‌توانست چندان ادامه پیدا کند.

بنابراین، بهائیت برای تأمین منافع خود و رسیدن به مرحله کنونی باید بکوشد تا یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد و یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلستان و میراث‌خوار استعمار، روی کار آید؛ از این روی، بهائیان و زعمایشان در فلسطین به هیچ‌وجه بر خلاف مصالح صهیونیسم سخنی نگفتند و نسبت به صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق ساکنان این آب و خاک، نه تنها هیچ‌گونه همدردی از خود نشان ندادند؛ بلکه به تحکیم روابط خود با صهیونیسم پرداختند.

شوقی افندی در پیام تبریک نوروز ۱۳۲۹ش، خطاب به بهائیان، اعلام کرد:

«مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر شده است.»^۱

«لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه مورخه ۳ مه ۱۹۵۴م با کمال افتخار به ملاقات شوقی افندی با رئیس جمهور اسرائیل اشاره کرده، می نویسد:

«روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴م، از برای عالم بهائی، روزی تاریخی به شمار می رود؛ زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر، رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آیین بهائی و مقام مرکز میثاق حضرت بهاءالله دیدن نموده، به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید.»^۲

شوقی افندی، این افتخار عظیم را در تلگراف تاریخ ۴ مه ۱۹۵۴م به محفل بهائیان ایران، این گونه اطلاع می دهد:

«رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق قرینه محرمه میسیس بن زوی بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرایی که به افتخار ایشان در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء به عمل آمد، اعتبار مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت، نخستین تشرف رسمی است. یکی از رؤسای دولتهای مستقل از مقامات مقدسه حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله است.»^۳

۱. شوقی افندی، توفیعات مبارکه، ص ۲۹۰.

۲. مجله اخبار امری، ش ۳، ۱۳۳۳ش، ص ۹.

۳. همان، ش ۱۲، فروردین ۱۳۳۲ش، ص ۱۳.

میرزا حسین علی در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به انگلستان بسیار کوشیدند. شوقی افندی نیز تصمیم گرفت با تمام قوا راه سرسپردگی بهائیت به صهیونیسم را بیماید. هیئت بین‌المللی بهائی حيفا در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲م رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل به نحوی کاملاً سربسته و محرمانه، چنین به اطلاع پیروان این فرقه رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امر الله و هیئت بین‌المللی بهائی، دوستانه و صمیمانه است و فی‌الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقدس موفقیت‌هایی حاصل گردیده است.»^۱

بهائیان در توجیه روابط صمیمی سازمان رهبری خویش (دیروز شوقی و عبدالبهاء و امروز بیت‌العدل اعظم) با رهبران و سران رژیم نژاد پرست اسرائیل، کوشش می‌کنند آن را تنها یک تصادف تاریخی معرفی کنند؛ اما این اسناد، آشکارا، اهداف مشترک و همسویی این نحله استعماری را با آن رژیم به نمایش می‌گذارد.

آن حکومت نژاد پرست با اتکا به پشتیبانی دولتهای غربی، به ویژه انگلستان به بهانه تهیه مسکن برای صهیونیستهای مهاجر از نخستین روزهای غصب فلسطین، دفتری را در تاریخ ستمگری گشود که نظیر آن را کم‌تر کسی به یاد دارد. بسیاری از این جنایات در زمان تبعیت فرقه ضاله بهائیت در فلسطین اتفاق افتاد و رهبران آنها،

۱. همان، ش ۵، ۱۳۳۱ش، ص ۸ و ۹.

به ویژه شوقی افندی، بی توجه به انبوه جنایات اشغالگران، پس از استقرار آن رژیم، تلاش گسترده‌ای را برای ارتباط عمیق‌تر با ایشان آغاز کردند.

بهایان در سطوح عالی مدیریت خود، روابط نزدیکی با رؤسای اسرائیل برقرار کردند؛ از جمله می‌توان به دیدار اعضای عالی‌رتبه هیئت بین‌المللی بهائی با رئیس جمهور در ۱ فوریه ۱۹۵۴م و دعوت از وی برای دیدار از اماکن بهائیان اشاره کرد که در پی آن، رئیس جمهور از اماکن این فرقه دیدار کرد و ملاقات مفصلی با شوقی افندی داشت.^۱ وی در پی آن با افتخار تمام و بدون پرده‌پوشی، روابط و پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین‌المللی بهائی را به اطلاع یاران ایرانی خود رسانده، می‌گوید:

«در ارض اقدس (اسرائیل) شعائر بهائیت بی‌پرده و حجاب اجرا می‌شود... و معافیت مقامات بهائیت و توابع آن از مالیاتهای دولت اسرائیل از طرف اولیای امور تصویب گردید.»^۲

وی از امکانات رفاهی اسرائیل خشنود است و مشتاقانه می‌گوید:

«دولت اسرائیل وسایل راحتی ما را فراهم کرد.»^۳

۱. توفیعات مبارکه ولی امرالله خطاب به احبای شرق، توفیق نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۲۲۳.

۲. همان.

۳. مجله اخبار امری، سال ۱۰۷ بدیع، ش ۸، ص ۲.

در حالی که در اغلب کشورهای اسلامی، شعائر امر بهائی ممنوع اعلام شده است، دولت اسرائیل همه گونه آزادی را به بهائیان ارزانی می‌دارد و حتی آنها را از مالیاتهای سنگین معاف می‌کند:

«در ارض قدس، شعائر امریه بی‌پرده و حجاب مجری گشت و تسجیل عقدنامه بهائی در دوائر حکومتی و معافیت مقامات و توابع آن از رسوم دولت از طرف اولیای امور تصویب گردید.»^۱

یکی از نزدیکان شوقی به عنایات صهیونیستها اشاره کرده، می‌گوید:

«دولت اسرائیل... دستور رسمی داده است که [بهائیان] از کلیه عوارض و مالیاتها معاف باشند.

البته دامنه حمایتها تنها بدینجا محدود نمی‌شد؛ بلکه معافیت از مالیات، شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز شد...، عقدنامه بهائی به رسمیت شناخته شد، وزارت ادیان، قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل، ایام متبرکه بهائی را به رسمیت شناخت.»^۲

با وجود نیاز دولت اسرائیل به کمکهای مالی و در پی جمع‌آوری اعانات مختلف از یهودیان و دولتهای اروپایی، آنقدر بهائیان برای صهیونیستها ارزش دارند که تمام مصالح ساختمانی سنگین قیمت بهائیان را که از ایتالیا برای ساختن مقبره

۱. توفیعات مبارکه، نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۱۵۹.

۲. سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸ و ۱۰۹ بدیع)، ص ۱۳۰.

باب و دیگر ساختمانهای مقر بهائیان به حیفا و عکا وارد می‌شود، از تمام گمرکیهای سرسام‌آور معاف کنند.

مجله اخبار امری در مقاله‌ای می‌نویسد:

«دولت اسرائیل برای مصالح ساختمانی مقام اعلی، گمرک نمی‌گیرد.»^۱

خانم روحیه مکسول نیز این جمله را از خود به یادگار نهاده است:

«من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان (بهائیت) از تازه‌ترین کشورهای جهان

(اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت، آینده ما (بهائیت و اسرائیل)

چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است.»^۲

۱. مجله اخبار امری، ش ۵، ۱۳۳۰ش، ص ۱۱، ستون دوم.

۲. همان، ش ۱۰، ۱۳۴۰ش، ص ۶۰۱.

ب) بهائیت و ایران

بی‌هیچ تردیدی باید دوره حکومت پهلوی را دوره حضور قاطع بهائیت در حکومت ایران دانست. حضور آنان در مناصب مهم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و امنیتی با سنگینی تمام حس می‌شد و اعتماد بیش از حد و غیرطبیعی پهلویها به آنان برای همه متدینان و میهن‌دوستان بسیار آزار دهنده بود.

در خاطرات ارتشبد سابق، حسین فردوست آمده است:

«سرگرد صنیعی در آن زمان از بهائیهای طراز اول بود. او بعدها سپهد و مدتی هم وزیر جنگ شد. انتصاب او به سمت آجودان مخصوص ولیعهد، حاکی از احترام و اعتماد رضاخان به بهائیها و میزان نفوذ آنان در دستگاه دولتی است.»^۱

همچنین وی می‌نویسد که محمد رضا نیز این اعتماد را به بهائیان داشت:

«... یکی از فرقه‌هایی که توسط اداره کل سوم ساواک با دقت دنبال می‌شد، بهائیت بود. شعبه مربوط، بولتنهای نوبه‌ای (سه ماهه) تنظیم می‌کرد که یک نسخه

۱. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱، ص ۵۷-۵۹.

از آن از طریق من (دفتر ویژه اطلاعات) به اطلاع محمدرضا می‌رسید. این بولتن مفصل هم‌تراز بولتن فراماسونری بود؛ اما محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به خصوص حضور افراد بهائی در تصدی پستهای مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آنان حسن ظن نشان می‌داد...»^۱

بهائیان در دوره پهلوی با اعتماد به نفس به سوی تسلط بر تمامیت ایران حرکت می‌کردند. یکی از نویسندگان نشریه خبریه خبری این فرقه با آرزویی - که آن روز آن را غیرمحمتمل نمی‌دانست - می‌نویسد:

«دیانت بهائی از سوی اولیای امور به عنوان دیانت رسمی مملکتی شناخته خواهد شد... و این رسمیت به مرور ایام منجر به تأسیس سلطنت بهائی خواهد گشت که در ظل آن، حدود و احکام مقدس اقدس ام‌الکتاب شریعت بهائی در جمیع امور شرعی و مدنی کاملاً به موقع اجرا گذاشته خواهد شد و این مرحله مآلاً منتهی به تأسیس و استقرار سلطنت جهانی بهائی... خواهد گردید.»^۲

رهبر کبیر و بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی علیه السلام با بیداری و آگاهی، عمق فاجعه را شناخته، در سخنرانی مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۴۲ش با هشدار این موضوع به ملت در مسجد اعظم قم فرمودند:

۱. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. مجله اخبار امری، ش ۳، ۱۳۳۲ش، ص ۱۴.

«...اینها (بهائیان) عمال اسرائیل در ایران [هستند]؛ هر جا انگشت می‌گذاری می‌بینی که یکی از اینهاست. مراکز حساس؛ مراکز خطرناک؛... از دربار گرفته تا آن آخر مملکت؛ از این اشخاص [بهائی] آنجا موجودند...»^۱

در سال ۱۳۳۹ش فهرستی از اسامی مقامات نظامی و غیرنظامی تهیه شد که نشانگر تصدی بیشتر پستهای اطلاعاتی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی کشور به وسیله بهائیان بود. البته به دلیل پنهانکاری و کتمان، نام بعضی افراد که در پستهای مهم بودند، در این فهرست نیامده است و بی‌تردید، تعداد بهائیان شاغل در دستگاهها چندین برابر فهرست مذکور بوده است. در سالهای بعد، تعداد بهائیان شاغل و سطوح اشتغال آنان بالا رفت؛ به گونه‌ای که «امیرعباس هویدا»، نخست‌وزیر سیزده ساله، «لیلی امیر ارجمند» مشاور ویژه فرح و مدیر برنامه‌های آموزشی و تربیتی رضا پهلوی، «عباس شاه‌قلی» وزیر بهداری و وزیر علوم، «روحانی» وزیر آب و برق و کشاورزی در دولت هویدا، «شاپور راسخ» مشاور عالی و در واقع گرداننده سازمان برنامه و بودجه و مدیر تشکیلات بهائیت در ایران، «عبدالکریم ایادی» پزشک مخصوص شاه و... از آن جمله‌اند.^۲

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. جواد منصوری، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

وزرای بهائی در دوره پهلوی

۱. علی محمدخان موقرالذوله از سران درجه اول بهائیان ایران، وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت در کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی (دوره رضاخان)؛^۱
۲. منصور روحانی (وزیر آب و برق و کشاورزی)؛
۳. ناصر گلسرخی (وزیر منابع طبیعی)؛
۴. خانم فرخرو پارسا (وزیر آموزش و پرورش)؛
۵. هوشنگ نهاوندی (وزیر کار و آبادانی و مسکن)؛
۶. سپهبد اسدالله صنیعی (وزیر دفاع)؛
۷. سپهبد دکتر ایادی (پزشک مخصوص شاه و دارنده بیش از هشتاد شغل سیاسی و نظامی)؛

۸. سپهبد علی محمد خادمی (رئیس سازمان هواپیمائی ملی ایران هما).

همچنین صدها نفر دیگر در ادارات و قسمتهای مهم و مرتبط با ضروریات زندگی مردم، مثل: اداره غله، قند و شکر و... با توجه به اعتماد و محبت زیاد شخص شاه و هویدا به بهائیان کار می کردند، بدین روی، گرایش به بهائیت زیاد

۱. علی محمد خان موقرالذوله سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸م، نماینده وزارت خارجه در ۱۹۱۵ بود. موقرالذوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشان علی محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی شیرازی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسر دایی موقرالذوله بود.

شده بود و بسیاری از اشخاص، برای گرفتن پست و مقام دولتی به بهائیت تظاهر می‌کردند.

بهائیان و قیام ۱۵ خرداد

در پرونده سپهبد پرویز خسروانی، که یک بهائی است، سند قابل توجهی به چشم می‌خورد. این امر، عمق روابط میان حکومت پهلوی و بهائیان را نشان می‌دهد. این سند، مربوط به قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش و حمایت علما و مردم قم از حضرت امام خمینی علیه السلام است.

بهائیان، بی‌درنگ، با ارسال نامه‌ای به سپهبد پرویز خسروانی، فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز^۱ ضمن ابراز خوشحالی از این کشتار وحشیانه از سردمدار هم مسلک خود در این جنایت تشکر کردند. متن نامه بدین شرح است:

«تیمسار سرتیپ پرویز خسروانی فرماندهی ژاندارمری ناحیه مرکز

تاریخ یکصد و بیست ساله جهان بهائی، به خصوص در ایران، همواره مشحون از شهادت نفوس و تاراج دارایی و اموال آنان به دست اراذل و اوباش و به تحریک ارباب عمائم و یا افرادی نادان بوده است؛ ولی در خلال صفحات این تاریخ، همواره ستاره‌های درخشانی در مقامات دولتی وجود داشته‌اند که با توجه به وظایف اساسیه وجدانیه و اجتماعی خود، نوع دوستی و عدالت‌گستری نموده و به کرات، مانع تجاوز رجاله و یا علمای بد عمل شده‌اند.

۱. ۵ روز پس از این واقعه.

در اثر همین حسن تشخیص و میهن‌دوستی و نوع‌پروری واقعی آنان در واقع، آبروی کشور مقدس ایران تا اندازه‌ای محفوظ مانده و از سوء شهرتی که دیگران ایجاد نموده‌اند کاسته شده است. زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار نیز در جلوگیری از تجاوز اراذل و اوباش و رجاله^۱ کراراً در سنین اخیر در این محفل مذکور شده است، به خصوص در این ایام که بحمدالله، اولیای امور نیز به رأی‌العین سوء عمل جهلای معروف به علم را مشاهده کرده و هر دیده منصفی، رذالت و جهالت و پستی فطرت این افراد را گواهی می‌دهد.

یقین است عموم دوستداران مدنیت و علم و اخلاق و دیانت، زحمات تیمسار را با دیده احترام و تقدیر نگریسته و تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان حافظ و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود.
با رجای تأیید ۴۲/۳/۲۰، منشی محفل.^۲

بهائیان و جمهوری اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی، طلایی‌ترین فرصت نفوذ و چپاول را از فرقه بهائیت گرفت و نقطه‌های امید آنان را، به یأس تبدیل کرد. بنابراین دشمنی آنان را با نظام اسلامی می‌توان امری طبیعی تلقی کرد.

۱. رجاله، به معنای اراذل است.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سپهد پرویز خسروانی، نقل از: روزنامه کیهان، ش ۱۸۹۸، م.

مورخ ۸۶/۱۰/۱، ص ۸.

پیش تر گفته شد که بهائیت، مدعی دوری از سیاست و تکلیف بهائیان در برابر حکومتها، اطاعت و تسلیم است. اکنون برای پرده برداری از کنشهای سیاسی فرقه ضاله بهائیت، این موضوع بررسی می شود.

قوانین در جمهوری اسلامی بر پایه شریعت شکل گرفته است و شریعت اسلام نمی تواند در برابر اضلال بندگان خدا بی تفاوت باشد و بهائیت، مصداق بارز گمراه کردن مردم محسوب می شود. بنابراین طبق قوانین جمهوری اسلامی، تبلیغات بهائیت غیرقانونی است و بهائیان، حق فعالیت در این حوزه را ندارند؛ اما پیروان آن فرقه می توانند به دور از تبلیغات به اجرای شعائر دینی خود مشغول باشند و نظام اسلامی، مزاحم آنان، نخواهد شد؛ همان گونه که از آغاز حکومت اسلامی، این گونه بوده است. البته همواره تشکیلات بهائیت کوشیده است به انحاء مختلف به رفتارهای موزیانه خود ادامه داده و همزمان به مظلوم نمایی پردازد.

فصل نهم: مروری بر ادله اثبات بهائیت

بهائیان برای اثبات حقانیت «سید علی محمد باب» و «میرزا حسین علی بهاء الله» استدلالهایی آورده‌اند که در ذیل مطرح می‌شود و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

دلیل تقریر

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مشهورترین مبلغ فرقه بهائی در کتاب «فرائد» این دلیل را بزرگ‌ترین برهان حقانیت یک پیامبر دانسته، می‌نویسد:

«در چگونگی استدلال به دلیل تقریر: اعلم ایها السید المجید ایدک الله و ایانا بالبصارة الکاشفة و الرأی السدید که دلیل تقریر اکبر، دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جسته‌اند و در کتب مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده‌اند.

تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت

نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد؛ چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید؛ خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق، چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است، به علوم و معارف کسبیه و یا به عصیبت و معاونت قومیه و یا به مکننت و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد.

در این صورت، حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد؛ چه وجود معلول، بدون علت، متصور و معقول نباشد و خلاصه القول، حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید، تصریحا و تمثیلا در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾

ترجمه آیه شریفه این است: که کسانی که محاجه و مجادله می نمایند در امر خداوند، بعد از آنکه اجابت کرده شد؛ یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند، حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول، جمعی قلیل بودند، مع ذلک می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را، من بعد حجت مجادل باطل باشد و

احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب، همین است که بر هر عاقل متفلس اگر اندکی تأمل نماید، واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند.

این است که در همین سوره مبارکه نیز می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ می‌فرماید و یا برای ایشان شرکاء است که بر ایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود، هر آینه حکم شده بود میان ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک؛ یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمروند.^۱

نقد

مدعای میرزا ابوالفضل گلپایگانی باطل است زیرا او می‌گوید:

- اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود (ادعا)؛
- شریعتی تشریح کند و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهد (کتاب)؛
- آن شریعت نافذ شود (نفوذ)؛
- در عالم باقی ماند (بقا).

۱. ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۶۱.

- این نفوذ و بقاء برهان حقیقت آن دین است.

فردی مانند گلپایگانی، بیشتر از هرکس دیگر به موهن بودن این ادعا واقف است؛ زیرا:

الف) ادعای دروغین نبوت و رسالت در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است؛

ب) کتابهای بسیاری هم به دست مدعیان دروغین نگاشته شده است که آن را به خدا نسبت داده‌اند و خداوند در قرآن کریم به نویسندگان چنین کتابهایی هشدار داده است: «فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله»؛^۱ «وای بر کسانی که با دستان خود کتاب می‌نویسند و بعد می‌گویند: این کتاب از سوی خدا است»؛

ج) بسیاری از مدعیان دروغین، صاحب نفوذ هم بوده‌اند و نفوذ آنها دلیل بر حقانیتشان نبوده است.

بهاءالله می‌گوید:

«نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند.»^۲

۱. بقره / ۷۹.

۲. اشراقات، ص ۷.

د) به ادعای رهبران بهائی بسیاری از پیامبران حقیقی خداوند با همه زحماتی که کشیدند یاوران چندانی نیافتند. بهاءالله در کتاب ایقان با توصیفی توأم با همدردی با نوح نبی الله می نویسد:

«از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود.»^۱

عباس افندی نیز در شرح حال حضرت ابراهیم علیه السلام می نویسد:

«کسی با او موافقت نکرد؛ مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء. و همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده اند، دیگر در این مقام رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود.»

بنابراین نمی توان به حقانیت هر مدعی که در میان مردم نفوذی پیدا کرده و مریدانی اطرافش را گرفتند نظر داد و نفوذ را دلیل حقانیت مدعی تلقی کرد.

دلیل استقامت

بهاءالله در «ایقان» به این دلیل متمسک می شود تا داعیه سید علی محمد شیرازی را اثبات کند. وی می نویسد:

«دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلایل مشرق است، استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل

ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام به آن امر فرمود؛ چنانچه کل استماع نمودند و در هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی.^۱

نقد

اولاً: آن گونه که در منابع متعدد بابی و بهائی و مسلمان آمده است، نه باب و نه بهاء الله در هیچ یک از دعاوی خود ثابت قدم نبوده اند. گاهی، مدعی باییت و گاه رسالت و نبوت و گاهی بالاتر؛ حتی ادعای خدایی می کردند. باب در لوح یحیی ازل، خرد را «الله مهیمن القیوم» می خواند و بهاء الله در لوح میرزا علی سیاح مراغه ای می نویسد:

«بسم الله الابهی ان یا علی فاشهد بانى ظهور الله فى جبروت البقاء... و کل خلقوا بامری و یطوفون فی حولی...»^۲ پس گواهی بده به اینکه من ظهور خدا هستم در جبروت بقاء... و همه با امر من خلق شدند و طواف کنندگان من هستند.»
وقت دیگر به بابیان بغداد می نوشت:

«این نامه از این نمله فانیه به سوی احبای خدا ارسال می شود.»^۳

۱. ایقان، ص ۱۵۳.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۸۰.

۳. آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۶۴.

او گاهی خود را فرستاده خدا می خواند^۱ و زمان دیگر، خطاب به ناصرالدین شاه چنین می نگاشت:

«یا ملک ارض اسمع نداء هذا «المملوک» إني عبد آمنت بالله و آیاته؛^۲ ای پادشاه زمین! فریاد این مملوک را بشنو. من بنده ای هستم که به خدا و آیاتش ایمان آوردم.» ولی از آن سوی مدعی بود که همه خدایان و آن خدایی که به محمد صلی الله علیه و آله عیسی و موسی علیهم السلام وحی فرستاده است، از فرمان من به وجود آمدند:

كلّ الألوه من رشح امری تألهت وكلّ الربوب من طفع حکمی تربت^۳

ترجمه: همه خدایان در تراوش امر من خدا شدند و تمام پروردگاران در پی حکم من پرورده شدند.

با این همه، به هیچ وجه، میرزا حسین علی در دوران اقامت در بغداد، اسلامبول، ادرنه، و عکا، شهادت نداشت میان مردم برود و همیشه به آداب و عقاید مسلمانان احترام می نهاد و خود برخلاف نوشته هایش و نامه هائی که به ایران می فرستاد، هم رنگ آنها و در لباس مسلمانی مرتبط با آنها بوده است.

۱. اقتدارات، ص ۵۴.

۲. عزیزالله سلیمانی اردکانی، لوح سلطان، ص ۲۰.

۳. گنج شایگان، ص ۱۰.

«شوقی افندی» تصریح می‌کند:

حسین علی میرزا در بغداد، پیش‌نماز مساجد مسلمین و در محراب امام جماعت، اقامه صلوة می‌کرده است و به نحوی تا پایان عمرش، ادای نماز را ترک نکرده و بعدها هم جانشین و فرزندش از ترس مؤاخذه پادشاهان عثمانی در نماز جماعت اسلامی حاضر می‌شده‌اند.

عباس افندی پس از پدر، این شیوه را در نظر داشت، و هنگام توقف در عکا و حيفا رعایت مصلحت را کاملا در نظر داشت؛ به نحوی که در چنین ایامی، مردم عرب‌زبان و مسلمان این شهرها، به هیچ‌وجه پی نبردند که در ذهن بهائیان چه می‌گذرد، و چه دعاوی جدیدی را برخلاف اصول مسلم اسلام در سر و بر قلم جاری می‌سازند.

برای روشن شدن هرچه بیشتر این موضوع، ذکر اقوالی موثق، به نظر منطقی می‌رسد؛ برای مثال صبحی مهتدی، ضمن بیان خاطرات خود می‌نویسد:

...از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند، عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده، متظاهر به آداب اسلامی از قبیل: نماز و روزه بودند. بنابراین هر روز جمعه عبدالبهاء به مسجد می‌رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده، به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است، نماز می‌گذارد...^۱

۱. خاطرات صبحی، ص ۹۸.

مرحوم حسن نیکو نیز می‌نویسد:

برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ابدأ دعوتی نکرده، بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود حرام نموده که مبادا سر و صدایی بلند شود و مشت او نزد مسلمین آن اقلیم، باز گردد، عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج الله زکی الکردی در مصر (قاهره) فرستاده است، درج می‌کنم:

ای شیخ محترم! در السن و افواه ناس، مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد؛ لهذا باید من ملاقات با بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا به حال هر کس ملاقات نمود، منقلب گردید. اگر نفسی از احباء، زیان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند، مردم به کلی فرار نمایند و نزدیک نیایند؛ لهذا جمال مبارک، تبلیغ را در این دیار حرام فرموده‌اند.

مقصود این است که احباء باید ایامی چند، به کلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید، به کلی اظهار بی‌خبری کنند که مهمه و دمدمه (دغدغه) قدری ساکت شود و من بتوانم به مصر آیم و با بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم؛ زیرا حال حکمت اقتضا چنین می‌نماید؛ لهذا جمیع احباء را به کلی از تکلم از این امر، البته [در] حال، منع فرمایید و علیکم التحیه و الفضل و الاحسان من الرب المنان ع.ع.^۱

اینجا ملاحظه کنید آقایان... برای چند روز که می‌خواهند به مصر تشریف ببرند، تبعه خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود مخفی می‌کنند و به آنها تأکید می‌کنند که ابدأ اسم این امر را هم نبرید و تا زمانی که من در مصر هستم، خاموش محض

۱. مکاتیب، ج ۳، ص ۳۲۷. (ع ع امضای عبدالبهاء است که مخفف عبدالبهاء عباس می‌باشد.)

شوید و مسلمان صرف گردید. وقتی که من از مصر مراجعت، به حیفا برگردم پدر خودتان را در آورید و خودتان را به آتش بزنید... در اینجا به شیخ فرج الله آن‌طور دستور می‌دهد و در ایران که هرگز عبورش نمی‌افتد، به من این‌طور دستور می‌دهد:

هو الله ايها الرجل الرشيد..... فاستبشر ببشارت الله و شمر الذيل و لاتخف الويل واجتهد في اعلاء كلمة الله في تلك القدوة القصوى... عليك بهاء الابهى ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبدالبهاء عباس؛^۱ ای مرد رشید! پس بشارت بده به بشارتهای الهی و نترس و هراسی نداشته باش و در اعلا کلمه الهی بکوش (تبلیغ بهائیت نما) ...

مسلم است اگر عباس افندی، عقاید خود را نشر داده بود و یا زعمای بهائیت در اظهار عقاید خود استقامت و پایداری می‌داشتند، مسلمانان هرگز تماس و ارتباطی با او نمی‌گرفتند و در تشییع جنازه او با قرآن و صلوات، زعمای ملت اسلام، شرکت نمی‌کردند. شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی در آخرین هفته حیاتش تصریح می‌کند که در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلاة ظهر در جامع مدینه حضور به هم رسانید.^۲

چنین شیوه‌ای از جانب حسین علی میرزا، جانشینان و اطرافیانش از یک سو، و از سوی دیگر رعایت مصلحت سبب شد که حسین علی میرزا آشکار بگوید:

۱. فلسفه نیکو، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۱۸.

«تالله قد ضلّت راس الخیط فی امری و صرت متحیراً؛^۱ سوگند به پروردگار که سر نخ در کارهایم گم گشته و گیج و سرگردان شده‌ام.»^۲

دلیل واجدیت ویژگیهای خاص انبیا

یکی از ادعاهای بهائیان این است که چون باب و بهاء ویژگیهای خاص انبیا را دارند، پس پیامبر هستند. آنان به امّی بودن باب و بهاء در این خصوص استناد می‌کنند.

سید علی محمد شیرازی ضمن وصف حالات و مقامات خود می‌نویسد:

«در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه، نزد احدی تعلیم نگرفته، بل «امّی صرف» بود.»^۳

«عباس افندی» نیز در این باره می‌نویسد:

«جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند.»^۴

۱. آثار قلم اعلی، ص ۳۲۹.

۲. بهائیان، ص ۴۵۰ - ۴۶۹، با اندکی تصرف و تلخیص.

۳. صحیفه عدلیه، ص ۹.

۴. خطابات مبارکه، ص ۷.

«در میان طایفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابدأ در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرموده‌اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده‌اند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند، با وجود این به منتهای فضل بغتاً در میان خلق ظاهر شده‌اند.»^۱

میرزا حسین علی (بهاء‌الله) می‌گوید:

«ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فسلل المدينة التي كنت فيها؛

من علومی را نخوانده‌ام و به هیچ مدرسه‌ای نرفته‌ام، اگر می‌خواهی از هم‌شهریانم پرس و جو کن.»^۲

عباس افندی (عبدالبهاء) می‌گوید:

«نزد جمیع اعظام و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاء‌الله در

مکتبی نبوده‌اند و در مدرسه‌ای تعلیم نگرفته‌اند؛ از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند؛ با وجود این، علما و فضیلاي ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق‌العاده او شهادت دادند.»^۳

«جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد

نشده‌اند.»^۴

۱. مفاوضات، ص ۱۹.

۲. نامه میرزا حسین علی به ناصرالدین شاه قاجار، مندرج در کتاب: مقاله شخصی سیاح، ص ۱۶ و

مبین، ص ۸۹.

۳. مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.

۴. مفاوضات، ص ۲۷.

مبلغ بهائی، احمد یزدانی می گوید:

«در عهد صباوت و شباب به هیچ وجه، تحصیل علم و تلمذ در مدرسه‌ای نفرمودند و به شغلی نیز مشغول نبودند.»^۱

نقد

بر خلاف تلاش ایشان برای امی معرفی کردن باب و بهاء، گناه، چرخش قلم خود آنها به گونه‌ای بوده است که درست در نقطه مقابل ادعای پوشالی آنها واقع شده است.

محمد حسینی، مورخ بهائی می نویسد:

«حضرت باب چند بار در آثار مبارکه خویش از جناب سید کاظم رشتی به عنوان معلم خود یاد فرموده‌اند؛ از جمله در رساله سلوک از آثار نازله، قبل از اظهار امر مبارک، جناب سید را به عنوان معلم خویش یاد فرموده‌اند.

عین بیان مبارک چنین است: «و علی التفصیل کتبها سیدی و معتمدی و معلمی الحاج سید کاظم الرشتی اطال الله بقائه.»^۲

به هر روی باب در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تاویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسانی آگاهی یافت.»^۳

۱. نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۷.

۲. حضرت باب، ص ۱۶۱.

۳. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۹۷.

«وی هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد او بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را خواند.»^۱

دلیل احتجاج به آیه نگاریهای باب و بهاء

می‌دانیم که مهم‌ترین راه شناخت انبیای الهی آیات و پیامهایی است که ایشان از سوی خدا می‌آورند. آیاتی نیز از قرآن کریم، شاهد بر این مدعاست که عبارت‌اند از:

«یرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین»^۲

«و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله»^۳

باب و بهاء نیز به گونه‌ای شگفتی‌آفرین چندین برابر قرآن آیه نازل کرده‌اند که ارزش ادبی بسیاری دارد. عباس افندی می‌نویسد:

«فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر العقول فصحا و بلغای عرب بود و کل، مقرر و معترف‌اند که مثل و مانندی ندارد.»^۴

نقد

برای پی بردن به ارزش ادبی نوشته‌های باب و بهاء و کذب گفتار عبدالبهاء شاید همین کافی باشد که اولاً: بهائیت نتوانسته است، حتی نام یک ادیب متشخص

۱. همو، اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲. الانفال / ۷.

۳. البقره / ۲۳.

۴. مفاوضات، ص ۲۷.

زبان عرب را در جامعه ایران یا عرب ذکر کند که در صورت ملاحظه آثار علی محمد شیرازی و حسین علی میرزا، زبان به تمسخر نگشوده باشد، و ثانیاً: بهائیت شهادت انتشار بسیاری از آثار باب و بهاء را ندارد.

در مطالبی نیز که آیات باب به دست می‌دهد چیزی که قابلیت طرح داشته باشد و نشانه‌ای از نوآوری در آن باشد به چشم نمی‌خورد.

می‌توان محتوای ابواب بیان را در چند بند خلاصه کرد:

الف. گزافه‌گوییهای بسیار درباره مقام و منزلت خویش؛

ب. صدور احکام ضد و نقیض و گاهی غیر قابل اجرا؛ مثل این حکم در بیان

فارسی، ص ۱۹۸: «فی حکم محو کل الکتب کلها إلا ما أنشئت أو تنشی فی ذلک

الأمر؛ در حکم نابودساختن همه کتابها تماماً - مگر آنچه درباره باییت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد».

ج. دادن وعده‌های نافرجام؛

د. بشارت به ظهور من یظهره الله؛

هـ. برخی جملات نامفهوم.

آورده‌های بها نیز به ۲ بخش تقسیم می‌شود:

۱. مطالبی که برگرفته از ادیان و اندیشه‌های معاصر وی بوده است که به

گونه‌ای رندانه تلاش کرده است، آنها را به نام خویش مصادره کند؛

۲. مطالبی که از خودش بوده و سابقه‌ای در اندیشه‌ها و ادیان قبل نداشته است و

نه تنها منحل به آخرت انسانهاست که هیچ‌گرهی را نیز از زندگی بشری نمی‌گشاید.

در فصلهای ۵ و ۶ به تفصیل در این باره توضیح داده شده است.

چند سؤال از بهائیان

۱. آیا حجت ادعای بهاءالله تنها آیات است؟

اگر دلیل، تنها آیات است؛ میرزا یحیی ازل هم آیه داشت. آیا او هم پیامبر است؟
جمعی از بایبان به بهاءالله ایراد گرفتند: «اگر برای ادعای خود حجتی غیر از آیات
دارید، بفرمایید؟»

میرزا حسین علی بهاء پاسخ داد: «این تصریحاً مخالف با آنچه نقطه بیان روح
ماسواه فداه در کل بیان نازل فرموده: و من تکلم بهذه الکلمة او یتکلم لعن و یلعنه کل
الذرات...، نقطه بیان در کل بیان تصریحاً فرموده است که حجت ظهور بعد، غیر
آیات نبوده و نخواهد بود...»^۱

آنها گفتند: «اکنون که دلیل شما همین آیات است، میرزا یحیی صبح ازل، افزون
بر نص صریح مقام جانشینی باب، آیات بیشتری در مجلدات کثیره دارد.»
بهاء پاسخ داد: «اگر نزد نفسی، یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار
خروار حصاة، کدامیک را غنی می‌دانی؟ والله الذی لا اله الا هو مجلداتی که می‌گوئی
از برای این خوب است که به آب محو شود.»^۲

۱. حسینعلی نوری، مبین، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۲. وقتی حسین علی میرزا می گوید نوشته های میرزا یحیی صبح ازل برای این خوب است که به آب محو شود، چرا خود برخی نوشته هایش را که آیات الهی می دانست، در شط می ریخت؟

۳. عباس افندی درباره آثار پدرش می گوید: «علما و فضیلاي ملل شرق در علم و فضل و دانایی و کمالات خارق العاده او شهادت داده اند.»^۱ اگر چنین است چرا به رغم این شهادت، حسین علی نوری می گوید: «علمای شیعه طراً بر منابر به سب و لعن حق مشغول.»^۲

۴. آیا بهائیت نشان می دهد کدام یک از علما و بزرگان ادب، علم، فلسفه، عرفان و دین در ملل اسلامی بوده است که کتب حسین علی میرزا را، آثاری بزرگ تلقی کرده است؟

دلیل استمرار فیض (فیض مقتضی)

بهائیان می گویند:

دیانت الهی بایستی مبتنی بر اصل مقتضیات زمان باشد. اقتضای هر زمانی، ایجاب می کند که خداوند، مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره مند سازد. بنابراین چون مقتضیات زمانه، مدام در حال تغییر و تبدیل است، ختم رسالت و نبوت، منافی تداوم همیشگی فیض الهی است.

۱. مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. اشراقات، ص ۱۴۲.

نقد و بررسی

مسلمانان بنا به دلایلی - که برخی از آنها در ذیل بیان می‌شود - معتقدند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر اسلام، خاتم رسولان و اسلام، واپسین دین و جامع‌ترین آیینی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است. اسلام به تمام نیازهای بشر در جنبه‌های مختلف پاسخ داده است. پس دیگر به تجدید دین نیازی نخواهد بود:

اولاً: آیات متعدد قرآن کریم شاهد بر این مدعا است که روشن‌ترین مورد آن، آیه ۴۰ سوره احزاب است: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده و پایان دهنده پیامبران (خاتم النبیین) است.»

در این آیه به صراحت با واژه خاتم از مقام خاتمیت شخص رسول الله صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده است. این واژه به معنای چیزی است که با آن به چیزی پایان دهند. افراد در گذشته پس از بسته شدن نامه، مهری بر روی آن می‌زدند که به معنای پایان نامه به شمار می‌آمد و از آنجا که این مهر به صورت انگشتر ساخته می‌شد، رفته رفته کلمه خاتم برای هر نوع از انگشتر به کار رفت.

در قرآن نیز ماده ختم به معنای پایان یا بستن است؛ مانند: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون»؛ «امروز (روز حساب) بر

دهان آنها مهر می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بر آنچه به دست آورده‌اند، گواهی می‌دهند.^۱

اگر خاتم النبیین بخوانیم، معنایش واضح و ساده است. خاتم، اسم فاعل و به معنای ختم کننده است. خاتم النبیین، یعنی پایان دهنده پیغمبران. خاتم نیز همین معنا و مفهوم را می‌بخشد و افزون بر آن مفهوم اضافه‌ای دارد و آن تشبیه نبوت به نامه‌ای است که پایان می‌یابد و نویسنده آن نامه، مهر خود را در پایان آن نقش می‌زند. پس باز هم مفهوم آن، پایان دادن است.^۲

ثانیاً: روایات مورد قبول و اتفاق فرق مختلف اسلامی ادعای فوق را اثبات

می‌کند؛ مانند: احادیثی که در شأن و منزلت امیرمؤمنان علیه السلام آمده است؛ همچون:

- «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^۳ ای علی، تو

برای من، به منزله هارون برای موسی هستی؛ مگر اینکه پس از من پیامبری نیست.

۱. علاقه‌مندان برای درک عمیق‌تر و شناخت نظر شیعه، درباره خاتمیت پیامبر عظیم‌الشأن به کتاب خاتمیت، اثر ارزشمند آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر سبحانی مراجعه فرمایند. بخش عمده این کتاب، پاسخگویی به شبهات میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مبلغ مشهور بهائی در کتاب فرائد است.

۲. مرتضی مطهری، خاتمیت، ص ۱۷ و ۱۸.

۳. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴ و ۲۸۹.

- «ایها الناس، انه لا نبی بعدی و لا امة بعدکم؛^۱ ای مردم! همانا نه پیامبری بعد از من است و نه امتی بعد از شما.»

- «ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سنة بعد سنتی؛^۲ ای مردم! همانا نه پیامبری بعد از من است و نه سنتی بعد از سنت من است.»

اعتراف باب و بهاء

سید علی محمد باب و بهاء الله، با آنکه ادعای دین جدید دارند، به مقام خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز اذعان و اعتراف کرده‌اند.

سید علی محمد شیرازی (باب) در کتاب «صحیفه عدلیه» که در زمان ادعای بابیت امام زمان علیه السلام نوشته است می‌گوید:

«... و بعد از آنکه تکلیف به مقام خلق لحمیه تعلق گرفت، به علت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده، این شریعت مقدسه (اسلام) هم نسخ نخواهد شد؛ بل حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامه و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامه...»^۳

و بهاء الله می‌نویسد:

۱. «حضرت خاتم انبیا، روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و عنایت کبری و فضل بی‌متها ناس را به کلمه مبارکه توحید دعوت نمودند. مقصود آنکه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. صحیفه عدلیه، ص ۵.

نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند؛ ولی قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیا نوحه نمودند.^۱

۲. «... انتم تقرؤن فی الكتاب بان الله لما ختم النبوة بحبیبه بشر العباد بلاقائه؛ شما در قرآن می‌خوانید خدای بزرگ، آن‌گاه که نبوت را به حبیبش (حضرت محمد) پایان بخشید، بندگان را به لقای خود بشارت داد.»

۳. «الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه؛^۲ سلام و درود بر آقای [اهل] عالم و پرورش‌دهنده امتها، کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش [سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد]».

۴. «... ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر: الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده... و حال معشر جهلا بر ما به سب و لعن حضرت مقصود مشغول اند...»^۴

۱. مجموعه الواح مبارکه بهاء الله، ص ۲۷۰.

۲. مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۰.

۳. بدیع، ص ۲۹۳.

۴. إشراقات، ص ۲۴۶.

۵. «از این گذشته خاتم النبیین از محکّمات آیات کتاب رب العالمین است. اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی به معنی آن مطلع شد، حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون الله می تواند ادراک نماید.»^۱

مبلغ بهائی، عبدالحمید اشراق خاوری می نویسد:

«خداوند همانا در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سورة الاحزاب نازل شده «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...»^۲

بهاء الله تصریح می کند که او خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را پذیرفته است و اعلام می کند مقام او مقام نبوت نیست. با تمام این تصریحات، عبدالبهاء فرزند و جانشین منصوص وی بدون توجه به گفته های پدر، در کتاب «مفاوضات» او را یکی از انبیای اولوالعزم معرفی می کند و می نویسد:

«مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند؛ مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک...»^۳

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. قاموس توفیق منیع، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. مفاوضات، ص ۱۲۴.

استدلال به آیات قرآن کریم

۱. آیه پنجم سوره مبارکه سجده

آنان به این آیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»؛ سپس می‌گویند که منظور از امر در این آیه، دین و مذهب و تدبیر به معنای فرستادن دین و عروج به معنای برداشتن و نسخ دین است. بنابراین هر مذهبی بیش از هزار سال نمی‌تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد و طبق قرآن پس از گذشتن هزار سال، مذهب دیگری خواهد آمد.

نقد

الف) کلمه امر به معنای دین و مذهب نیست؛ بلکه به معنای فرمان آفرینش استعمال شده است؛ مانند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «جز این نیست کار خدا که چون به چیزی اراده فرماید می‌گوید: باش پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.»

در این آیه و آیات دیگری مانند: آیه ۵۰ سوره قمر، آیه ۲۷ سوره مؤمنون، آیه ۵۴ سوره اعراف، آیه ۳۲ سوره ابراهیم، آیه ۱۲ سوره نحل، آیه ۲۵ سوره روم، آیه ۱۲ سوره جاثیه و آیات دیگر، امر به معنای امر تکوینی استعمال شده است؛ نه به معنای تشریح دین.

ب) کلمه تدبیر نیز درباره خلقت و آفرینش و سامان بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می‌رود، نه به معنای نازل کردن مذهب؛ از این رو می‌بینیم در آیات دیگر، هرگز کلمه تدبیر دربارهٔ دین و مذهب به کار نرفته است؛ بلکه کلمه تشریح یا تنزیل و یا انزال به کار رفته است.

ج) آیات قبل و بعد آیه مورد بحث، مربوط به خلقت و آفرینش جهان است؛ نه تشریح ادیان؛ زیرا در آیه قبل، گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز و به عبارت دیگر شش دوران بود و در آیات بعد، سخن از آفرینش انسان است.

ناگفته آشکار است تناسب آیات ایجاب می‌کنند که این آیه هم که در وسط آیات خلقت واقع شده است، مربوط به خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.

د) مطالعه کتب تفسیر در صدها سال قبل نشان می‌دهد با اینکه در تفسیر این آیه، احتمالات گوناگونی داده‌اند، هیچ‌کس احتمال نداده است که این آیه، مربوط به تشریح ادیان بوده باشد؛ مثلاً در تفسیر مجمع‌البیان که از مشهورترین تفاسیر اسلامی به شمار می‌رود و مؤلف آن در قرن ششم هجری می‌زیسته است، اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده است؛ ولی از احدی از دانشمندان اسلام، قولی نقل نکرده است مبنی بر اینکه آیه مربوط به تشریح ادیان باشد.

ه) کلمه عروج به معنای صعود کردن و بالا رفتن است؛ نه به معنای نسخ ادیان و زایل شدن. در هیچ جای قرآن، عروج به معنای نسخ دیده نمی‌شود. این کلمه در پنج آیه از قرآن آمده است و در هیچ مورد به این معنا نیست؛ بلکه دربارهٔ ادیان، همان کلمه نسخ یا تبدیل و امثال آن به کار می‌رود.

اساساً ماهیت ادیان و کتب آسمانی به گونه‌ای نیست که پس از پایان عمر به آسمان عروج کنند؛ بلکه اصول آینه‌های نسخ شده به قوت خود باقی است و تنها شکل و شیوه عبادات تبدیل شده و عمق معارف آنها بیشتر شده است.

(و) فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد، هزار سال نبوده است. فاصله میان ظهور نوح با حضرت ابراهیم علیه السلام بیش از ۱۶۰۰ سال، فاصله ابراهیم علیه السلام با موسی علیه السلام کم‌تر از ۵۰۰ سال، فاصله حضرت موسی با حضرت مسیح بیش از ۱۵۰۰ سال و نیز فاصله میان حضرت مسیح و ظهور پیامبر بزرگ اسلام ۵۷۰ سال بوده است؛ حتی برای نمونه، فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته با آیین بعد از خود، هزار سال نبوده است.

(ز) تولد باب در سال ۱۲۳۵ و شروع ادعایش در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و با توجه به آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله میان این دو ۱۲۷۳ سال می‌شود؛ یعنی ۲۷۳ سال اضافه دارد.

(ح) اگر بهائیت، مبدأ را پایان دوران ائمه اطهار علیهم السلام به حساب می‌آورد، باید توجه داشت که امامان اسلام ۱۲ نفرند، نه یازده نفر و اگر امام دوازدهم علی محمد شیرزای است؛ پس باید مبدأ این هزار سال را سال ۱۲۶۶ ق بگیریم که در نتیجه، سال میعاد برابر ۲۲۶۶ ق خواهد شد.

۲. آیه ۳۴ سوره اعراف

این آیه می‌فرماید: **﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾**.

آنها بیان می‌کنند که قرآن گفته است هر امتی پایانی دارد و منظور از امت، مذهب است. بنابراین مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد. ابو الفضل گلپایگانی، مبلغ بهائی درباره آیه چنین استدلال کرده است:

بنابر آیه قبل که عمر اسلام را ۱۰۰۰ سال می‌داند و این آیه که می‌گوید در زمان ظهور موعود، یک ساعت نیز تأخیر نخواهد شد، چون سال ۲۶۰، سال رحلت حضرت عسکری است و سال ۱۲۶۰ سال میعاد ظهور باب است، فلذا ادعای باب درست است.

نقد

۱. از ۶۴ مورد استعمال کلمه امت در قرآن چنین استفاده می‌شود که امت در اصل به معنای جمعیت و گروه است؛ برای نمونه به آیات ذیل توجه بفرمایید:

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ﴾^۱

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾^۲

۱. قصص / ۲۳.

۲. آل عمران / ۱۰۴.

«و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما.»^۱

«و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم.»^۲

از این آیات روشن می‌شود که امت به معنای جمعیت و گروه است؛ نه به معنای مذهب یا پیروان مذهب. و اگر به پیروان مذهب، امت گفته می‌شود، برای آن است که آنها نیز برای خود گروهی هستند. اصولا امت در هیچ مورد به معنای مذهب به کار نرفته است.

۲. تاریخ دقیق فوت حضرت امام عسکری علیه السلام ۸ ربیع الاول ۲۶۰ است که تا پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ق (آغاز دعوی علی محمد شیرازی) بیش از ۵۶ روز اختلاف است.

۳. بر فرض، سال ظهور موعود، سال ۱۲۶۰ق، باشد؛ مگر هر کس که در چنین سالی، ادعایی کند بر حق است؟ عین همین استدلال را «غلام احمد قادیانی» نیز برای اثبات خود اقامه کرده است.

۴. علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق، ادعای رسالت نداشت؛ بلکه تا اواخر سال ۱۲۶۴ق، خود را به اسلام پایبند نشان می‌داد.

۱. اعراف / ۱۶۰.

۲. اعراف / ۱۶۴.

استدلال به احادیث

بایان برای اثبات مدعای خود، به بعضی از احادیث نیز تمسک جستند که بعضی از نمونه‌های آن بیان می‌شود.

الف) حدیث لوح فاطمه علیها السلام

میرزا حسین علی در «ایقان» برای اثبات حقانیت ادعای سید علی محمد باب به این حدیث اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

«چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبَهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذِلُّ أَوْلِيَاؤُهُ فِي زَمَانِهِ وَتَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِيسِينَ تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَقْشُرُ الْوَيْلُ وَالرَّيَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاؤُهُ حَقًّا. حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد؛ چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی، ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند. مع‌ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود، دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می‌شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟^۱

۱. ایقان، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

نقد

۱. فقره مورد استناد میرزا حسین علی این است که وقتی قائم علیه السلام ظهور می فرماید یارانش در نهایت خواری هستند. وی می کوشد تا آن را با وضعیت بایبان در آن دوره تطبیق دهد؛ حال آنکه با التفات به متن حدیث روشن می گردد که وضعیت یاد شده یاران حضرت، مربوط به زمان غیبت ایشان است؛ زیرا روایت می گوید:

«او در زمانی خواهد آمد که دوستان من خوار شده و چون مغولان و دیلمیان مشرک، سرافکنده گشته و به آتش کشیده می شوند، سرهای آنان به عنوان هدیه به اطراف و اکناف فرستاده می شود و ترسان و لرزان می شوند، زمین از خون آنان رنگین می شود و هلاکت و فریاد و شیون در بین زنانشان همه گیر می شود. آنان به حقیقت، حجت و اولیای من در زمین خواهند بود...»^۱

اما وقتی قائم موعود علیه السلام ظهور فرمود این ذلت به عزت بدل می شود؛ زیرا در ادامه حدیث می فرماید:

«به دست اینان هر فتنه کور و سیاه را از خلق دور خواهم ساخت و با آنها حرکت‌های ظریف و پنهان معاندان دین الهی کشف می شود و قید و بندها و زنجیرهای بندگی از دوش خلق برداشته می شود. صلوات و رحمت خداوند بر آنان باد. اینان همان هدایت یافته گانند.»^۲

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۰۸ - ۳۱۲ و نیز ربک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳.

۲. همان.

۲ بررسی تمام فقرات حدیث ثابت می‌کند این روایت شریفه، نه تنها هیچ ربطی به مدعای باب و بهاء ندارد؛ بلکه در هم‌شکننده دعاوی دروغین آنها است؛ چرا که این حدیث، یکی از موارد مسلم شناخت ائمه دوازده‌گانه، به ویژه حضرت قائم علیه السلام از نظر منابع معتبر شیعه اثنی عشری است. این از الطاف الهی است که منابع مهم بهائی، صحت این حدیث را تأیید و تصدیق کرده‌اند.

ب) حدیث ظهور موعود در سنه ستین

بهاء‌الله در ایقان مدعی می‌شود که در روایات ائمه طاهرين علیهم السلام سال ظهور حضرت را برابر سال ظهور باب معین کرده‌اند. او می‌نویسد:

«ملاحظه فرمایید که در اخبار، سنه ظهور آن هویت نور را هم ذکر فرموده‌اند. مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضل «سئل عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره؟ فقال عليه السلام: في سنة الستين يظهر أمره و يعلو ذكره.» باری، تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضح لائحہ از حق احتراز نموده‌اند.»^۱

گلیپایگانی، مبلغ بهائی نیز به تاسی از سرور خود این ادعا را در کتاب مشهورش «فرائد» آورده است. وی می‌نویسد:

«و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: «و فی سنة الستين!»

یظهر امره و یعلو ذکره یعنی در سنه شصت، امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد.»

نقد

عملکرد بهاءالله در ارائه این روایت، یکی از بهترین شواهد برای اثبات درستکار و امین نبودن او است. وی با تقطیع و تحریف این روایت را نقل کرده، مدعی ذکر تعیین سنه ظهور قائم موعود در روایات می‌شود و اتفاقاً روایتی که به عنوان شاهد مدعای خود می‌آورد در صدد نفی تعیین سنه ظهور است:

از آقایم امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا برای مأمور منتظر مهدی علیه السلام وقتی تعیین شده است که مردم بدانند؟»

فرمودند: «حاشا که چنین باشد و شیعیان ما آن را دانسته باشند.» عرض کردم: «چرا چنین است؟» فرمودند: «چون ظهور مهدی همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: از تو در باره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است؛ جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است... مفضل می‌گوید: از امام پرسیدم: «بنا بر این وقتی برای آن (ظهور امام) تعیین نشده است؟»

امام فرمودند: «ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین می‌کنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است. هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و [به ناحق] ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد...»

مفضل گفت: «وقت ظهورش چگونه است؟»

امام علیه السلام فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا اینکه امرش روشن شود و نامش بالا رود و کارش آشکار شود، و نام و کنیه و نسبش برده شود، و آوازه او بر زبان پیروان حق و باطل و موافقان و مخالفان زیاد برده می‌شود تا اینکه با شناختن او حجت بر مردم تمام شود.

همچنین ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده و نشان داده و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته‌ایم: او همان جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند: اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم. به خدا سوگند کار او با روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش - که بر زبانهای مردم بالا گرفته - متحقق می‌شود؛ به گونه‌ای که آن را برای یکدیگر بازگو می‌کنند. همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست؛ آن‌گاه همان‌گونه که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند...»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱ - ۵، از نرم افزار معجم بحارالانوار (نور). بخش مورد استناد ما از روایت چنین است: ما یكون عند ظهوره علیه السلام بروایة المفضل بن عمر أقول روى في بعض مؤلفات أصحابنا عن الحسين بن حمدان عن محمد بن إسماعيل و علي بن عبد الله الحسني عن أبي شعيب و محمد بن نصير عن عمرو بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سألت سيدي الصادق علیه السلام هل للمأمور المنتظر المهدي علیه السلام من وقت موته يعلمه الناس فقال حاش لله أن يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعتنا قلت يا سيدي ولم ذاك قال لأنه هو الساعة التي قال الله تعالى يسئلونك عن الساعة أيان مرساها قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات والأرض الآية وهو الساعة التي قال الله تعالى يسئلونك عن الساعة أيان مرساها وقال عنده علم الساعة ولم

نمی‌دانم بهاء‌الله چه تصویری از خوانندگان ایقان در ذهن داشته است که در جمله فی شبهة لیستیین به این تحریف، دست زده و آن را به سنه ستین بدل نموده است تا آن را با سال وقوع ادعای دروغین باب منطبق کند. جملات صدر روایت هرگونه تعیین وقت را نفی می‌کند. فقرات ذیل روایت نیز به نام و نشان معین مهدی موعود اشاره دارد.

يَقُلُ إِنَّهَا عِنْدَ أَحَدٍ وَ قَالَ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا الْآيَةَ وَ قَالَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ قَالَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى يُمَارُونَ قَالَ يَقُولُونَ مَتَى وَ لَدَّ وَ مَنْ رَأَى وَ أَيْنَ يَكُونُ وَ مَتَى يَظْهَرُ وَ كُلُّ ذَلِكَ اسْتَعْجَالًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ شَكَاً فِي قَضَائِهِ وَ دُخُولًا فِي قُدْرَتِهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا الدُّنْيَا وَ إِنَّ لِلْكَافِرِينَ لَشَرًّا مَآبٍ قُلْتُ أَ فَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ فَقَالَ يَا مُفْضَلُ لَا أَوْقَّتُ لَهُ وَقْتًا وَ لَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ إِنَّ مَنْ وَقَّتَ لِمَهْدِينَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَ ادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَيَّ سِرَّهُ وَ مَا لِلَّهِ مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمَعْكُوسِ الضَّالِّ عَنِ اللَّهِ الرَّاعِبِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَا لِلَّهِ مِنْ خَبَرٍ إِلَّا وَ هُمْ أَخَصُّ بِهِ لِسِرِّهِ وَ هُوَ عِنْدَهُمْ وَ إِنَّمَا أَلْقَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ قَالَ الْمُفْضَلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمَهْدِيِّ ع وَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ ع يَا مُفْضَلُ يَظْهَرُ فِي شُبُهَةِ لَيْسْتِيِّنَ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَ يَنَادِي بِاسْمِهِ وَ كُنْيَتِهِ وَ نَسَبِهِ وَ يَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَيَّ أَفْوَاهِ الْمُحِقِّينَ وَ الْمُبْطِلِينَ وَ الْمُوَافِقِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ لِيَتْلَزَمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ عَلَيَّ أَنَّهُ قَدْ قَضَيْنَا وَ دَلَّلْنَا عَلَيْهِ وَ نَسَبْنَا وَ سَمَّيْنَاهُ وَ كُنْيْنَاهُ وَ قَلْنَا سَمِيَّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كُنْيَتُهُ لَنَا يَقُولُ النَّاسُ مَا عَرَفْنَا لَهُ اسْمًا وَ لَا كُنْيَةً وَ لَا نَسَبًا وَ اللَّهُ لِيَتَحَقَّقَ الْإِيضَاحُ بِهِ وَ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ كُنْيَتِهِ عَلَيَّ أَلْسِنَتِهِمْ حَتَّى لَيْسَمِيَهُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كُلُّ ذَلِكَ لِلزُّومِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَظْهَرُهُ اللَّهُ كَمَا وَعَدَ بِهِ جَدُّهُ ص فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهَرَهُ عَلَيَّ الدِّينِ كُلَّهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ....

در روایتی دیگر شیخ مفید از ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود:

«لا یخرج القائم الّا فی وتر من السنین...؛ حضرت قائم در سال فرد ظهور می‌فرمایند.»^۱ بر فرض صحت سنه ستین، با این روایت در تعارض است؛ زیرا سال شصت زوج است.

بر فرض محال که عبارت، همان سنه ستین باشد، سال ۶۰ چه ربطی به سال ۱۲۶۰ دارد؟ جمله «سئل عن الصادق» بهترین دلیل است که جناب بهاء، مختصر اطلاعی از زبان عربی نداشته است؛ زیرا لفظ «عن» که ایشان به کار بسته‌اند، در اینجا غلط است و باید گفت: «سئل الصادق.» اشراق خاوری، مبلغ بهائی در کتاب ریح غلط است و برخلاف سرورش، عین عبارت «فی شبهة لیستین امره» را آورده است.

۱. سید هاشم رسولی محلاتی، ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۵۳.

آلبوم تصاویر بھائی

تصویر شیخ احمد احسائی



تصویر سید کاظم رشتی



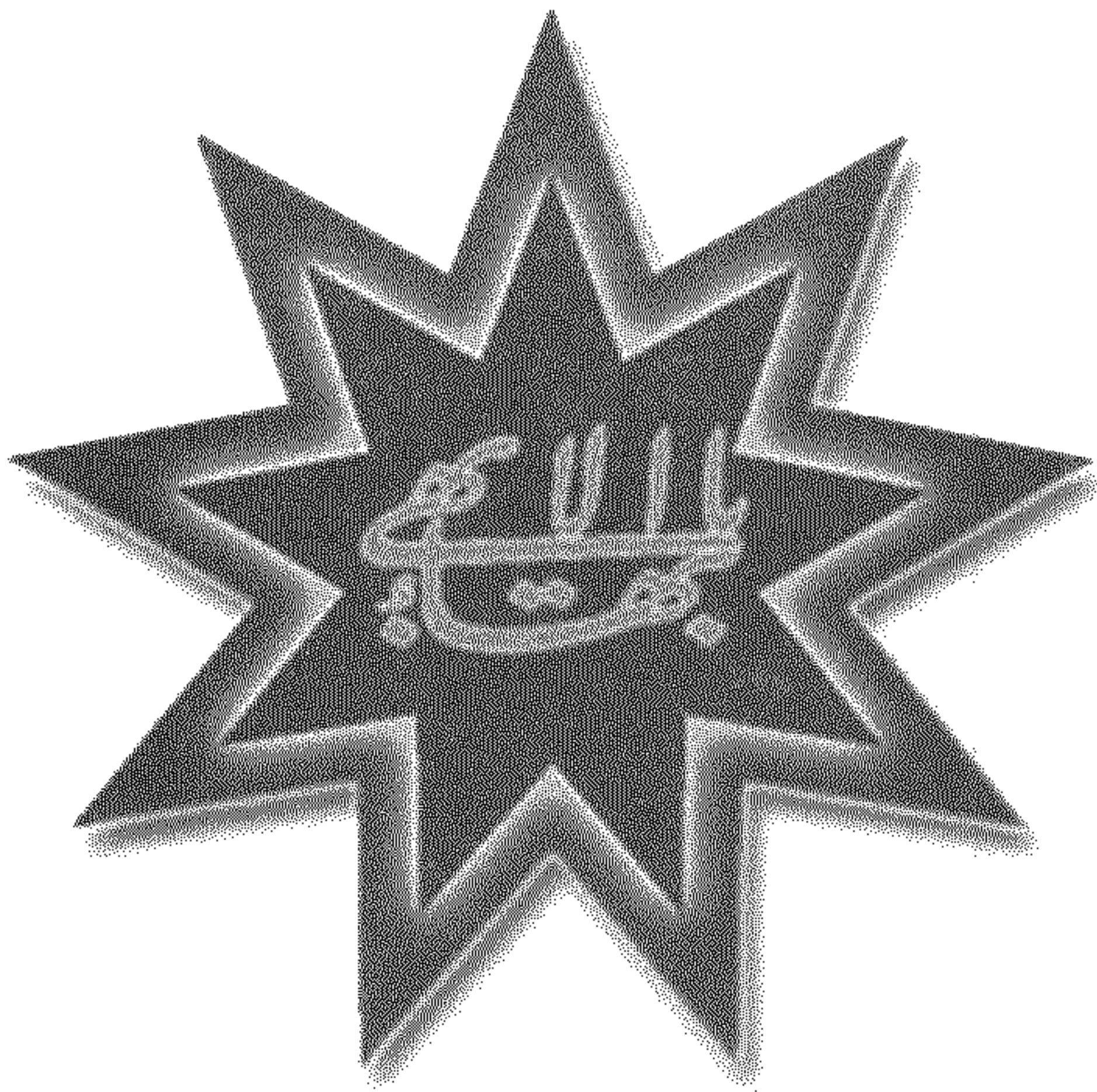
تصویر میرزا شفیع تبریزی (ثقه الاسلام) و فرزندش میرزا
موسی از رهبران شیخیه تبریز



تصویر محمد کریم خان قاجار کرمانی بنیانگذار فرقه کریمخانیه



آرم بهائیت که بهائیان آن را به عنوان اسم اعظم می‌شناسند. این تصویر که توسط عبدالبا طراحی شده است، مقدس‌ترین نشان در بهائیت به شمار می‌رود.

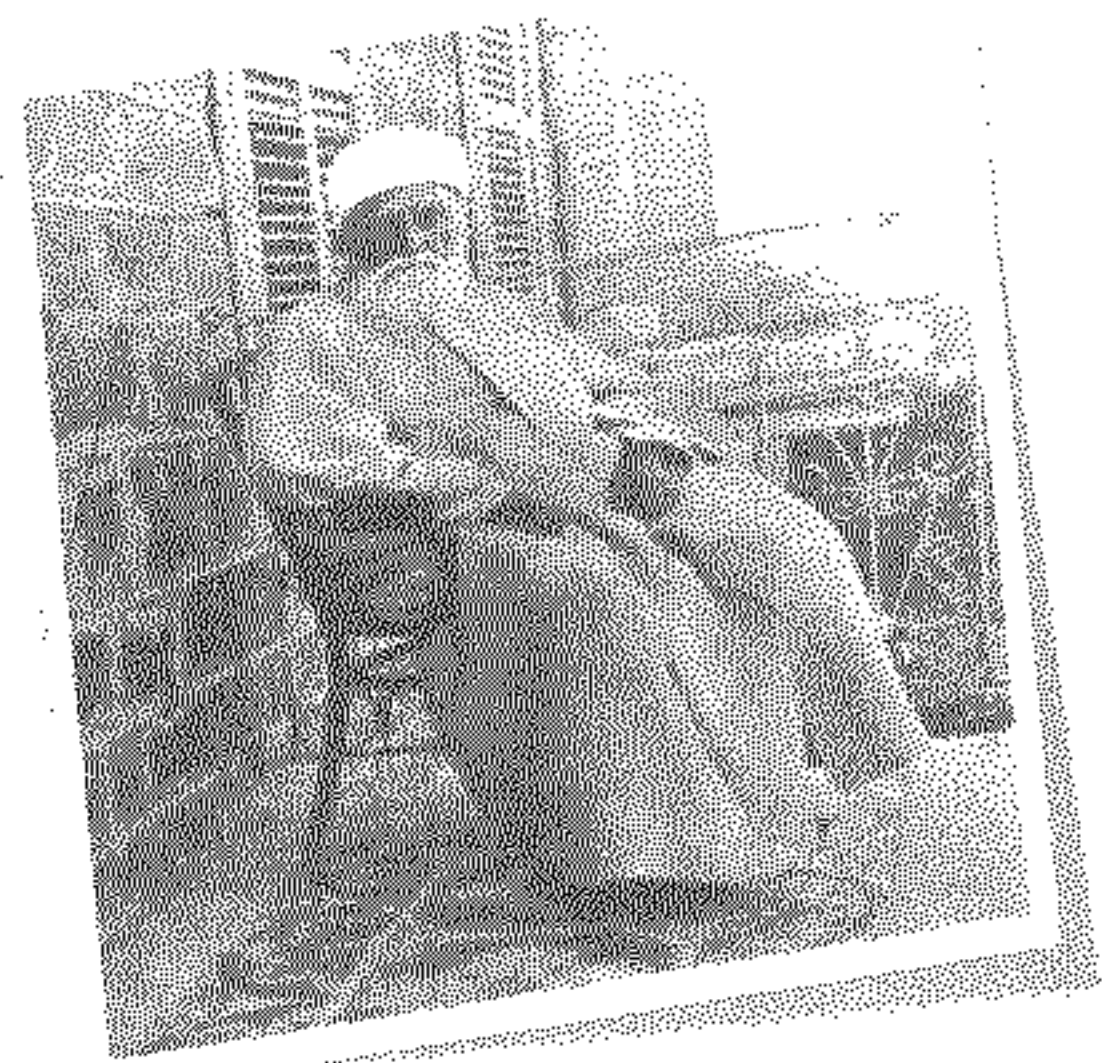


تصویر حسینعلی نوری رهبر و بنیانگذار فرقه ضاله بهائیت
تصویر میرزا در اندیشه بهائیان تا آنجا قداست دارد که حتی حق نگهداری
آن را در منازل خود ندارند.



تصاویری از عباس افندی (عبدالیه) جانشین بهاءالله





دو تصویر از سالمندی و جوانی شوقی افندی ربانی ولی امر بهائیت

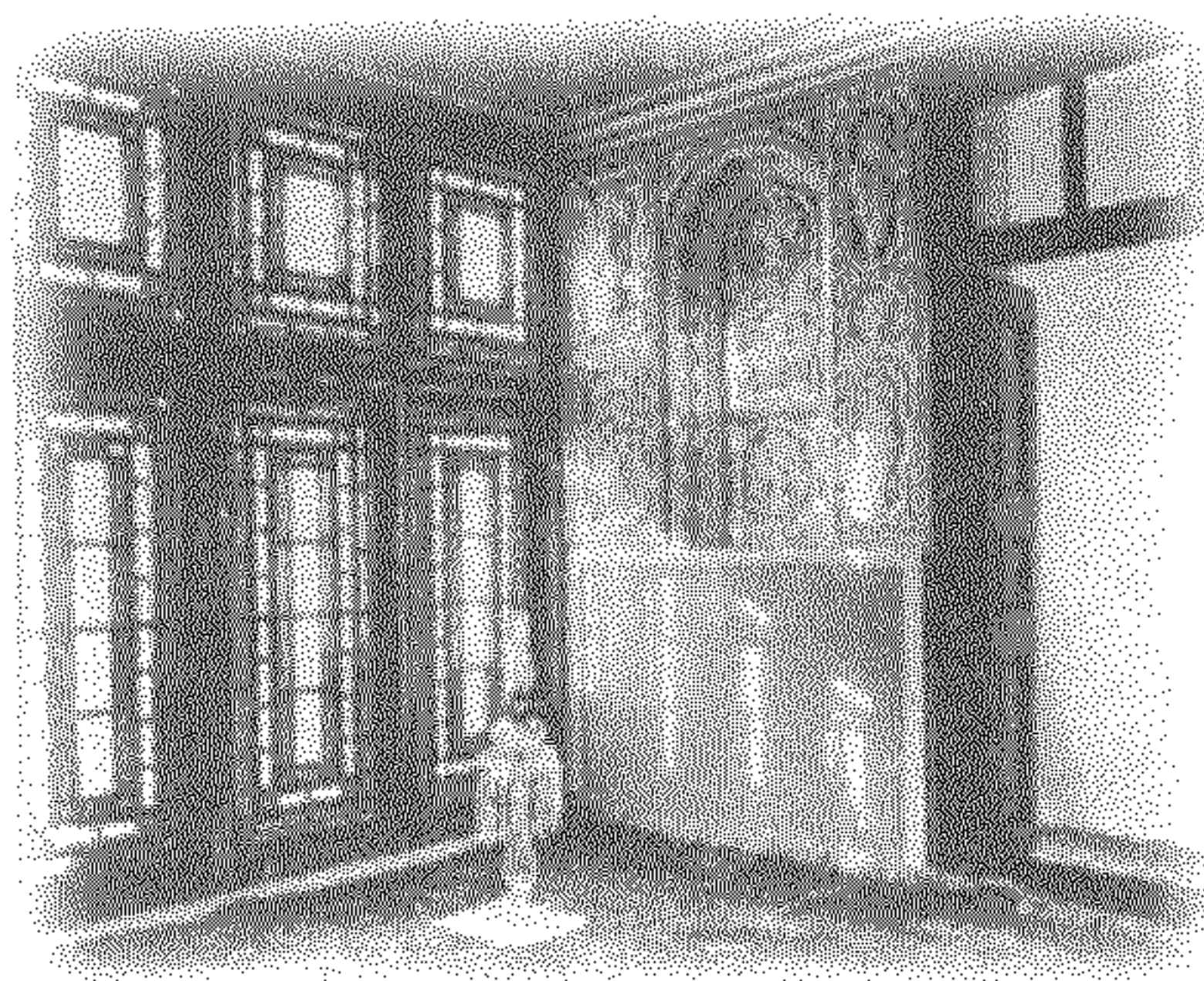
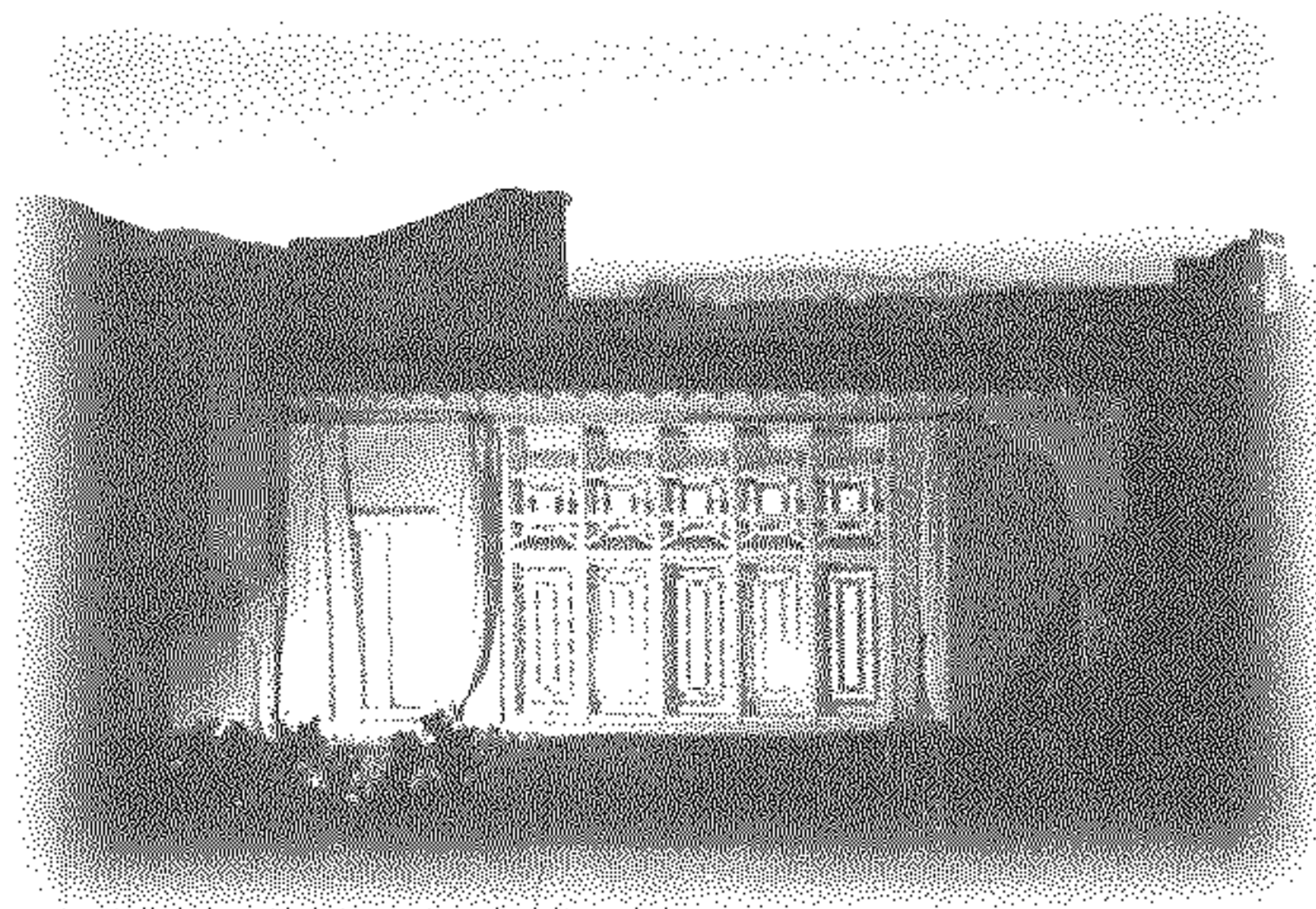




تصویر سالمندی روحیه مکسول (همسر شوقی افندی) که در میان بهائیان به عنوان
امه البها شهرت دارد. وی از زمان مرگ شوقی افندی تا پایان عمر، رهبر معنوی
فرقه ضاله بهائیت به شمار می‌رفت.



نمای خارجی و داخلی منزل سید علی محمد باب در شیراز



نقاشی از واقعه بدشت و کشف حجاب قره العین در حضور بایبان



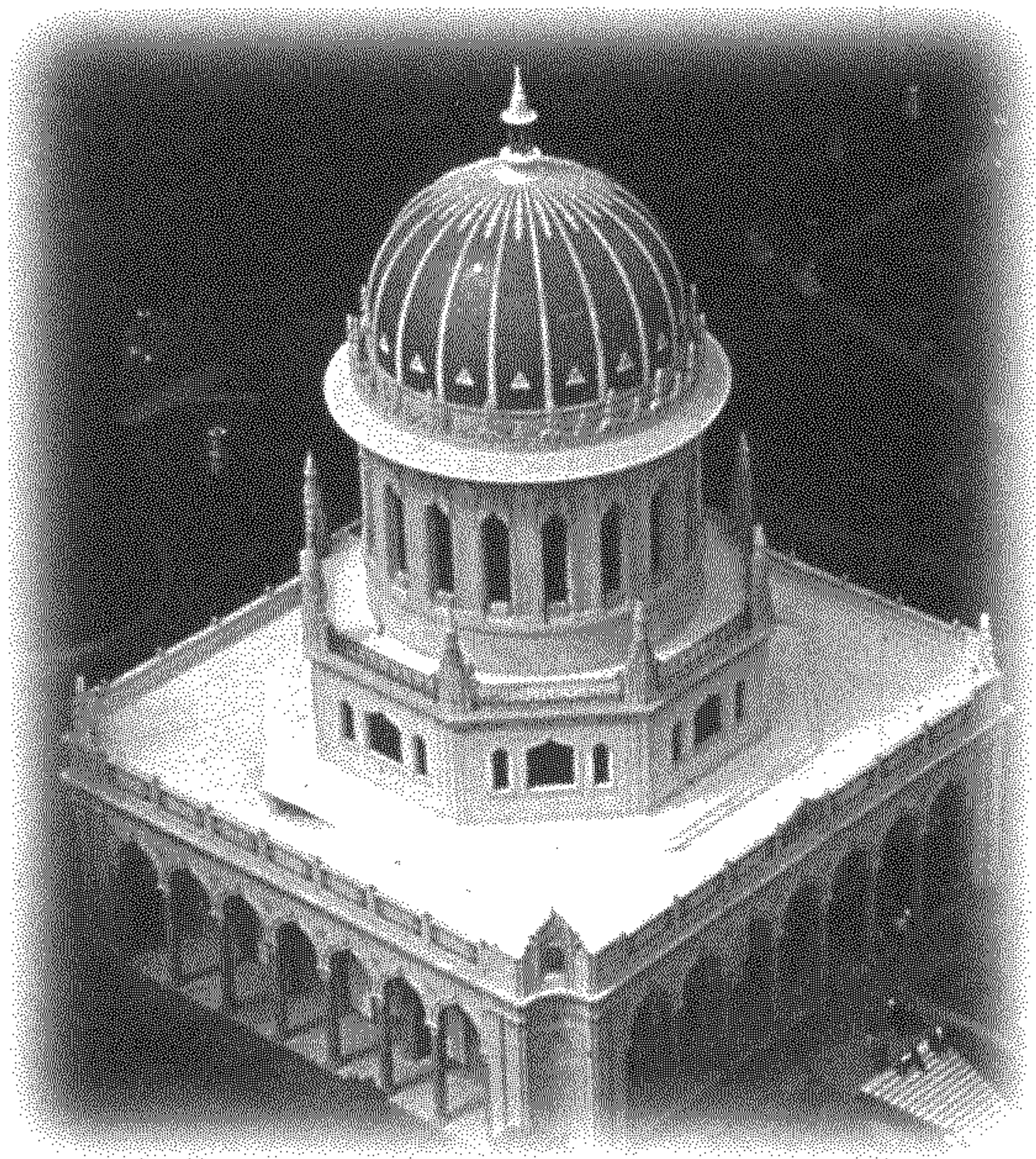
نقشه مسیر حرکت حسینعلی نوری از تهران به عکا



نمایی از تهران، زادگاه حسینعلی نوری



مقبره سید علی محمد باب در بندر حیفا واقع در فلسطین اشغالی بنا به شهادت مورخین، جسد باب در تبریز طعمه درندگان شد، اما بهائیان مدعیند جسد وی پس از شصت سال به فلسطین اشغالی انتقال یافت و در این مکان دفن شد. این مقبره خیالی یکی از جاذبه های توریستی فلسطین اشغالی به شمار می رود.



نمای خارجی مقبره حسینعلی نوری که قبله نماز بهائیان نیز محسوب می شود.

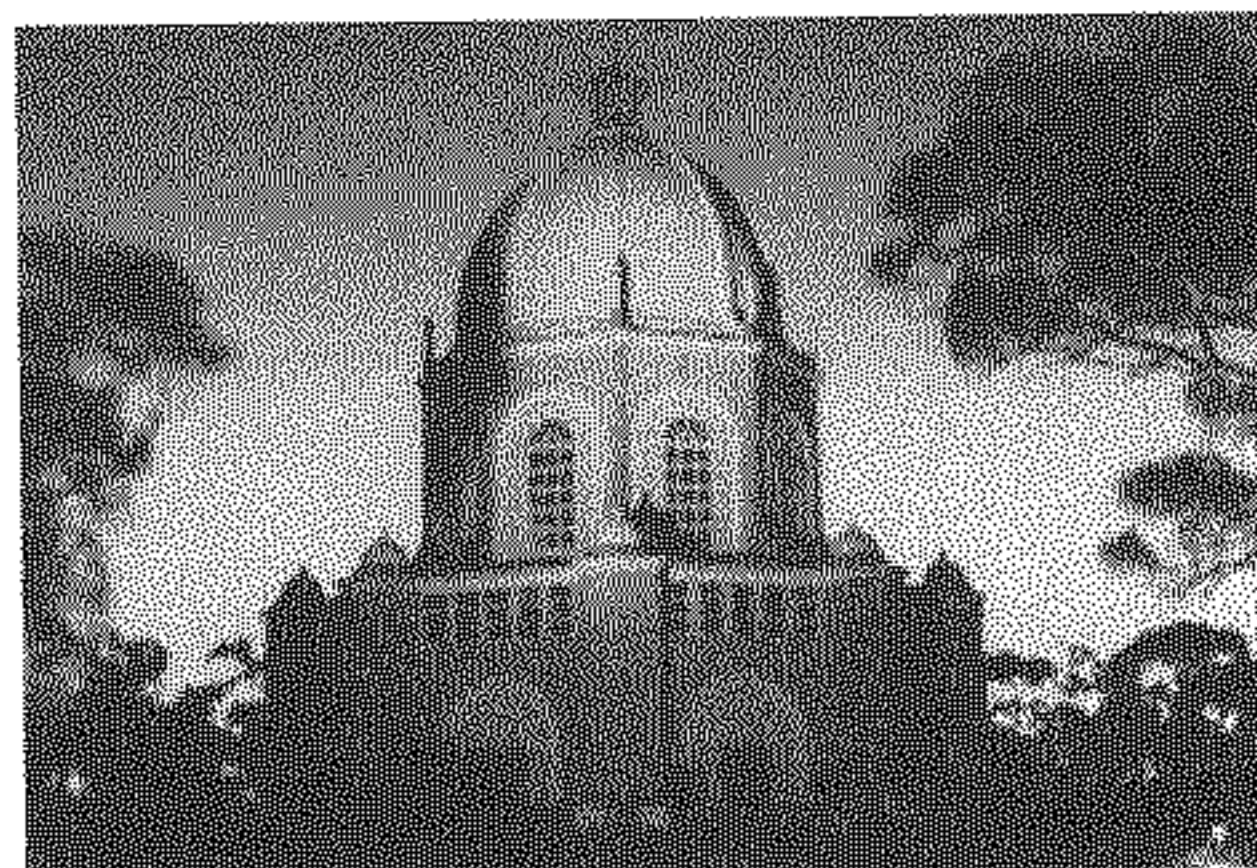


نمای داخلی مقبره حسینعلی نوری

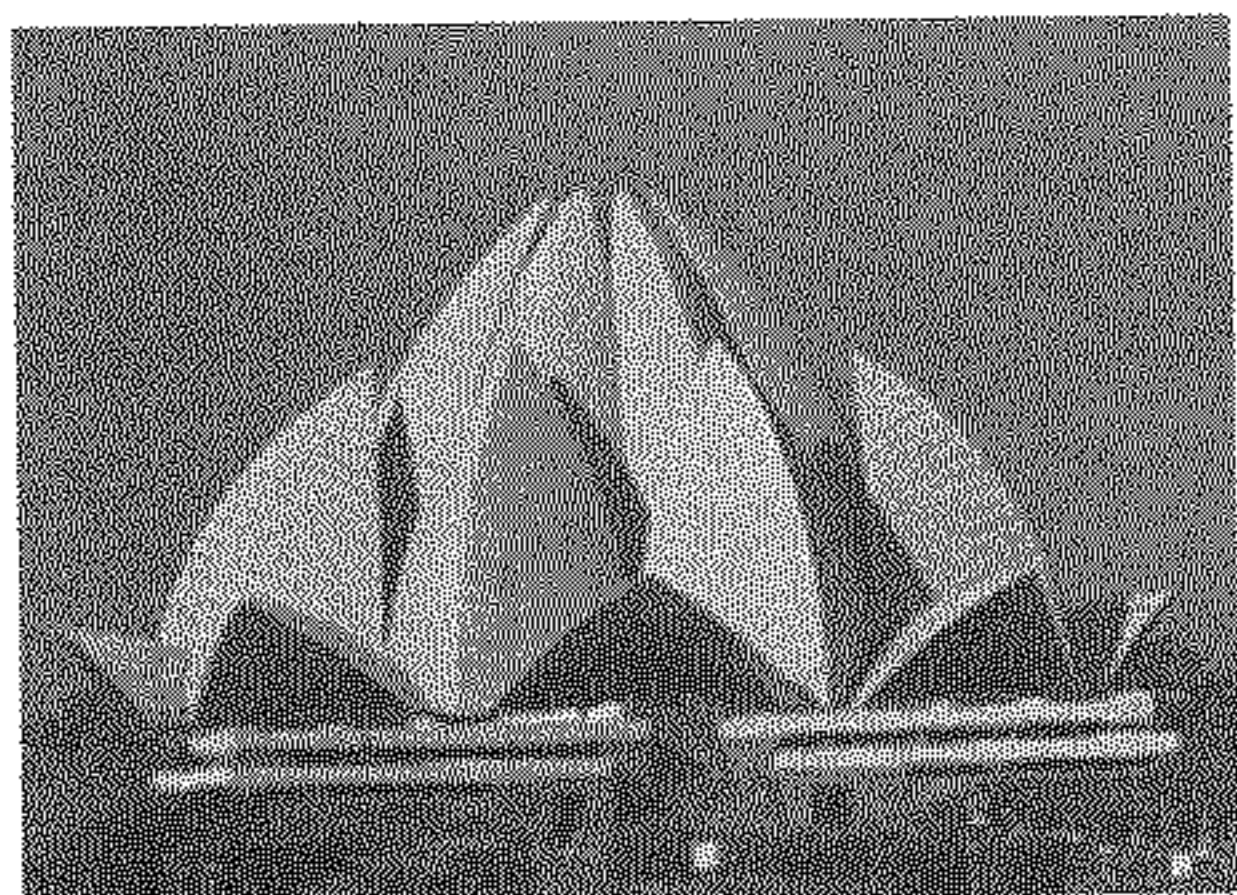


نمایی از چند مشرق الاذکار بهائی در گوشه و کنار جهان

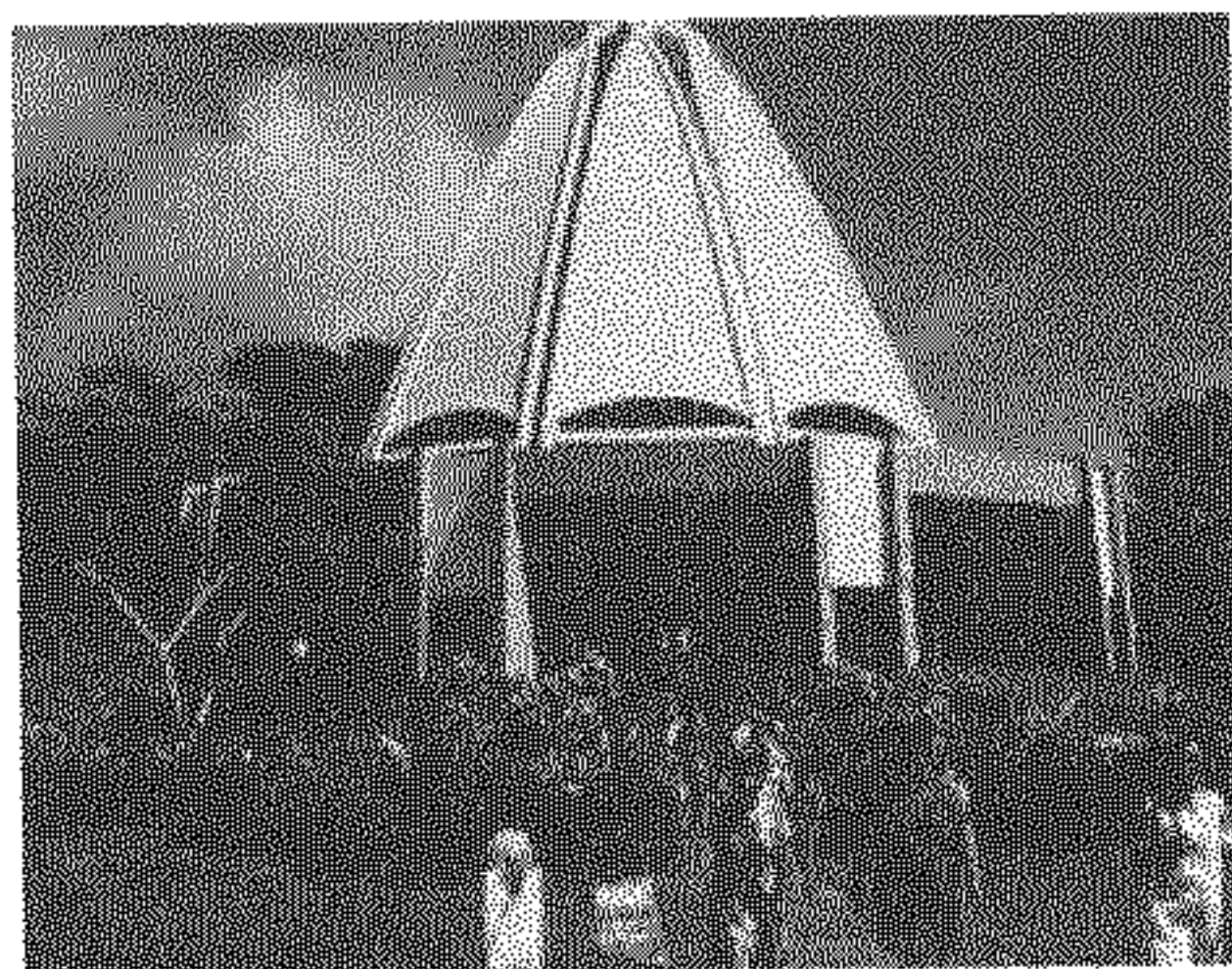
مشرق الاذکار سیدنی



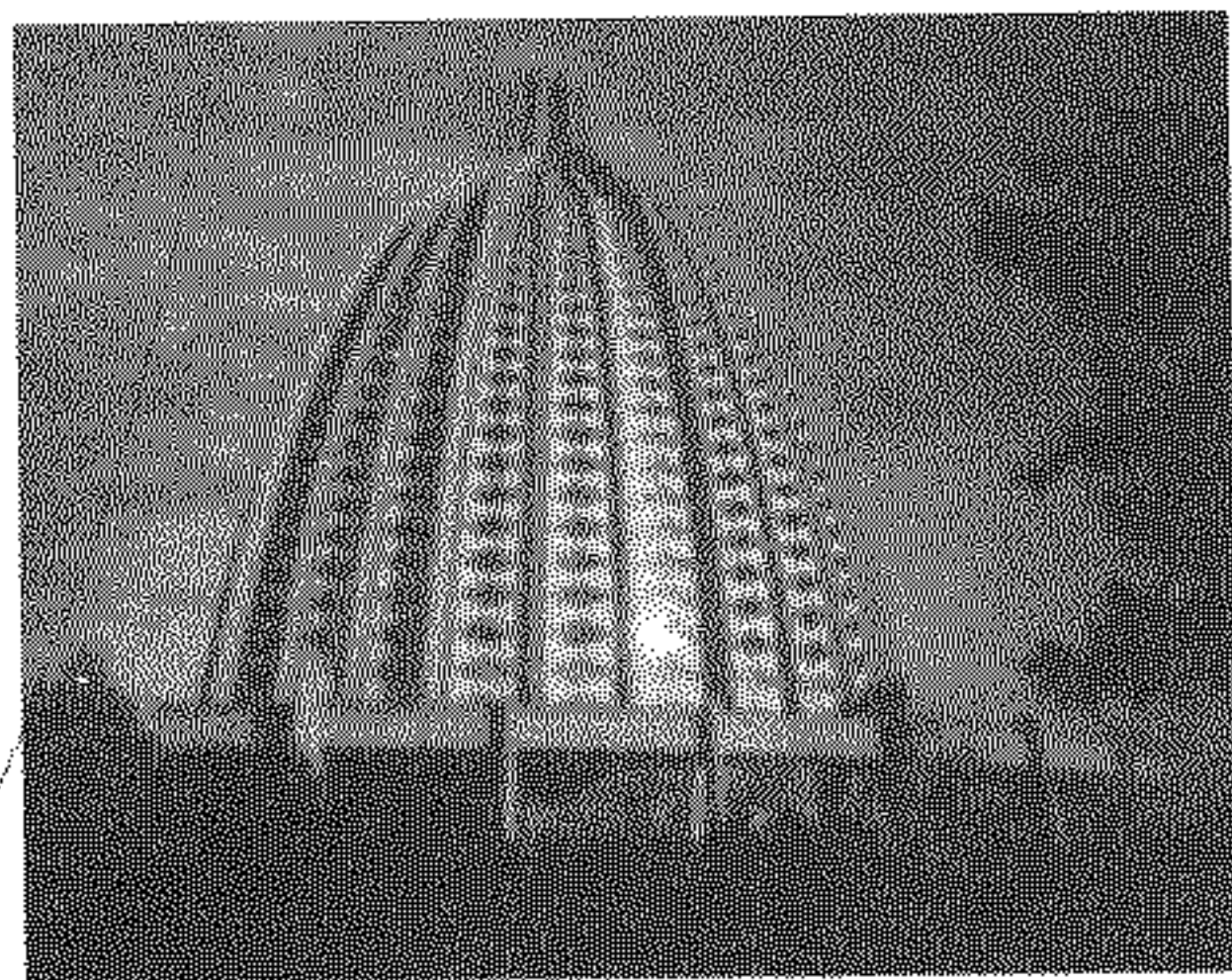
مشرق الاذکار دهلی نو



مشرق الاذکار کامپالا - اوگاندا



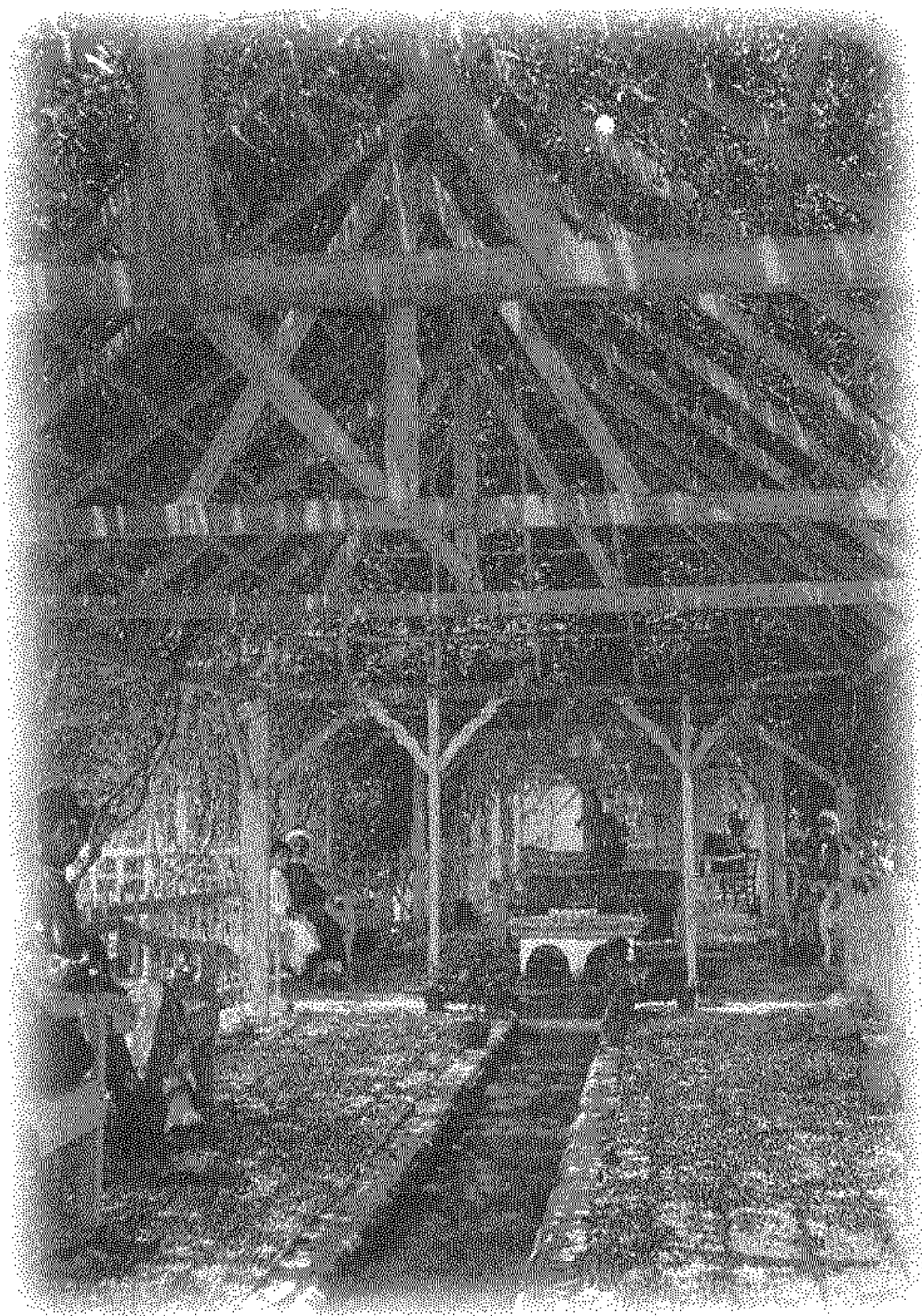
مشرق الاذکار فرانکفورت



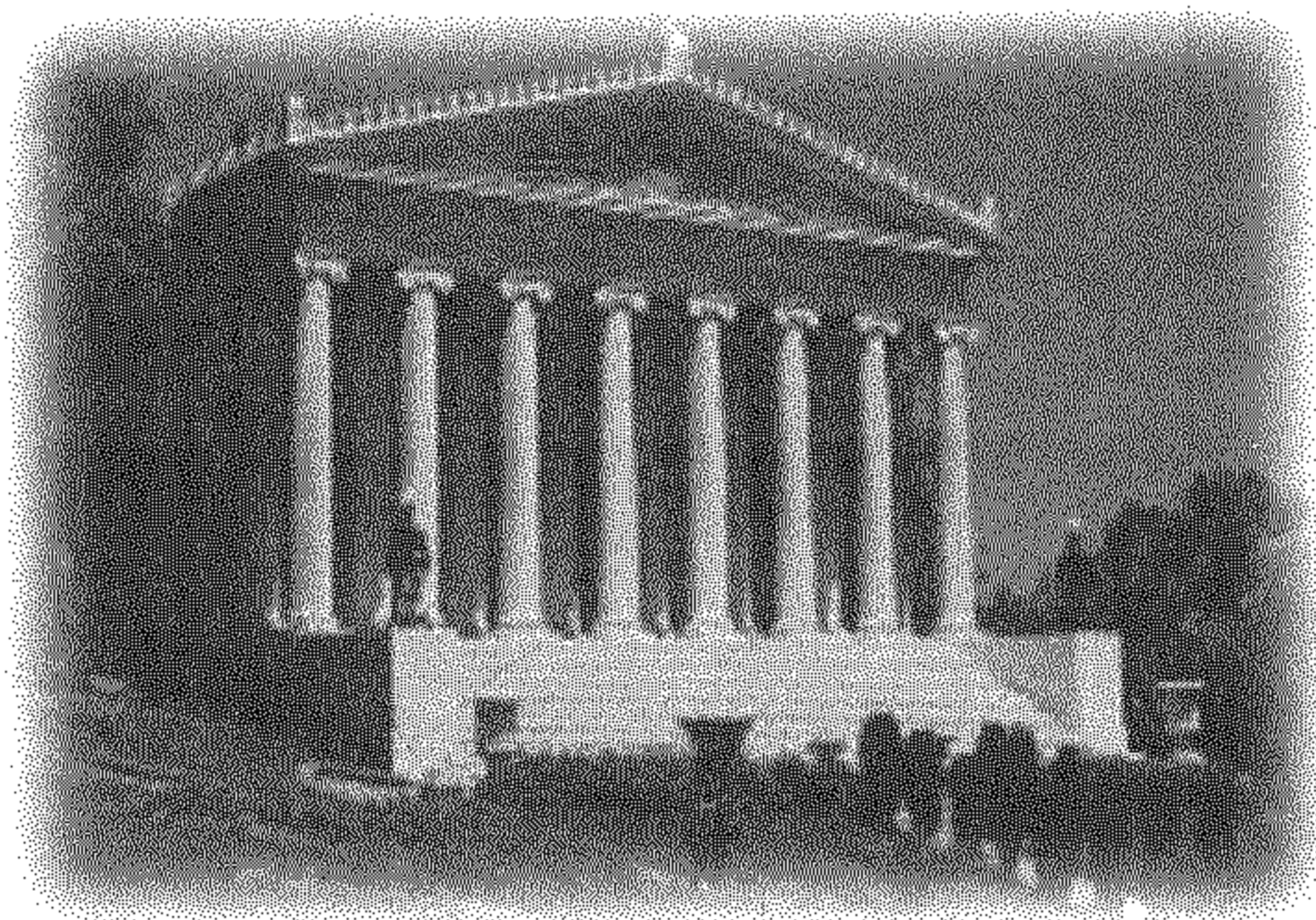
دو نما از باغ نجیبیه (رضوان) - بغداد

محل ادعای پیامبری حسینعلی نوری در آخرین روزهای اقامت در بغداد





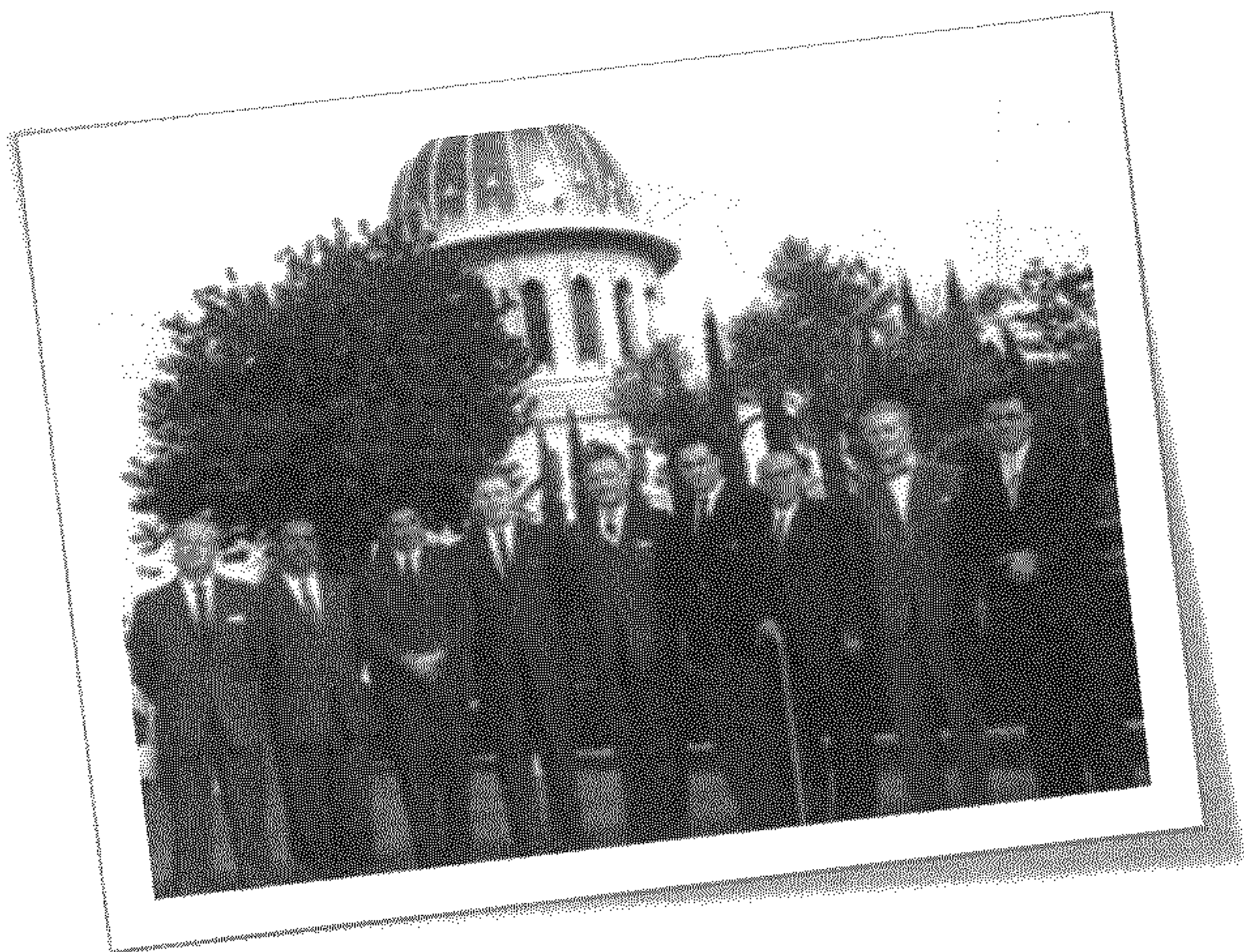
دو نما از بیت العدل اعظم بهائیان در بندر حیفا - فلسطین اشغالی



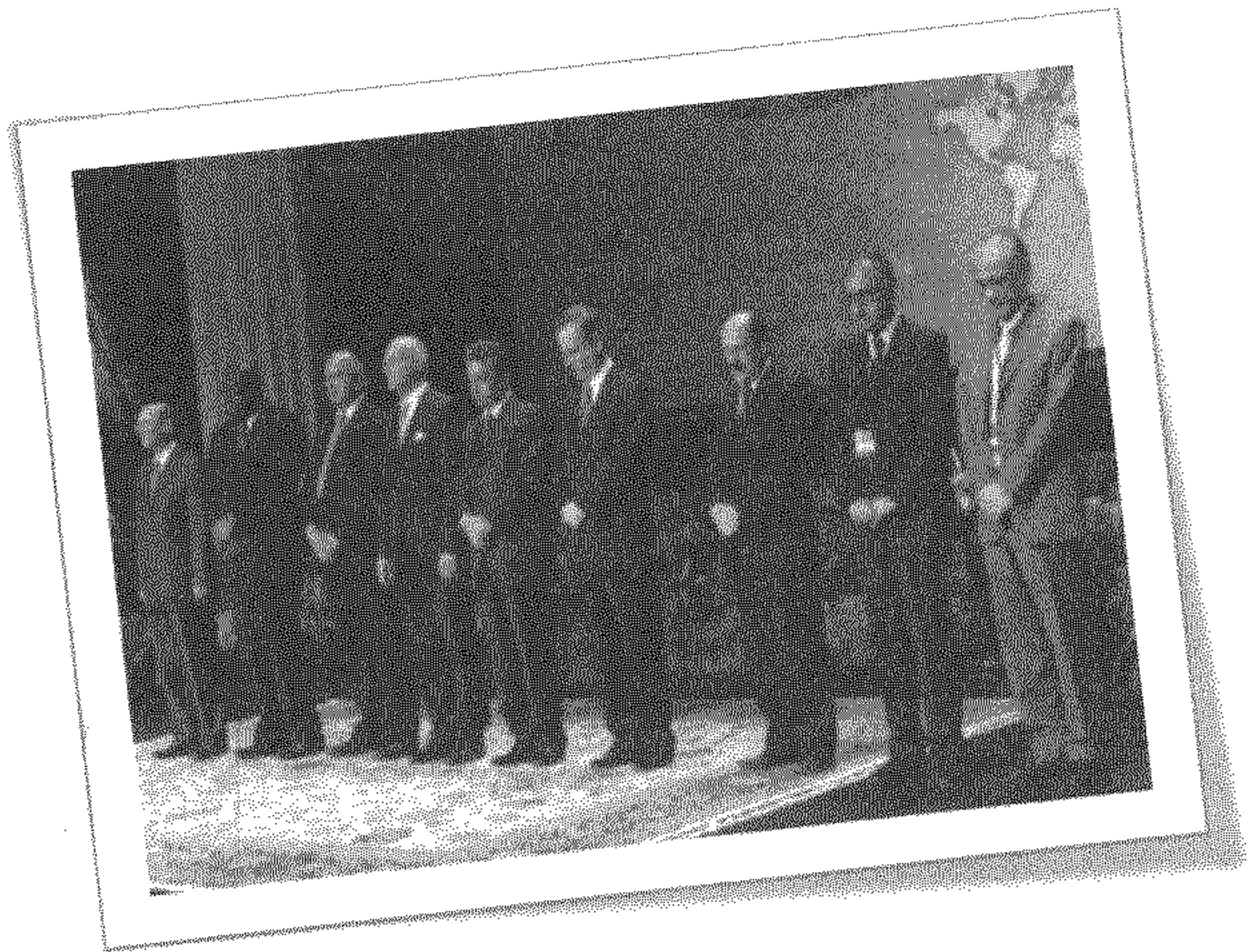
مقبره شوقی افندی در لندن. وی در آخرین مسافرت خود به لندن به طرز مشکوکی درگذشت و در آنجا دفن گردید.



اعضای اولین بیت العدل (منتخبین سال ۱۹۶۳)



اعضای فعلی بیت العدل (منتخبین سال ۲۰۰۸)



فهرست منابع و مآخذ:

- قرآن کریم

الف. کتابها:

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
۲. آواره (آیتی)، عبدالحسین، کواکب الدریه، قاهره، مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م.
۳. آواره، عبدالحسین، الكواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مطبعه سعادت، مصر، ۱۳۴۲ هـ.ق.
۴. آیتی، عبدالحسین، كشف الحیل، چاپ ششم، تهران، ۱۳۲۶ هـ.ش.
۵. ابراهیمی، عبدالرضا خان، پاسخ کتاب مزدوران استعمار، کرمان، چاپخانه سعادت.

۶. احسائی، احمد، جوامع الکلم، تبریز، ۱۲۷۳ق.
۷. احسائی، شیخ احمد، شرح الزيارة الجامعة الکبیره، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۶ش.
۸. احسائی، عبدالله، شرح احوال شیخ احمد احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، ۱۳۸۷ق.
۹. احقاقی، میرزا عبدالرسول، حقایق شیعیان، چاپ دوم، تهران، نشر پروا، ۱۳۷۸ش.
۱۰. اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شمارگان مختلف از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۷ش.
۱۱. اسلمنت جی ای، بهاء الله و عصر جدید، چاپ حیفا، با اطلاع و تصویب محفل روحانی بهائیان حیفا، ۱۹۳۲ م.
۱۲. اشراق خاوری، عبد الحمید، پیام ملکوت، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۰ بدیع.
۱۳. اشراق خاوری، عبد الحمید، ریحیق مختوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۱ بدیع.
۱۴. اشراق خاوری، عبد الحمید، ایام تسعه، چاپ سوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.
۱۵. اشراق خاوری، عبد الحمید، قاموس توقیع منیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.

۱۶. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنج شایگان، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

۱۷. اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.

۱۸. اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.

۱۹. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود واحکام، چاپ سوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

۲۰. اصفهانی، میرزا حیدر علی، بهجة الصدور، بمبئی، ۱۳۳۱ ق.

۲۱. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، چاپ دهم، تهران، نشر مهر فام، ۱۳۸۲.

۲۲. افنان، ابوالقاسم، چهار رساله تاریخی درباره قره العین، چاپ اول، مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۵۶ بدیع، ۱۳۷۸ م.

۲۳. افنان، مهری، نفحات فضل، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۴ بدیع.

۲۴. امام خمینی علیه السلام، صحیفه امام، چ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲۵. الامین، السيد محسن، اعیان الشیعه، نرم افزار تراجم، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری نور.

۲۶. باب، سید علی محمد، تفسیر سوره یوسف، نسخه خطی ۱۷ سطری ۲۷۴ صفحه ای، با شماره عمومی ۶۷۴۵ کتابخانه آستان قدس رضوی.
۲۷. باب، سید علی محمد، دلائل سبعة، نسخه خطی، بی جا، بی تا.
۲۸. باب، سید علی محمد، صحیفه عدلیه، قطع جیبی، ۴۲ صفحه، ۲۵ سطری سربی، چاپ بابیان، تهران، بیتا.
۲۹. باب، سید علی محمد، لوح هیکل الدین، نسخه خطی.
۳۰. باب، سید علی محمد، بیان عربی، نسخه خطی، تهران، بی تا.
۳۱. بالیوزی، حسن موقر، بهاء الله شمس حقیقت، ترجمه از انگلیسی، مینو ثابت، انتشارات گئورگ رونالد، ۱۹۸۰.
۳۲. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، تهران، علمیه اسلامی، بی تا.
۳۳. توقیعات مبارکه ولی امر الله خطاب به احبای شرق، لجنه ملی نشر آثار امری لانگنهاین، آلمان، ۱۴۹ بدیع.
۳۴. جامعه عمومی دنیا، از انتشارات لجنه جوانان بهایی تهران، ۱۳۳۸ شمسی.
۳۵. حبیب آبادی، محمد علی، مکارم الآثار، چ اول، اصفهان، کمال، ۱۳۶۲.
۳۶. حسینی جلالی، سید محمد حسین، فهرس التراث، چ اول، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰.
۳۷. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.

۳۸. خالصی، محمد بن محمد مهدی، خرافات و کفریات ارشاد العوام، مرکز اسناد امام خالصی، از روی چاپ اول، یزد، ۱۳۶۷.
۳۹. خندق آبادی همدانی، میرزا محمد باقر، الاجتناب، بی تا، بی جا.
۴۰. دور بهائی، نشریه لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۲.
۴۱. رائین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، چاپ اول مؤسسه تحقیقی رائین، تهران، بی تا.
۴۲. ربانی (مکسول)، روحیه، گوهر یکتا، مترجم، ابوالقاسم فیضی، نسخه Word، سایت جامع آثار بهائی.
۴۳. ربانی (مکسول)، روحیه، یادداشتهای حیفا.
۴۴. ربانی، شوقی (افندی)، توقیعات مبارکه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۴۵. ربانی، شوقی (افندی)، قرن بدیع، ترجمه نصر الله مودت، چاپ دوم، انتشاریو کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع.
۴۶. رسولی محلاتی، سید هاشم، ترجمه ارشاد، چاپ دوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۴۶.
۴۷. زعیم الدوله تبریزی، میرزا مهدی، مفتاح باب الابواب، تهران، انتشارات فرخی، بی تا.
۴۸. سبحانی، شیخ جعفر، موسوعة طبقات الفقهاء، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۹. سلیمانی اردکانی، عزیزالله، لوح سلطان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، چاپ ۲،

هند، ۱۳۲ بدیع.

۵۰. شاهرودی، شیخ احمد، حق المبین، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۴۱ق.

۵۱. شاهرودی، شیخ احمد، مرآت العارفين فی دفع شبهات المبطلين، تهران، ۱۳۴۱ق.

۵۲. شفا، امان الله، نامه‌ای از سن پالو، چ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۹.

۵۳. شهبازی، عبدالله، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، کتابخانه الکترونیک سایت شهبازی.

۵۴. شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چاپ نوزدهم، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۵.

۵۵. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵.

۵۶. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، نرم افزار جامع الروایات، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری نور.

۵۷. عبدالبها، عباس (افندی)، خطابات عبدالبها، لجنة ملّی نشر آثار امری، مصر، ۱۹۲۱م.

۵۸. عبدالبها، عباس (افندی)، مفاوضات، به اهتمام کلیفورد بارنی، چاپ مطبعه بریل، لیدن هلاند، ۱۹۰۸م.

۵۹. عبدالبها، عباس (افندی)، مفاوضات، نسخه PDF از کتابخانه الکترونیک جامع

آثار بهائی.

۶۰. عبدالبها، عباس (افندی)، مقاله سیاح، سایت جامع آثار بهائی.
۶۱. عبدالبها، عباس (افندی)، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه مطبوعات امری، آلمان، ۲۰۰۱م.
۶۲. عبدالبها، عباس (افندی)، مکاتیب، به اهتمام فرج الله ذکی الکردی، چاپ مصر، ۱۳۴۰ هـ ق = ۱۹۲۱م.
۶۳. فاضل مازندرانی، اسدالله، اسرار الآثار خصوصی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۶۴. فاضل مازندرانی، اسدالله، رساله امر و خلق، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱۱ بدیع.
۶۵. فاضل مازندرانی، اسدالله، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران.
۶۶. فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، تهران، چاپخانه آزردهگان، ۱۳۲۲ شمسی.
۶۷. فشاهی، محمد رضا، واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.
۶۸. قدس جورابچی، علاءالدین، بهاء الله موعود کتابهای آسمانی، کتابخانه الکترونیکی سایت جامع آثار بهائی.
۶۹. قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهائی، نسخه PDF، کتابخانه الکترونیکی سایت

جامع آثار بهائی.

۷۰. قرّة العین، دیوان اشعار، چاپ اول، آلمان، نسخه PDF، نشر بنیاد کتابهای

سوخته ایران، بی جا، ۱۳۸۵.

۷۱. کرمانی، حاج ابوالقاسم خان، فهرست، کرمان، چاپخانه سعادت.

۷۲. کرمانی، حاج محمد کریم خان، ارشاد العوام، کرمان، چاپخانه سعادت.

۷۳. کرمانی، حاج محمد کریم خان، رساله ناصریه، طبع دوم، کرمان، چاپخانه

سعادت، ۱۳۷۵ هـ.ق.

۷۴. کسروی، احمد، بهائیگری، تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۲۲.

۷۵. کاشانی، میرزا جانی، نقطة الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه

بریل لیدن هلاند، ۱۳۲۸ هـ.ق = ۱۹۱۰ م.

۷۶. کرین، هانری، مکتب شیخی، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، تهران، چاپ تابان،

۱۳۴۶.

۷۷. کرمانی، حاج محمدکریم خان، رساله مبارکه رکن رابع، چاپ دوم، کرمان،

چاپخانه سعادت، ۱۳۶۸ ق.

۷۸. کرمانی، حاج محمدکریم خان، هدایة الطالبین، چاپ دوم، کرمان، مدرسه

ابراهیمیه، ۱۳۸۰/ق.

۷۹. گلپایگانی، میرزا ابوالفضل، فرائد، طبع مطبعة هندیة بشارع المهدی بالازبکیه،

شوال، ۱۳۱۵ هـ.ق.

۸۰. گلپایگانی، میرزا ابوالفضل، کشف الغطاء، چاپ ترکستان، بی تا.
۸۱. گهر ریز، هوشنگ، حروف حی، چاپ اول، هندوستان، دهلی نو، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۳.
۸۲. مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۴ بدیع.
۸۳. مجلسی، مولی محمدباقر، نرم افزار معجم موضوعی بحارالانوار، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری نور.
۸۴. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت باب، انتاریو، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م، ۱۵۳ بدیع.
۸۵. مدرسی چهاردهی، مرتضی، شیخیگری و بابیگری، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۵۱/ش.
۸۶. مصطفوی تهرانی، حسن، محاکمه و بررسی باب و بهاء، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۶/ق.
۸۷. مطهری، مرتضی، خاتمیت، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم، قم، ۱۳۸۱.
۸۸. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، قم، ۱۳۶۹.
۸۹. مکی، حسین، زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپ نهم، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۶۶.
۹۰. ملک خسروی نوری، محمدعلی، اقلیم نور، چاپ لجنه تصویب تألیفات امری،

۱۳۳۷ شمسی.

۹۱. منتخباتی از مکاتبات عبدالبهاء، ج ۱، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۲.

۹۲. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، چاپ اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.

۹۳. موزان مؤمن، جامعه بهائی عشق آباد، برگرفته از سایت بهائی پژوهشگاه.

۹۴. موسوی بجنوردی، کاظم، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۹۵. مهرباخانی، روح الله، رسائل و رقائم حضرت ابوالفضائل گلپایگانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۵۳ بدیع.

۹۶. ناطق، هما، راه یابی فرهنگی، نشر پیام لندن، ۱۹۸۸.

۹۷. نجفی، سیدمحمد باقر، بهائیان، ج دوم، نشر مشعر، قم، ۱۳۸۰/ش.

۹۸. نوبان، حسینعلی، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، ج ۳، تهران، ۱۳۶۹.

۹۹. نوری، حسینعلی، آیات الهی، جلد اول، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان ۱۴۸، بدیع.

۱۰۰. نوری، حسینعلی، ایقان، نسخه الکترونیک، کتابخانه جامع آثار بهائی حيفا.

۱۰۱. نوری، حسینعلی، کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸، قمری.

۱۰۲. نوری، حسینعلی، لوح شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه

معارف بهائی، کانادا، ۱۵۷ بدیع، ۲۰۰۱ میلادی.

۱۰۳ / نوری، حسینعلی، لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، لانگه‌این، ۱۳۸ بدیع.

۱۰۴ نوری، حسینعلی، مائده آسمانی.

۱۰۵ نوری، حسینعلی، کتاب عَهْدِی (مجموعه الواح بهاء‌الله)، چاپ مصر.

۱۰۶ نوری، عزیزه خانم، تنبیه النائمین، مؤمنین بیان، بی‌تا، نسخه الکترونیکی.

۱۰۷ نیکو بروجردی، میرزا حسن، فلسفه نیکو، تهران، انتشارات فراهانی،

۱۳۴۳.

۱۰۸ یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، چاپ دوم، تهران، لجنه ملی

نشریات امری، ۱۳۲۷.

۱۰۹ یزدانی، میرزا احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، لجنه ملی نشریات امری،

تهران ۱۳۲۶.

ب. نشریات:

۱۱۰ روزنامه کیهان، شماره ۱۸۹۸۰، مورخ ۱۰، ۱، ۸۶.

۱۱۱ سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸ و ۱۰۹ بدیع).

۱۱۲ فصلنامه مطالعات تاریخی، سال چهارم، شماره هفدهم، تابستان ۸۶.

۱۱۳ ماهنامه گوهر، سال ۶، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۷، شماره مسلسل ۶۳.

۱۱۴. مجله ایران‌شناسی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۶۹.
۱۱۵. مجله آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳ش)، ش ۲ و ۳.
۱۱۶. ویژه نامه ایام (جام جم)، تابستان ۱۳۸۶.

ج. سایتها:

۱۱۷. سایت بهائی پژوهشنامه به آدرس www.pazhuheshnameh.org.
۱۱۸. سایت بهائی پژوهی به آدرس: www.bahairesearch.ir.
۱۱۹. سایت بهائیان ارتودکس ایران به آدرس: www.iranbahai.blogfa.com.